

سال اول - شماره بیست و هفتم - اول بهر ماه ۱۳۵۰ - پیا ۱۵ ربال

شماره مخصوصی بالهر

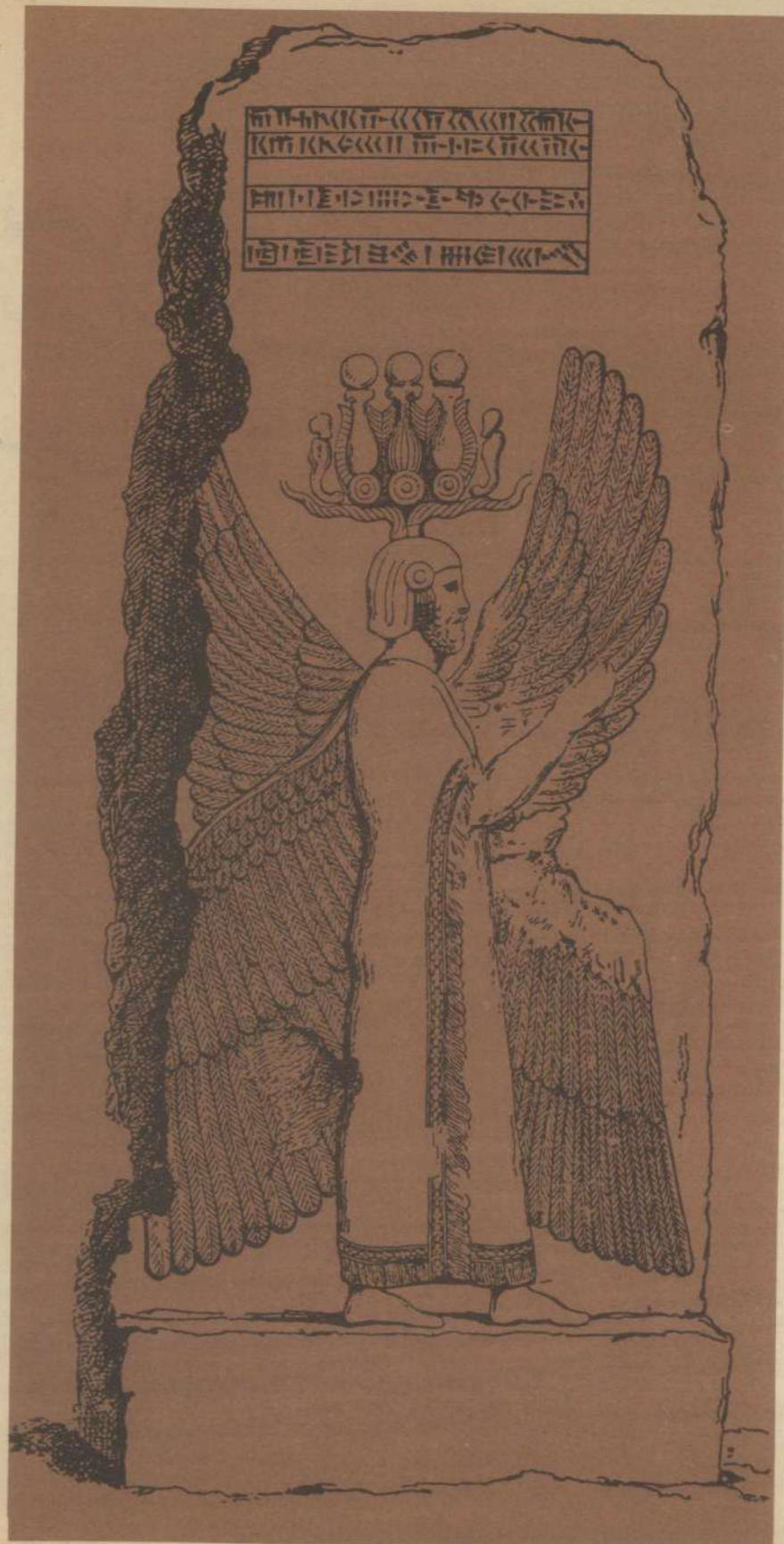
# تئاتر





# نقش بالدار کوروش

از دکتر بهرام فره‌وشی  
استاد دانشگاه تهران



این نقش برجسته که تصویرها و عکسهای متعددی از آن باقی مانده است، تدفیس کوروش در دشت مرغاب است، و خود دشت مرغاب بهمین مناسبت نامگذاری شده است، زیرا مردم از زمانهای قدیم پیکر برجسته کوروش را با بالهایی که بر شانه دارد، بصورت مرغی آسمانی، تصور کرده‌اند و نام آنجا را مرغاب گذاشته‌اند.

دشت مرغاب در پاسارگاد واقع شده است و پاسارگاد میهن و حاکمگاه خود کوروش است.

بطوریکه هرودوت مینویسد: پاسارگادبان یکی از قبائل پارسی بودند که از قبائل دیگر شریفتر و برتر بودند، و بهمین مناسبت نام ناحیه‌ای که آنها بعد از مهاجرتشان در آنجا قرار گرفته‌اند پاسارگاد نامیده شده است.

واژه پاسارگاد در یونانی بصورت پاسارگادای-Pasar Gadai آمده و بعد در زبان انگلیسی بصورت Pasar-Gadai و در زبان فرانسوی بصورت Pasargade نامیده می‌شود.

این واژه مرکب از دو جزء است: جزء نخستین آن پاسار، همان پارسه Parsa است که قلب شده است و جزء دوم آن «گده» را میتوان به‌صورتی تحلیل کرد. یکی اینکه در اصل «گرد» بوده است، در اینصورت پاسارگاد به‌معنی حصار و بارو، و قلعه پارسیان است.

اما اگر بصورت کرده و کرته، بوده باشد، به‌معنی ساخته پارسیان و روستای پارسیان است. مانند جزء دوم در واژه (دست‌کرد) و (دست‌گرد) و غیره، نیز ممکن است که جزء دوم آن یک «گد» و «گد» قدیمی باشد که بصورت کند به‌معنی روستا و شهر هنوز هم در آذربایجان بکار می‌رود و در نامهای سمرقند و تاشکند و غیره هم دیده می‌شود، در این صورت پاسارگاد به‌معنی روستا یا شهر پارسیان است. پاسارگاد حاکمگاه کوروش و پایتخت اوست و نقوش برجسته‌ای هم که در آن است مربوط به دوران کوروش است. در پاسارگاد از کوروش دو نقش برجسته داریم که یکی همین پیکر بالدار کوروش است و یکی دیگر یک گوشه از دامن کوروش است که قسمت بالایی آن شکسته است.

سیاحان و باستانشناسانی که در زمانهای گذشته با ایران آمده‌اند، از روی پیکر بالدار کوروش نقاشی کرده و عکس‌هایی از آن برداشته‌اند، در همه عکسهای قدیمی کتیبه‌های به سه خط فارسی باستان، ایلانی و بابلی در بالای پیکر دیده می‌شود که ترجمه آن چنین است: «مشم کوروش پادشاه هخامنشی».

این کتیبه امروز بر بالای پیکر بالدار کوروش دیده نمی‌شود و گویا بر فراز تخت‌مسگی بر بالای آن بوده است، که بعدها شکسته و فرو ریخته است.

دیولافو باستانشناس معروف فرانسوی و خاتم او در سفرنامه‌های خود ذکر میکنند که این کتیبه را بر روی پیکر بالدار کوروش دیده‌اند. و پیش از آن نیز سیاحان و باستان‌شناسان دیگری این نقش را دیده‌اند. یکی از آنها جیمس موریه است.

بعد، سر رابرت کرپرتر Sir Robert Kerporter است که در حدود صد و پنجاه سال پیش آنرا دیده و تصویر آنرا کشیده است.

در ۱۸۵۱ کتیبه بنام فوستر از این نقش یاد میکند و در ۱۹۰۶ ویلیام جکسن دیداری از این نقش میکند، و همه اینها بر آن هستند که این پیکر نقش کوروش است، و در چاپ قدیم لایوس بزرگ ۶ جلدی نیز عکس این پیکر در زیر نام کوروش بزرگ چاپ شده است.

جکسن مینویسد که بر روی تخته سنگی که ۱۲ پا بلندی و ۵ پا پهنا و ۲ پا ضخامت آن است، تصویر شاه بصورت نقش برجسته مسطح‌کنده شده و بر سر آن تاجی است و یک جفت بال از شانه‌اش درآمده است و این تصویر یک پادشاه است که جنبه ایزدی یافته است. و در بالای آن روزگاری جمله «منم کوروش شاه هخامنشی» بوده که سیاح اروپائی کرپرتر آنرا دیده و ترسیم کرده است.

بسیاری از مورخان و باستانشناسان و سیاحان خارجی در کتابهای خود این پیکر را بنام کوروش شناخته‌اند که ذکر نام آنها بدوای می‌کنند.

از زمانی که نخستین سیاحان اروپائی این پیکر را دیده و خط میخی روی آنرا خوانده‌اند، یعنی از حدود ۱۷۰ سال پیش اکنون، همگی این پیکر را تصویر کوروش دانسته‌اند، ولی مدهای معدود از مستشرقان که توجه بیشتری به یونان دارند و همواره وقتی سخن از تمدن ایران می‌آید، با لجاجت کودکانه‌ای تردید خود را اظهار میکنند در اینجا نیز اندکی تردید کرده‌اند.

ولی برای ما و بسیاری از مورخان هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که این تصویر خود کوروش است و آهالی که در شناختن این پیکر تردیدی روا میدارند، فقط تصویرسازان، طبیبی را علاقه کار خود قرار میدهند و این بی‌چیزی درست نیست و تصویرشناسان، امروزی میبایستی از تاریخ، زبان‌شناسی، دین‌شناسی، و آداب و رسوم محلی هم اطلاع کافی داشته باشد، تا بتواند درست و منطقی قضاوت کند.

دیولافو، در زمانی که این سنگ آسیب کمتری دیده بوده است تبصیر صورت را ایرانی میشناسد و اگر به‌عنوان نقوش زرتشتی که برسنگ بجای مانده بدقت توجه شود، در شناختن لباس شاهانه این پیکر هیچ شکی باقی نمی‌ماند و یک چهره ایرانی که لباس شاهانه در بر کرده، و در زمان کوروش باقی است و بر بالای آن صریحاً نوشته شده است «منم کوروش، شاه هخامنشی» چه کسی جز خود کوروش میتواند باشد.

اما نکته جالب دیگری که بسیار با اهمیت است، مفقود محلی دوباره این پیکر است ایرانیان این پیکر را مقدس میدانستند و با اینکه پیکرهای دیگر در مرغاب و تخت جمشید، بارها بر اثر چهل روستائیان و شکارچیان محلی دوران قدیم محلی شکسته شده است، جرئت نکرده‌اند که به پیکر کوروش آسیب رسانند، زیرا آنرا دارای نیروی مافوق انسانی میدانستند و هنوز تصور مقدس بودن این پیکر در میان مردم روستائی محلی باقی است.

بایستی بدانیم که پادشاهان هخامنشی خودشان را «یزدان چهر» یعنی از نژاد یزدان میدانستند و بهمین مناسبت جنبه الوهیت یافته‌اند و پیکرتراشی که تحت تأثیر پیکرتراشی، بین‌النهرینی بوده است، کوروش را همانطور که میبنداشته، یعنی یزدان چهر و بصورت فرشته نجات بخش

در سنگ پدید آورده و بالهای سنتی یزدان را برشانه وی افزوده است.

نکته مهم دیگری که موید این نظر است، بندی است از کتاب هرودوت، هرودوت در کتاب یک، بند ۲۰۹، آورده است که کوروش در جنگ با ملکه سکالی تومیریس هنگامیکه از «آراکس» گذشت، و در خاکد ماسلاتها خوابید، در خواب دید که فرزند بزرگ و پشانشاب هخامنشی بالهایی بر دوش دارد، یکی آسیا و دیگری اروپا را پوشانده است.

ویشانشاب پسر ارشام، یکی از سروران هخامنشی بوده و پسر بزرگ او در آتوق ۲۰ سال داشت و در پارس مانده بود، وقتی که کوروش از خواب بیدار شد، باندیشه فرو رفت و ویشانشاب پدر داریوش را خواست و گفت که پسر تو گویا برضد من قیام کرده است، من اینترا خوب میدانم، زیرا یزدان پشتیبان من هستند و از آنچه که مرا تهدید میکند، مرا با خیر میسازند، سپس رویای خود را به ویشانشاب گفت.

ویشانشاب باو جواب داد شاهان امیدوارم هیچ پارسی برضد او قیام نکند و چنین کسی اصلاً در روی زمین وجود نداشته باشد و اگر هم وجود دارد هرچه زودتر بمیرد، زیرا تو پارس را آزاد کردی، چنان کردی که پارسیان بجای اینکه تحت تسلط باشند، حالا فرمانروای همه هستند، و اگر فکر میکنی پسر من برضد تو قیام کرده است من او را بتو میسپارم تا هرچه میخواهی با او بکنی.

پس از آن ویشانشاب به پارس بازگشت، تا مراقب رفتار پسرش داریوش باشد، این قسمت از نوشته هرودوت من رسانده که در هر حال این پیکر بر کاخ شاهان، بر مناسبت نقش نگاشته است و با آنچه هرودوت نوشته است بتوسی رابطه دارد. مینوایم فکر کنیم که پارسیان برای اینکه بتوسی به رویای کوروش، بسود او تحقق بخشند، این پیکر را بصورت کوروش تراشیده‌اند تا رویای او بتوسی دیگر تحقق یافته باشد، گرداندن تعبیر رویا رسمی قدیم بوده است که امروز نیز بدان عمل میکنند، تحلیل دیگر این بند ممکن است بدین‌گونه باشد که کوروش، که قبلاً بارها پیکر خود را بصورت شاه بالدار بر کاخ مسکونی خود دیده است و بالهای او مظهر امپراتوری شرق و غرب بوده است در عالم رویا، رقیب خیالی خود را هم، بهمان صورت بالدار بنظر آورده است، این پیکر در هر حال شاهانه است و در عکس‌هایی که از آن در دست است و نقوش لباس مشهود نیست ولی وقتیکه پیکر را از جلو بدقت نگاه کنید من بینید که تمام روی لباس منقوش بوده و هنوز جای نقش آنها باقی است و این نقشها با آب زر و رنگهای دیگر پوشیده بود، بطوریکه نقوش دایره‌وار شاهان آنرا امروز هم میتوان باز سازی کرد.

اکنون فقط یک قسمت کوچکی از آن باقی مانده است، زیرا سنگ بیمار شده و بصورت پوسته‌ها فرو میریزد. چه خوب بود که «سازمان جشن‌شاهنشاهی» یا سازمان حفاظت آثار ملی سوابقی بر روی این بنا برپا میساخت و قابی شیشه‌ای بر روی نقش استوار میکرد تا بقول فردوسی «از باد و باران نیاید گردند»، زیرا این پیکر بسیار ارجمند است و یادگاری از زمان کوروش است و میبایستی، سالیان دراز برای ایران ما حفظ شود.

پایان



مثلا در کرمانشاه کوچولوها برای همسر گل سرخ میآوردند ... یا رفتار باسپاهیان، که مثلا تاکسیها را نهمیدارند تا اول زنها بگذرند. مخصوصا وقتیکه خوشگلی آنها هم بگیردشان، که خوب البته این چیزی نیست که بشود اسمش را برخورد نزدیک با مردم گذاشت.

□ بنظر شما مهمترین و مشخصترین لحظه ارتباط تاریخی ایران و فرانسه کدامست؟  
- خیال میکنم تماس ایران و فرانسه تماسی بسیار عمیق است و چیزیت که همواره ادامه داشته ما مایلیم بگوئیم مهمترین دورهها در جریان این تماسهای دائمی، مربوط به گشت و گذار سیاحان بزرگ در فرود گذشته بوده است. بهرحال، مسلما کسی چون «گویتو» را بیش از فلان رهگذرگنم میشناسیم.

اما من معتقدم که پیوند ایران و فرانسه نه تاریخی بلکه روحیست. چرا که کشورهای ما یکدیگر را ممالکی کاملا شبیه بهم یافتهاند. در واقع چیک و بوگشان یکیست ... انشاءالله که این لغت در فارسی هم هست.

□ بعنوان رئیس کمیته کورس فرانسه ممکن است احساسات خود را نسبت به

«آندره مالرو» در یک مصاحبه اختصاصی گفت:

# ایران بعنوان بنیانگذار شاهنشاهی خود، فاتحی بزرگ و دادگستر را برگزیده است

مراسم بزرگاری جشنها، بیان کنید؟  
- نظرگاهانی هست که ما آن را نظر گاههای سیاسی میخوانیم شاهنشاهی ایران، خود را، و اورت تاریخی چند هزار ساله اعلام میکند، بسیار خوب، لیکن اینجا مسلهای کاملا متفاوت مطرح است. و آن اینست که چرا کورس؟ چون براحتی میتوانیم بگوئیم شما نمیتوانستید به بزرگداشت صوفیه بکوشید. یا از اینها همه گذشته شاه عباس که مردی بسیار بزرگ بود. این مهم میتوانست کاملا قابل درد باشد. بگمان من درایتکار انگیزهای پنهان و در عین حال سخت قابل توجه وجود دارد. چراکه کورس یکی از برجستهترین چهرههای تاریخ جهان است؟ برای آنکه او نخستین کسی از سلسله فاتحان بزرگ جهانیتست که با ملل مغلوب رفتاری براساس عدل بکار بسته است. تا آن هنگام مغلوبین را قتل عام میکردند، اما در تورات هم کورس به سبب خودداری از کشتار قوم یهود شاهی بزرگ نام گرفته است. تا آن هنگام در تمام طول تاریخ عهد عتیق، همه مغلوبان را از دم تیغ می گذراندند او فاتحی بیبدیل بود اما بجای آنکه مغلوبین را کشتار کند نجات بخش آنها شد. و بگمان من، این مهمترین رفتاریست که یک سردار بزرگ میتواند پیش گیرد.

اینکه ایران بعنوان بنیانگذار قلمسرو خویش، مردی را برگزیده است، که بر سراسر جهان عصر خویش بیروز شد، لیکن با ملل مغلوب روش عدالت پیش گرفت، کاری سخت پسندیده است.

□ در مسافرتها زیادی که بایران کردهاید هیچ برایتان اتفاق افتاده که با مردم کوچه و بازار شهری و روستایی برخورد نزدیک داشته باشید؟  
□ برخورد بهمعنای برخورد نه! من خیلی بایران رفتم. مختصری هم فارسی میفهمم اما میان یک روستائی و یک خارجی تماسی نمیتواند حاصل شود. چیزیکه در مردم ایران خیلی زیاد دیدهام مهربانی آنهاست،



جالبترین آن، مربوط به خاطره ایست که شاهنشاه از گفتگوی خود با ژنرال دوگل برایم نقل کردند. شاهنشاه گفتند: در آن ایام که هنوز ولیعهد بودهاند، ژنرال دوگل بایشان گفته است که اعلیحضرت سلطنتی دشوار در پیش خواهند داشت. که اصولا سلطنت امری است دشوار، و فقط یک چیز است که هرگز نباید مورد مسامحه قرارگیرد، و آن استقلال ایران است.

ایران درودی - قبول ریاست کمیتهی کورس فرانسه، با توجه به علاقه و توجهی که در آثار و در رفتارشان نسبت به ایران و ایرانی داشتهاید، توجه میشود. اما ممکنست بگوئید این علاقه از کجا و چگونه بوجود آمد؟  
آندره مالرو - باین سوال پاسخ های زیادی میتوان داد. و از جمله بستگی میان شیوهی فکر ایرانی، یعنی فکر اوستایی، و شیوهی فکر فرانسوی، که در طراز یک دیگرند، و بعلاوه مسائل دیگری هم هست. یکی اینکه، برای ما، ایران در برابر عرب، موضعی متقابل برای خود اتخاذ میکند، چرا که بوجود آمدن شیعهگری اتفاقی نیست. شیعهگری در واقع اسلامی دیگر است، اگرچه در هر دو مورد، اسلام پدیده ایست بیابانی، معهدا هیچ وجه مشترکی میان مسجد اعظم کرم، و مسجد بزرگ اصفهان وجود ندارد. ایران بهتنهایی مظهر نوعی بهشت است، در گستره ای خشک و بیابانی. و من معتقدم که این نکته را هنرمندان فرانسوی عمیقا احساس میکنند. نکتهی آخر اینکه، برای ما فرانسویها، شما ایرانیها در قبال وسعت دنیای اسلامی هند، به مثابه آن هستید در برابر تمدن دم، و اصفهان شما برای ما در حکم آکروپول است. در حقیقت ایران عرضه کنندهی همه چیزهایی بوده که در نبوغ اسلامی فروغ گرفته است.

□ از اعلیحضرتین چه خاطره ای جالبی دارید؟



لخت: برنده جایزه اول مسابقه عکاسی مدرن در آمریکا عکس از فرامرز اوطان

مطبوعات جهان بحث و نقد برنامه‌های  
 من جشن هنر را ادامه می‌دهند. همچنان  
 بیش از این نوشتیم، اعتقاد داریم که  
 هنر پنجم در تمام جهان روی دادی بزرگ  
 که با گذشت روزها اهمیت و اعتبار آن  
 زبرتر می‌شود و لاف در زمینه تاتر، بی  
 از آن بعنوان زادگاه شیوه‌ای نو، و  
 حرکتی عظیم یاد خواهد شد.  
 آنچه در اینجا می‌خوانید بخش‌هایی از  
 نتایج و تفکرات چند روزنامه معتبر اروپایی

# انعکاس جهانی پنجمین جشن هنر شیراز تخت جمشید شب‌اعصار

از گاست يك و دو، از تدهیوز و پیتر بروك، جشن هنر،  
 از: گی دومو

ده ماه کار روی يك اثر، برای يك محفل  
 که در حدود سه هزار کیلومتر از پاریس  
 است، اثری که بر بانی خیالی - زبان  
 گاستی - نوشته شده، برای چندین صد  
 گزیده، که دیگر هیچوقت نمی‌بینی، آیا  
 زده با فواین تاتر نیست؟ و چه فایده  
 که درباره‌اش حرف بزنیم؟  
 با وجود این اول اینکه خاموش ماندن  
 بار مشکل است، آتم وقتی که انسان در  
 شی حضور داشته که تاکنون، از لحاظ  
 انی، از هرچه دیده فراتر رفته است  
 و بدانجهت که این دو شب یگانه که زمان  
 را بلبید و هضم کرد، بخشی است از  
 ی بزرگ و طولانی، پژوهشی دسته‌جمعی که  
 سال است «پیتر بروك» و سی هنرپیشه‌اش  
 دوازده کشور، در پاریس، دنبال کرده‌اند.  
 نمایش تخت جمشید که با سخاوتمندی  
 پان فرح امکان اجرایی یافت، نمائی است  
 این پژوهشی که ما، پس از شنیدن سخنان  
 بروك می‌توانیم به اهمیت، ژرفا و جسارت  
 شهادت دهیم.

## میان دو آفتاب

پیتر بروك را ایرانی‌ها دعوت کرده بودند.  
 از خرابه‌های تخت جمشید، از گور  
 پوش و کمیوجیه و اردشیر، از نقش‌های  
 بسته و فرو رفته نقش رستم، منظره  
 و همدند گروه و هامون، از سنگهای سترگ  
 فلک زنگاری الهام گرفت و این الهام سازنده  
 شگرف او بود. «ارگاست» را شاعر  
 لیبی «تد هیوز» نوشته است که بخشی  
 آن به‌زبانی خیالی است، اصوات این  
 ن، یاد زبانه‌های باستانی را زنده می‌کند.  
 این زبان ظلمه‌عانی از «پرومته دوزنجیر»  
 «ایرانیان» اثر اشیل، به‌زبان یونان  
 ستان، از «هرکول خشمگین» اثر سکا  
 ریان لاتین، از «زندگی يك رویاست»  
 کالدرون اسپانیایی و نیز بخش‌هایی از  
 دن زوتش به‌زبان اوستایی پیاده شده بود.  
 این آخری یعنی زبان اوستایی را که در  
 ن هجده میلادی برای نخستین بار خوانده

کرده‌اند که مرکز دیگری در کل آلمان بوجود  
 آورد. پیتر بروك که از انگلستان و اتحاد  
 جماهیر شوروی آمده است، به چندین زبان  
 خوب صحبت می‌کند و ما را به یادکارگردانان  
 بزرگ اوائل قرن بیستم نظیر ماکس رینهارت،  
 پيسکاتور، استانیسلاوسکی، و مایرولند  
 می‌اندازد. حالا که او در پاریس ماندگار شده  
 است برایش چه خواهد کرد؟ آیا کمکتش  
 خواهند کرد یا اینکه می‌گذارند فرصت‌داشتن  
 مردی مانند او را در میان خود از دست  
 بدهیم؟ این حقیقت دارد که او هرگز  
 نخواست است خودش را زندانی‌کننده مخصوصا  
 در دم و دستگاه ملانی يك تاتر رسمی.

## سحر و اسطوره در دل پارسیان

از: ریچارد فاینلیتر  
 در آبرور

«پنجمین جشن هنر شیراز بکشتبه  
 گذشته پایان پذیرفت و در برابر مجامع روز  
 افزون بین‌المللی و ضیافت های هنری غیر  
 مشابه اعتبار والایی به‌دست آورد.  
 «چار و جنجالی که مرانامه‌ی اورگاست  
 برمی‌انگیزد (بخش دوم) - اجرا در حرکت»  
 - نقش رستم (بشبهه می‌تواند مسایل مورد  
 بحث و خوراک درسی يك سال فی‌المثل دانسته  
 های تاتر آمریکا را تامین کند. لیکن مسایل  
 مزبور (بحث در فرم و نحوه‌ی ایجاد رابطه  
 مثلا) در بوته‌ی نقد صاحب‌نظران تاتر در  
 ورای «حرفه‌ی نمایش» یا «گور شکافی»  
 جای می‌گیرد، چرا که این اثر به‌راستی خود  
 حادثه‌ایست تاریخی و جوهر حرکتی که در  
 آن جاریست، کوچ سحرآمیز دو «رویا» را  
 بیاد می‌آورد.  
 «در طول نود دقیقه نمایش اورگاست ا  
 اغلب حاضرین، به‌نشان می‌زند. در حقیقت  
 آنچه شخص می‌بیند، و یا مهمتر از آن -  
 می‌شنود، زیباییست، برمی‌انگیزد، و برجای  
 می‌خکوبش می‌کند. لیکن معنای دقیق آن در  
 ابهام میماند - و خواهد ماند.

## چگونه آنرا حفظ کنیم؟

«گروه هنرپیشان بین‌المللی بروك» در  
 تفنی و تجسم وقایع در آزادی، خشونت،  
 قربانی کردن، و شفاعت، مرز قراردادهای  
 می‌شکافتند، و به قطعائی از یونانی و لاتین  
 اوستا (پارسی باستان) در قالب اورگاست -  
 زبان ابتدایی تدهیوز شاعر - روح و جان می  
 بخشند. وسعت و فنای این زبان بعنوان يك  
 اسپرنتوی تاتری یا يك وسیله‌ی تفاهم بین  
 المللی - یا بهتر ارتباط انسانی - ارزش کار  
 بروك را در شیراز اعتبار بیشتری می‌بخشد.  
 کارخطیری است: جستجو برای یافتن وسیله‌ای  
 که جهانپان در عمیق‌ترین زوایای باطن خویش  
 در ماورای عقل به‌تفاهم برسند.  
 «تبوغ بروك در استفاده از این زبان  
 گسترده و سرشار از فصاحت نمایشی در  
 اورگاست؟ شکوفاتر میشود. از نخستین  
 صدای طبل‌ها که جمعیت منتظر را به دنبال  
 خود می‌کشاند، تا ساعت پنج، آغاز يك روز  
 گرم سرزمین پارس».  
 «بدینسان جشن هنر شیراز به همت  
 پیتر بروك مقام والایی یافت، و یا بقول یکی  
 از شیفتگان آمریکایی، این اثر به تاریخ  
 پوست».

## تحلیل اسطوره های متشابه ملی

از: ایروینگ واردل  
 در تایمز لندن

«رویداد عده‌ی اسامال در تقویم تاتری  
 می، برگزاری نخستین اجرای عمومی «مرکز  
 بین‌المللی پژوهش‌های تاتری» پیتر بروك بوده  
 است در جشن هنر شیراز.  
 «... اورگاست با کار پیشین بروكستی

های مسلم آشکارا دارد، اما ذاتا برآغاز  
 چیزی دلالت می‌کند که نه‌تنها برای بروك  
 تازه است، بلکه برای تاتر هم نظیر ندارد:  
 خلق شکلی نمایشی که برای هرکس دریافته‌اش  
 است. فرض اسامی آن، اینست که در پشت  
 زبان های مجزا و نمونه‌های فرهنگی جامعه  
 های گوناگون، حوزه‌ی جهانی از اشارات و  
 نائرات غیر قراردادی وجود دارد که می‌تواند  
 مستقیما مطرح شود و خارج از تاریخ زندگی  
 باید.

«ساختمان اثر، به مثابه کوششی برای  
 تحلیل اسطوره‌های متشابه ملی در نمونه‌ی  
 اصلی جهانی، قابل دفاع است: زبان اختراعی،  
 به‌مثابه روشی برای گماشتن شراکت بین‌المللی  
 بر زمینه‌ی مناسب. اما چنین بحث‌هایی،  
 موافق یا مخالف، همه از اصل موضوع به‌دور  
 می‌افتد، چرا که سنگری روشنفکرانه می‌بندد  
 در برابر کاری که قصد دارد قوای ذهنی  
 ما بین منطق را برانگیزد و موسیقی مدقون را  
 از خلال خاک به‌دور کشد».

## اپرای بزرگ «بروك»

از: ایروینگ واردل  
 در تایمز لندن

«بروك نمایشگر در نقش رستم مقام‌خود  
 را به‌دست آورد. حرکتی بود از فضای محدود  
 و اندک به‌قلمرویی پهناور. اگر اورگاست اول  
 مراسم پنهانی برای تماشاچیانی اندک بوده  
 اورگاست دوم، اپرای بزرگ بشمار می‌رفت.  
 «اورگاست دوم جستجوی استمراری  
 نخستین قسمت را در ابعاد تاریخی دنبال  
 می‌کند. قهرمان آسمانی اورگاست اول، به  
 کمک قهرمان زمینی که وظیفه‌ی هماهنگی را  
 دنبال می‌کند، کامیاب می‌شود. نخستین کلمه‌ی  
 بگویم».

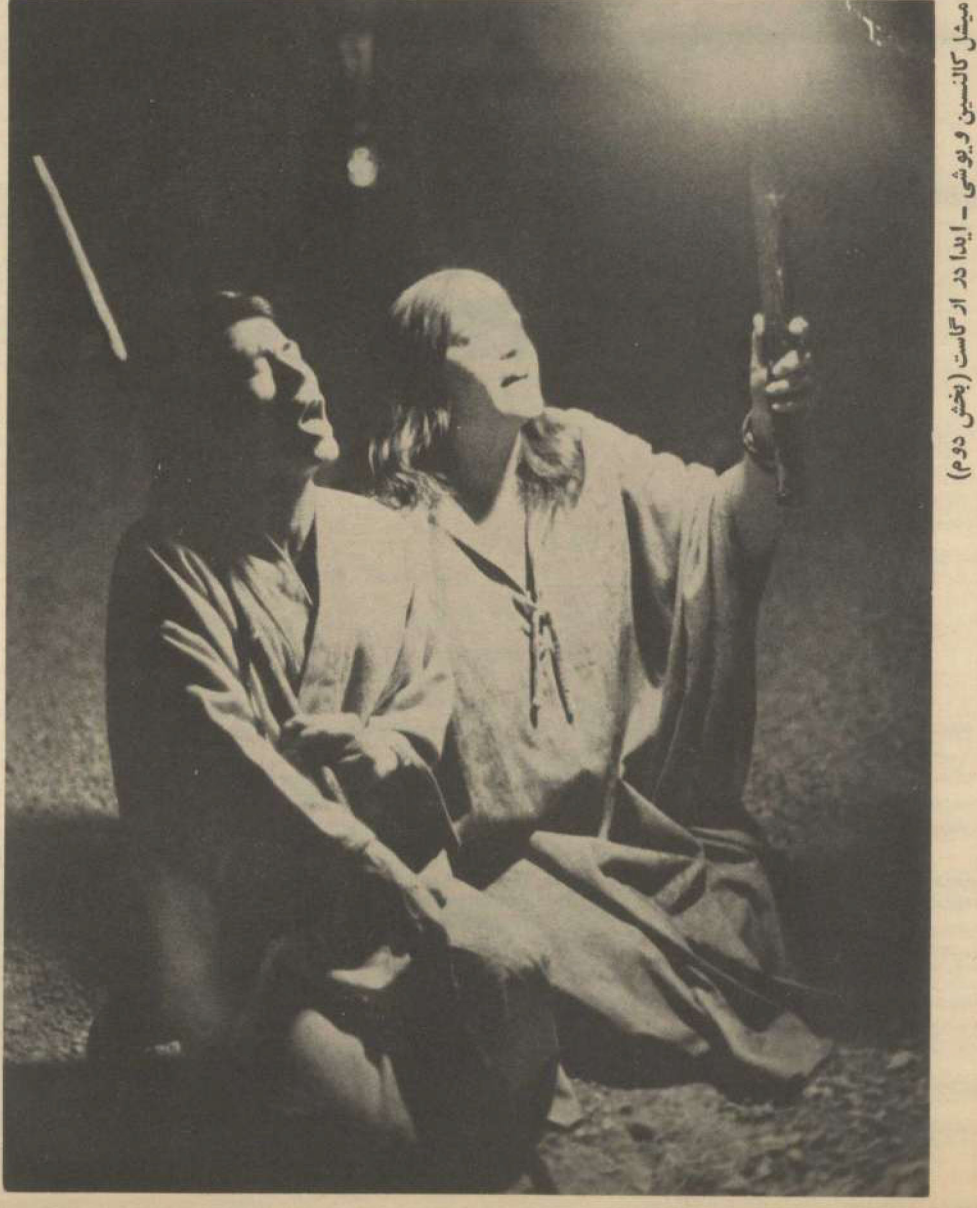
اورگاست اول «گروه Garveh» به معنای  
 ماده گاو یا روح انسان است. در پایان  
 قسمت دوم، همچنانکه دسته، سرپلایی کوه  
 را فرا می‌پسجد، و خورشید بر می‌آید، صدای  
 آرام زنگوله‌های برمی‌خیزد و ماده گاوی به  
 آهستگی در امتداد محوطه به سوی نقطه‌ی  
 آغاز اجرا همراه می‌شود.

«به تناسب محل اجرایش، اورگاست  
 دوم، ناروپردی نازکتر از پیشین خود دارد.  
 «برای آنکه سوه‌تفاهمی درمیر مستقیم  
 جستجوی بروك پیش نیاید، یادآوری افکار  
 او، در مصاحبه‌ای در شیراز، ارزش دارد:  
 «من، نه مراسم و سرزنش می‌کنم. نه  
 اسطوره، نه زبان جهانی، و نه برادری جهانی  
 را. من نمی‌گویم که تاتری میثی براسطوره،  
 تاتری متکی به سبک یا چیزی از این قماش  
 خلق کنم. چیزی که بروك در جستجوی  
 آست، راه برگشتی است، به‌سرچشمه‌های  
 خود دوام: و در این صحنه از کارش خیلی  
 زود است که درهای انتقاد را محکم بر هم  
 بکوبیم».

## آرتونزدا ایرانیان

از: روبرو کاتر  
 در اکپرس

«پیتر بروك» و همکار شاعرش «تد  
 هیوز»، در دومین قسمت «اورگاست» در  
 جشن هنر شیراز، ایرانیان زمان «اشیل»  
 را با ایرانیان امروز گرد هم آورده‌اند.  
 در این قسمت نیز همه چیز از حالت  
 عادی خارج می‌شد. تماشاگران در محل متروکی  
 ۶۵ کیلومتری شهر گرد آمده بودند، در  
 ساعت ۴ صبح، به‌گونه‌ی که نخستین پروتو  
 خورشید طلوع، صحنه را در قسمت پایان  
 نمایش روشن کند. صحنه‌ی نمایش در «نقش  
 رستم» بود که مقبره‌ی پادشاهان هخامنشی  
 است و در نزدیکی «تخت جمشید».  
 «این مقبره‌ها دو دل کوه کنده شده  
 است و در تاریکی به برجهای عظیم قلاع‌نولان  
 می‌ماند. تماشاگران، ایستاده، در مساحتی  
 قریب ۳۰۰ یا ۴۰۰ متر، میدانگاهی را می  
 پیمایند و گاه با بیست یا سی بازیگر مخلوط  
 می‌شوند که مشغله‌هایی به‌دست دارند و بسا  
 دودن‌ها، صعوزکردن‌ها، فریادها و صداها  
 و مزبور خوانی‌ها، تحرکی عظیم ایجاد می  
 کنند.  
 «آیا این کار بروك می‌تواند نقطه‌ی  
 شروع يك تاتر جدید باشد، که همه‌ی حضار  
 را نسبت به نتیجه هم‌آوا کند؟ - يك تاتر  
 جدید، يك آیین بدون مذهب، همان چیزی  
 که «بروك»، به دنبال «آنتونز آرتو»،  
 بدان امیدوار بود».



میشل کالسنین و یوشی - ایذا در ارگاست (بخش دوم)

تخت جمشید

سی سال پیش یکی از مشاوران انگلیسی نام سعید بنیور، پدر سلطان مسقط، کتاب خاطراتش مینویسد: «مهرماه گروهبانان انگلیسی برای ارتزبانی مناطق خلیج فارس به همراه مشترک ابوظبی و مسقط بودیم، در آنجا اعراب بادیه نشین زیر نسی ۵۰ نفر... برای اینکه به سؤال نخستین جواب دهیم و بگوئیم که مردم این کشورها و امارات دریاره خارجیها چگونه میاندیشند، ضرورت دارد موضع زراعت این مناطق نیز توجه کنیم: بحرین سالهاست که با زراعت آشناست در جزیره ستره، سواحل شرقی و شمال غربی جزیره منامه از دوختهای خرما بهره برداری میشود، سالهای اخیر بکشت سبزی پرداخته اند، در سخنرانیها و روزنامه هایشان به درختهای میوه بحرین اشاره میکنند، اما هنوز میوه در این جزائر شکل «نونه» دارد و سخن جدی نیست. قهرطها میگویند که دوحه یعنی مکهان پردخت و معتقدند که روزگاری دوحه پایتخت فطر از درختهای فراوان بهره مند بوده است، اما ۲۰ سال پیش، کثیر از بهره برداری نفت، زراعت و درخت در قطر حیرت انگیز مینمود. شیوخ فطر که به ثروت رسیدند و گوشه کنار جهان را دیدند به باغ و سبزه دلباختند و به ایجاد باغهای شخصی همت گماردند، باین ترتیب گل و سبزه و درخت در قطر صورت اشرفی بخود گرفت زیرا گاهی هزینه نشاندن، تربیت گردن و بنشر رساندن یک درخت میوه ۴۰۰ تومان تجاوز میکند و میوه آنمعموم زمین را دارد نه کالی قابل عرضه به بازار، شیوخ کارشان در پرورش گل و سبزه بر فایده انجامید و هر کسی که باغش وسیع تر و پر بارتر بود سر بلندتر نیز بود، لذا خاک شیرین از ایران و دیگر مناطق آوردند و گل و درخت را بدست باغبانان شیرازی پروردند، اخیرا کشاورزان فلسطینی که سخت در کار خود مهارت دارند به باغهای شیوخ راه یافته اند.

دوبی امتیازهای گرفته اند، وهمین دوشرکت تیار بی حد و حصری در فجیره دارند، شل در راس الخیمه و ام القویین کسب تیار کرده است، حجهان نیز نفت احتمالی در راس الخیمه و فجیره جولانگه آلمانی است:

ابوظبی ۲۶۰۰۰۰ میل مربع، وسیع ترین منطقه بین کشورها و امارات جنوب خلیج فارس و بیش از ۳ برابر وسیع تر از کویت، شبه جزیره فطر ۴۰۰۰ میل مربع، وسیع ترین منطقه بعد از ابوظبی و کویت، قسمت جزائر فطر ۱۰۰ میل مربع است.

دوبی ۱۵۰۰ میل مربع، شارقه ۱۰۰۰ میل مربع، راس الخیمه ۶۵۰ میل مربع یا چند منطقه قابل زراعت، فجیره ۴۵۰ میل مربع، ام القویین ۳۰۰ میل مربع

سی سال پیش یکی از مشاوران انگلیسی نام سعید بنیور، پدر سلطان مسقط، کتاب خاطراتش مینویسد: «مهرماه گروهبانان انگلیسی برای ارتزبانی مناطق خلیج فارس به همراه مشترک ابوظبی و مسقط بودیم، در آنجا اعراب بادیه نشین زیر نسی ۵۰ نفر... برای اینکه به سؤال نخستین جواب دهیم و بگوئیم که مردم این کشورها و امارات دریاره خارجیها چگونه میاندیشند، ضرورت دارد موضع زراعت این مناطق نیز توجه کنیم: بحرین سالهاست که با زراعت آشناست در جزیره ستره، سواحل شرقی و شمال غربی جزیره منامه از دوختهای خرما بهره برداری میشود، سالهای اخیر بکشت سبزی پرداخته اند، در سخنرانیها و روزنامه هایشان به درختهای میوه بحرین اشاره میکنند، اما هنوز میوه در این جزائر شکل «نونه» دارد و سخن جدی نیست. قهرطها میگویند که دوحه یعنی مکهان پردخت و معتقدند که روزگاری دوحه پایتخت فطر از درختهای فراوان بهره مند بوده است، اما ۲۰ سال پیش، کثیر از بهره برداری نفت، زراعت و درخت در قطر حیرت انگیز مینمود. شیوخ فطر که به ثروت رسیدند و گوشه کنار جهان را دیدند به باغ و سبزه دلباختند و به ایجاد باغهای شخصی همت گماردند، باین ترتیب گل و سبزه و درخت در قطر صورت اشرفی بخود گرفت زیرا گاهی هزینه نشاندن، تربیت گردن و بنشر رساندن یک درخت میوه ۴۰۰ تومان تجاوز میکند و میوه آنمعموم زمین را دارد نه کالی قابل عرضه به بازار، شیوخ کارشان در پرورش گل و سبزه بر فایده انجامید و هر کسی که باغش وسیع تر و پر بارتر بود سر بلندتر نیز بود، لذا خاک شیرین از ایران و دیگر مناطق آوردند و گل و درخت را بدست باغبانان شیرازی پروردند، اخیرا کشاورزان فلسطینی که سخت در کار خود مهارت دارند به باغهای شیوخ راه یافته اند.

دوبی امتیازهای گرفته اند، وهمین دوشرکت تیار بی حد و حصری در فجیره دارند، شل در راس الخیمه و ام القویین کسب تیار کرده است، حجهان نیز نفت احتمالی در راس الخیمه و فجیره جولانگه آلمانی است:

ابوظبی ۲۶۰۰۰۰ میل مربع، وسیع ترین منطقه بین کشورها و امارات جنوب خلیج فارس و بیش از ۳ برابر وسیع تر از کویت، شبه جزیره فطر ۴۰۰۰ میل مربع، وسیع ترین منطقه بعد از ابوظبی و کویت، قسمت جزائر فطر ۱۰۰ میل مربع است.

دوبی ۱۵۰۰ میل مربع، شارقه ۱۰۰۰ میل مربع، راس الخیمه ۶۵۰ میل مربع یا چند منطقه قابل زراعت، فجیره ۴۵۰ میل مربع، ام القویین ۳۰۰ میل مربع



# جوانه ها در جنوب خلیج فارس

**نوشته: محمود جعفریان**

**گر و هر پر تاز رادیو - تلویزیون ملی ایران**

از خرما و زراعت خود درآمد بازرگانی داشته باشد، دومی خریدار خرما را راس الخیمه است و راس الخیمه خریدار کالی بازرگانی که به بندر پرورق دومی و دیره میرسد.

وضع زراعت در سایر نقاط قابل گفتگو نیست و شاید بتوان از چند چشمه آب شیرین و چند هکتار سبزیکاری ام القویین به نیکی یاد کرد و همچنین از فجیره که سالانه ۱۰۰۰۰۰۰ تومان تنباکو صادر میکند.

نخلستانها در چند واحد داخل جزیره العرب پراکنده اند اما این سرزمین وسیع خود نیز خریدار خرماست.

درباره صنعت و تجارت این مناطق سابقه ذهنی داریم که صنعت در بحرین و فطر، آلومینیوم و کود شیمیایی، وحید است و در تجارت بحرین و دومی برترند و فطر در راه کسب امتیاز، ابوظبی در تجارت نوپاست و امارات دیگر

نفت به ثروت رسیدند؛ روزیکه لیره های حاصل از نفت به این امارات سرازیر شد هر کسی به سهم خود به نوائی رسید: بقالی که سرمایه اش چند کیسه خرما بود بازرگانی مقتدر شد، آنکس که کوره سواد داشت در آن مجتمع که از سواد محروم بود به مشاغل قابل توجه دولتی دست یافت و در این میان عده های بودند که مستقیما با شرکتهای نفت معامله و مرادوه داشتند و زود ثروت رسیدند، در درون این دگرگونیها افسانه ها و داستانهای فراوان خلق شد که در این افسانه ها داستانها نقش تعیین کننده با قدرت انگلستان است، انگلیسی ها پرورش معمول افسران و کارمندان و زبیده خود را در این مناطق بخدمت گماردند و آنها را تغییر ندادند، نتیجه آنکه امروز یک افسر قدیمی انگلیسی در کشورها و امارات، و مهندس و ممبر آنکه روزیکه او یک افسر کتیری را به اسم و خصوصیات خانوادگی می شناسد و ممبر آنکه روزیکه او یک افسر جوان بوده است فلان یا دویست تومان سرمایه بقالی داشته و به او احترام میگدارده است و امروز فلان میلیونر است و آن افسر جوان یک سرهنگ پیر که نمیتواند در روحیه فلان این شرایط بی تاثیر باشد.

بزرگترین دو بحرن و کوکر در فطر از این قبیلند.

درباره شر انگلیسی نیز داستان فراوان است و هر پنجاه ساله ای در جنوب خلیج فارس خاطرات فراوان دارد: با چشم خود دیده اند که شبانه با نردبان بمنزل فلان شیخ عاصی رفته اند و دیگر کسی از آن شیخ نشانی ندارد، یا گروهی را با کشتی تبعید کرده اند و چند سالی از زادگاهش بغور داشته اند، تا سال ۱۹۵۶ قدرت انگلستان در منور اکثر مردم جنوب خلیج فارس ابتدا و انتهای همه قهرطها بود، اما از این سال که کمیتهای دیگر برای کسب امتیازات نفتی وارد خلیج شدند تلاش کردند که انگلستان را به عنوان یکه تاز قدرت مانع شوند و همزمان با این دگرگونیها ناصر بقدرت رسید ولیة نیز حملاتش متوجه انگلستان شد.

صدای قومیت عرب، مردم این نواحی را نسبتا تکان داد که چندان نپایید و امروز این صدا از حلقوم دیگری خارج میشود که مورد اعتماد مردم جنوب خلیج نیست یعنی آنرا صدای خود انگلیسی ها میدانند یعنی معتقدند که انگلیسی ها از رادیوی کشوری که به زحمت با چند کیلومتر مرز خود را همسایه خلیج فارس میدانند به عربی صحبت میکنند. در این شرایط روانی، انگلستان از خلیج فارس بیرون میرود.

سرنوشت کشورها و امارات جنوب خلیج فارس بعد از انگلستان چه خواهد بود؟ انگلیسی ها از هر جا که رفته اند شرایط فراهم کرده اند که مردم در آزادی حضور آنها آه بکشند، مردم جنوب خلیج فارس اگر این وضعیت را نتوانستند استقلال خود را نیز قدر نخواهند دانست: تا امروز جوانهای جنوب خلیج از خدمت وظیفه عمومی آگاهی نداشته اند و ای بسا جوانان کشورهای ساحلی خلیج فارس که برای کسب شناسنامه امارات تلاش کرده اند تا از خدمت در ارتش کشورهاشان شانه خالی کنند، طرز راه رفتن مردم جنوب خلیج نشان میدهد که هیچ يك در خدمت ارتش نبوده اند

## مهرماه،

# ماه تلویزیون

## شش مرکز و يك فرستنده جدید تلویزیون آغاز بکار میکنند

جمعه، دوم مهرماه، که مصادف با ولادت با سعادت شهید راه حق و حیثیت، حضرت حسین بن علی سیدالشهداء (ع) است، مرکز تلویزیون آذربایجان شرقی در تبریز، طی مراسمی در پیشگاه شاهنشاه آریامهر افتتاح میشود.

تلویزیون تبریز از اول فروردین ماه امسال آغاز بکار کرد و به پخش برنامه های آزمایشی پرداخت و اینک که ساختمان آن تکمیل شده و نصب دستگاه های فنی آن پایان رسیده، بطور رسمی گشایش مینیابد و بالطبع فعالیت های این مرکز، هم از لحاظ تولید برنامه های محلی و هم از نظر پخش برنامه بیشتر و متنوع تر افزایش پیدا میکند.

مهرماه را بحق باید ماه تلویزیون نامید زیرا در طول این ماه قسمت مهمی از فعالیت های تلویزیون ملی ایران در راه گسترش شبکه تلویزیونی در سراسر کشور و پوشاندن قسمت عدهای از شهرها و روستاهای کشور با برنامه های تلویزیونی به ثمر میرسد و مراکز جدید تلویزیونی یکی پس از دیگری کار خود را آغاز میکنند.

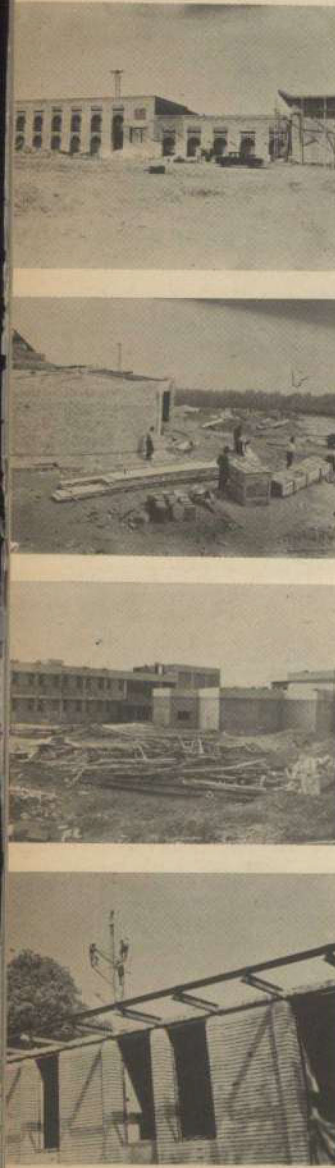
● اولین مرکز تلویزیونی که شروع بکار میکند، تلویزیون سیستان و بلوچستان - مرکز زاهدان است - که از روز شنبه سوم مهرماه به پخش برنامه های آزمایشی خود میپردازد.

● فرستنده گنو که برنامه های تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندر عباس - را در سراسر خطه جنوب و جزایر خلیج فارس پخش خواهد کرد، در نیمه اول مهرماه آغاز به کار میکند.

● تلویزیون خراسان - مرکز مشهد - در نیمه مهرماه پخش برنامه های آزمایشی را آغاز میکند.

● تلویزیون کرمان و مراکز سنج و مهاباد نیز در نیمه دوم مهرماه فعالیت خود را شروع خواهند کرد.

● بنای فرستنده تلویزیون اصفهان نیز بزودی پایان می رسد و اصفهان که فعلا برنامه اول تهران را دریافت میدارد صاحب مرکز مستقل با امکانات تهیه و تولید برنامه های محلی خواهد شد.





رپر تاز از: احمد اللهیاری- حسین ارتباطی



# سرگذر و یاد لوطی های مهربان

## گذر لوطی صالح، باز گوینده داستان یک شهر و ماجرای غم انگیز یک مرد است

### ● پندی ها چگونه کسانی بودند و چه نقشی در جامعه داشتند؟



فلک ای چرخ گردون خانه ویرانم تو کردی چنین بیگانه از افوام و خوشبختم تو کردی صدای گرم و نم گرفته رکودگر آخر شب دور و از بی رنگ ترین خاطره شب اوج گیرد و بوی هستی ها پیچ می خورد و نرم انعکاس برخورد با شیشه پنجره های بسته امتداد کوچه به خاطره هایم می پیوندد صدای گامهای نامطم که سکوت و آواز پانه میزند و لاله انداز رنگ می یازد و می رود... می رود و از آنچه بود باز به یاد می آید در هشتی های غبار گرفته پیمای بر جای می ماند.

کوچه در سکوت شبانه اش و در خاطراتش قی می شود و نقطه صدای گام های پاسبان است به گوش می رسد که دروا را یکی یکی از تر می گذراند و دود سیکاراش را باولع به خل ربه هایش می کشد و بعد قضای اطراف رود را در حاله ای از دود غرق می کند.

سرگذر برای من سرشار از خاطره های بیخ و شیرین است. هنوز روی سکوها لوطی ای محل را به خاطر می آورم که در یک بست دستمال بزدی خود را گرفته اند و در ست دیگر نسبیج شامقودری را می گردانند.

پس بیستم و خودش را که با چشمهای نافذ خرد کننده، بر سر آن خشمگین و رجزخوان می شنیدند و همه می گریزند و کاسب های محل پشتدوری ها را می اندازند و در یک آن لوطی می ماند و قدره اش که تا نیمه در خاک فرو رفته است و یواش یواش کوچه حولت می شود و آنگاه لوطی قدره اش را از خاک بیرون می کشد و به راه می افتد و در سیاهی کوچه گم می شود.

گذر لوطی صالح را می گویم. محله قدیمی و پر شکوه و جلال پایتخت را که اکنون پیز شده و هزار و یک چین و چروک برپیشانی اش افتاده است.

قدیم ها گذر لوطی صالح بود و فوجی لوطی... لوطی های قدره کش و خشن که برای خود داستانها داشتند و افسانه ها به وجود می آوردند و دنیای از صمیمیت و صفا بودند.

لوطی نمونه مردانگی بود و نوجه های قد و نبیعت، اعمال و رفتار او را مو به مو تکرار می کردند و تمام آرزویشان این بود که روزی جای لوطی را بگیرند و مردم از آنها

هم به نیکی یاد کنند. قهوه خانه ها و زورخانه ها که محل اجتماع لوطی ها بود همیشه داستان ها می پروراند و افسانه ها خلق می کرد. قهوه خانه ها که به مرور زمان چهره عوض کرده اند و دیگر از آنهمه شور و هیاهوی که در آنها نهفته بود خبری نیست. لوطی ها همه رفته اند و خاطره هایشان را هم با خود برده اند.

گذر لوطی صالح یکی از محلات قدیم تهران است که فعلا به سورگی دیگر درآمده و از لوطی ها و قدره بند هایش خبری نیست، با تمام اینها می توان در حرکات و رفتار نوجوانانش، که از هر نظر رفتار خود را با تمام اینها می توان در حرکات و رفتار عوشی کرده اند، باز نشانه هایی از گذشته دید، نشانه هایی از لوطی قدیم که همیشه پاشته گیوه هایش را می خواباند و پاسبانهای سبیر و قامتی استوار گام برمی داشتند. جوان های گذر لوطی صالح، م، با آنکه رنگهای از شهر نشینی و مد و تکلیک و ماشین به زندگیشان راه یافته، هنوز حالت پر غرور چشمانشان را حفظ کرده اند، و با سینه ای ستبر و قامتی استوار، به زبان بی زبانی نفس کش می پلینند و هنوز آرزو دارند که بتوانند محله را سر غروب قرق کنند و از جوانهای دیگری که بیراه می روند زهر چشم بگیرند.

دو گذشته تهران خیلی کوچکتر از امروز بود و تعداد محلاتش از انگشتان دست تجاوز نمی کرد. معروف ترین محلات تهران آن موقع عبارت بودند از: «عودالجان»، «سکلیج»، «دوخونگا»، «پامنار»، «گود عربها» و «کوچه غریبان»... و هر محله دارای یک گذر بود که مرکز محل بود و در آنجا دکاکیں، مسجد و حمام و قهوه خانه محل قرار داشت. از گذرهای معروف تهران می توان «گسلر نووروزخان»، «گذر وزیر»، «گذرقلی»، «گذر مستوفی»، «گذر دانگی» و مهمتر از همه «گذر لوطی صالح» را نام برد.

گذر ها اغلب به نام لوطی ها و مردان معروف محل نامیده می شد.

گذر لوطی صالح در مرکز بازار تهران واقع شده و از شمال به کوچه هفتتن و بازار مسگر ها و از شرق به کوچه غریبان و گود عربها و از غرب به باغ ایلچی و بازار عباس آباد و از جنوب به بازارچه سعادت و باغ فردوس محدود می شود.

در گذشته، این گذر مرکز شهر بود و بطور کلی نام آن محل به باغ ایلچی معروف شده بود، زیرا باغ و منزل سفیر روسیه که در زمان قاجاریه ایلچی اش می گفتند در این محل قرار داشت.

از حوادث مهمی که در این ناحیه اتفاق افتاده می توان از قتل «گریبایدوف»، سفیر روسیه نزاری، نام برد.

ماجرا به این ترتیب بوده است: اللهیار خان آصفالدوله که زمانی صدراعظم فتحعلیشاه قاجار بود در همین گذر لوطی صالح زندگی می کرد. آصفالدوله سه زن گرجی داشت که به دین اسلام درآمده بودند و نزد آصفالدوله بسیار عزیز بودند. گریبایدوف، بنا به سیاست های کشور خود، سه زن گرجی آصفالدوله را به سفارت روس می برد و به نهانه اینکه این سه زن گرجی هستند و گرجستان جزو ممالک محروسه روسیه نزاری بشمار می آید تصمیم به فرستادن آنها به روسیه می گیرد. چون در آن زمان مردم تهران بسیار متعصب بودند و این عمل به مذاق آنها خوش نمی آمد، شورش در می گیرد و لوطی های تهران شورش را رهبری میکنند و تصمیم می گیرند که بقول خودشان این سه زن مسلمان را از جنگ کافران نجات دهند، لوطی های تهران و خصوصا لوطی های گذر لوطی صالح، به فتوی حاج میرزا مسیح تهرانی - پیشماز و بنیان گذار مسجد چهل ستون جامع تهرین - به منزل گریبایدوف هجوم می برند و سه زن آصفالدوله را آزاد می کنند، و پس از قتل گریبایدوف، باغ سفارخانه را به آتش می کشند.

لوطی صالح، که نام او برای گذر تا امروز باقی مانده، خود دارای زندگی جالبی بوده که شاید سالهای سال همچنان نامش را در اذهان زنده نگاهدارد.

آقا محمدخان قاجار، بنیانگذار سلسله قاجار، بطوریکه از سطور تاریخ می توان فهمید، یکی از سفاک ترین و مالدوست ترین شاهان سلسله قاجار بوده و لوطی صالح یکی از نزدیکان و محرم شاه قاجار بوده است. تهران در آنزمان به تازگی به پایتختی انتخاب شده بود و لوطی صالح اسباب طرب و خوشگذرانی شاه قاجار را فراهم می کرده است. یکی از شب ها که آقا محمدخان در تهران نبوده، لوطی صالح به همراهی برادر آقا محمد خان قاجار

به یاده گساری و خوشگذرانی مشغول می شوند و بعد از مدتی، برای خنده، لوطی صالح به تقلید صدا و حرکات آقا محمدخان می پردازد و روز به روز این تریب دمی را خوش می گذرانند. روز بعد آقا محمدخان به تهران می آید و مفتش هایش این خبر را به گوش او می رساند که شب گذشته لوطی صالح صدای او را تقلید می کرده و برادرش خوشحال بوده و می خندیده است. این خبر بر آقا محمدخان سخت ناگوار می آید و فرمان می دهد که همان دم برادرش و لوطی صالح را به بازارک بیآورند و آنگاه دستور می دهد طابسی به چهل چراغ بازارک بیآورند و برادرش را با آن طابدار بزنند. پس از اینکه چشمان برادر را از طاب پایین می آورند، لختی او را در آغوش می کشند و اشک می ریزد.

هنگامی که می خواهد لوطی صالح را هم مجازات کند، آتش حرص و طمع او شعله می کشد و به لوطی صالح، که فکر می کرده مرد زبونتمندی است، فرمان می دهد یازده هزار تومان بمانوان جریمه بپردازد تا از گناه او چشم پوشد چون شنیده بوده که لوطی صالح یازده هزار تومان نقدینه دارد. لوطی صالح با فروش مایملک و جمع آوری نقدینه هایش و مقداری هم قرض، هشت هزار تومان تهیه می کند و به نزد آقا محمدخان می آورد، اما آقا محمد خان لوطی صالح را به جرم اینکه سه هزار تومان کم داشته محکوم می کند و دستور می دهد گوش ها و بینی لوطی را بریزند و چون فکر می کرده ممکن است هر لحظه از کرده خود پشیمان شود و فرمان قتل لوطی را صادر کند، با او می گویند که هزینه زودتر تهران را ترک کند و به جایی برود که در دسترس او نباشد. از آن تاریخ بیعت لوطی صالح از تهران خارج می شود و دیگر کسی او را نمی بیند و به این ترتیب مرد معروف تهران می شود و نامش بر سر گذر محله اش می نشیند.

لوطی های قدیم تهران دارای خصال پسندیده ای بودند. اول اینکه به هیچ فرد ضعیفی آزاد نمی رساندند و تا آنجا که می توانستند در دستگیری از دزدانگسار و کمک به فقرا کوتاهی نمی کردند. آیین مردم داری و مردانگی آئین لوطیگری بود.

یک لوطی می بایست آنچنان قدرتی می داشت که می توانست پشت همه زورگویان را

به خاک برساند و پوزرشان را بر خاک بمالد. لوطی در حقیقت مأمور نظم محله بود.

هرگاه کسی به ناموس دیگری نگاه بد می کرد، خوش یا تیغه بی ناموشکه او بر سرگذر می ریخت. زیرا بزرگترین و گرمی ترین وظیفه لوطی حفظ و حراست از ناموس مردمان محله بود و اگر کسی نظر بد به ناموس دیگری می دوخت در حقیقت به لوطی نوهین کرده بود.

لوطی می بایست همیشه در نزد مردم مرد زورمندی جلوه می کرد و لوطی ها به همین منظور گاه و گداری که احساس می کردند مردم آنها را کم تحویل می گیرند و یا اینکه عده ای خیال جانشینی شان را در سر می پروراند، اول فروب به سرگذر می آمدند و بعد از رجز خواندن و فریاد کشیدن، فمشان را در میان گذر نا نیمه در خاک می نشاندند و بر سر آن می ایستادند. این عمل چنین معنی میداد که اگر کسی زورمندتر از لوطی وجود دارد می تواند جلو بیاید و با بیرون کشیدن قمه از دل خاک و کشتن لوطی جای او را بگیرد، والا او باز هم لوطی محله یاقی می ماند و مردم محله وظیفه داشتند که از او اطاعت کنند و بدون مشورت با او کاری انجام ندهند که لوطی مجبور شود از فمماش استفاده کند. بارها اتفاق می افتاد که کسی در آرزوی جانشینی لوطی بزرگ محله، او را سرگذر به مبارزه دعوت می کرد و در این موقع بود که سرگذر به میدان رزم تبدیل می شد.

نبرد لوطی ها همیشه با مردانگی توأم بوده است. اما گهگاه دیده شده که لوطی محله ای را به ناجوانمردی در کوچه ای تارک از پشت زده اند. و همین مسئله موجب داستان های بی شماری شده است.

### پندی در برابر لوطی

در نقطه مقابل لوطی «پندی» قرار دارد. پندی عامل مزاحم ستیزه گری است در راه تحقق خواستهای لوطی.

پندی يك ضد لوطی است. «کاکا رستم» قصه داش آکل نمونه يك پندی است که رو در روی يك «وجهی لاله» قرار می گیرد و سر انجام نیز پهلوی او را با قمه می شکافد.

از لحاظ قشر بندی اجتماعی پندی

وابسته به قشر هرج و مرج طلب اتکل و قلدر مایی است که فقط به منافع خود می اندیشد. ارزشها و آرمانهای انساندوستانه برای پندی در حکم يك «درج ابلهانه» است. در واقع شخصیت پندی يك شخصیت جامعه ستیز منحرف است. نیرویی است که به سادگی در خدمت جانی ها و سوداگران حریص بخاطر فلغ و قمع بیشتر انبای خلق در می آید. لوطی ضامن امادهی نظمی است که به دلایل گوناگون - ضعف فسادسیستم انتظامی حکومت و فروتنی «لش ها» در گذشته - کاستی گرفته است. پندی در قطب آشوب گرائی و لوطی در قطب طلیبی قرار دارد. مرگ لوطی همواره ضایعه ای است که گاه تا حد يك لاجمه پیش می رود. مرگ يك منجمی همیشه دردناک است چرا که در پس خود (به تناسب قدرت و اشتها لوطی) هراس و آشوب را در گوشه ای از اجتماع بجا می نهد. اینچنین است که مرگ لوطی خشم می آفریند، خشمی که آماجش لوطی براندازان است. و باز اینچنین است که در واقعه تنباکو مرگ لوطی حمزه به دست سربازان ناسرالدين شاه، موجی از غضب ویرانگر را در قشر لوطی ها و نوجه هاشان پدید می آورد که سایر قشر ها و طبقات مظلوم را نیز بر می آلود و در هجوم دیوانه وار، به سنگباران کاخ ارک و مقر امیرالسلطان سدراعظم وقت منجر میشود. فرجام این سیل بنیانکن خشم، القاء قرارداد استعماری «لوزی» در زمینه انحصار تنباکو بود.

گذر لوطی صالح یکی از محلات اشراف نشین تهران بوده است و از نام بعضی کوچه های آن می توان به این امر پی برد: «کوچه حاجی ها»، «کوچه صدتومانی ها»... لوطی ها لباسی بنام سرداری به تن می کرده اند و يك شال بلند به کمر می بستند و شوشکه خود را در آن جای می داده اند و گیوه های نوک برگشته به پا می کرده اند و کلاه نمادی بر سر می نهاده اند.

لوطی ها به مرور جای خود را به کلاه منخلی ها دادند و به جبر زمان از صحنه زندگی خارج شدند. ولی هنوز داستانهای تلخ و شیرین آنها نقل محافل لوطی صفنان است، و هنوز نامشان بر پیشانی گذر ها و محلات می درخشد.

گفتگویی با مردم تبریز درباره تلویزیون و برنامه های آن :

# تلویزیون انزوای اجتماعی مردم را از میان برداشته است

## تلویزیون برای دانشجویان دانشگاه مفید بوده و میتواند مفید تر و موثر تر هم باشد

بمناسبت گشایش رسمی تلویزیون تبریز

گزارش از : احمد شکر نیا

تلویزیون در شهرستانها در آغاز دوران فوقانی خویش است، هم اکنون شش شهرستان مرکز ایران با این وسیله ارتباط جمعی آشنا شده اند و در آیندهای نه چندان دور - تا از آغاز جشن های شادمانی - شش مرکز فرستنده تلویزیونی دیگر در شش شهر مرکز و کوچک ایران آغاز بکار خواهد کرد. با این ترتیب تلویزیون مرز های خویش گسترش تازه می بخشد. سیستان و چابکمار، کرمان، خراسان، مازندران، گیلان، لرستان، ایلام، کردستان، خوزستان، استان اصفهان و استانهای مرکزی ایران نظیر استان فارس و اصفهان همه در زیر امواج تلویزیونی در میگیرند.

تلویزیون، با ورودش به شهرستانها و شش هر چه بیشتر، با وظایف دشواری روبرو میشود، چرا که کارش تنها با ساختن فرستنده و با پخش امواج خامه نمی یابد. فرستنده و امواج باید روح جامعه ایرانی را نیز

بازتاب دهد و این وظیفه در شهرستانهایی که تازه با این وسیله ارتباطی آشنا شده اند، دشوارتر است. بدون تردید تلویزیون در شهرستانها میتواند موثر باشد، میتواند تفریحی و تفریحی اجتماعی و رفتار های بهبوده را تغییر دهد. تلویزیون میتواند جامعه شهر های کوچک ما را به بهتر زیستن و بهتر نگریستن همگون شود و در همانحال یک وسیله سالم تربیتی نیز بشمار آید.

با اینهمه تلویزیون در شهرستانها اگر استقبال روبرو شده است، بیشتر بخاطر بزرگیهای سرگرم کننده ای آن بوده است. فقدان وسایل سرگرمی جنبه تفریحی و تفریحی تلویزیون را در شهرستانها بیشتر مورد توجه قرار داده است. اما تسلیم شدن باین خواست مردم و افزایش آن در این چنین ممکن است تلویزیون را از اهدافی اساسی خود دور کند.

برای پیشگیری از چنین افراطی آگاهی نظرات توده ای که در شهرستانها با این وسیله سروکار دارد ضروری است. در تبریز شهری که از آغاز اسامی با تلویزیون آشنا شده است - مجله تماشا به سنجش نسبی نظرات تماشاگران پرداخت. بدین منظور جلسه بحثی با شرکت طبقات مختلف مردم تبریز و مسئولان تلویزیون آذربایجان شرقی تشکیل شد که در آن نظرات و خواست های مردم تبریز از تلویزیون مطرح شد. آنچه را که میخوانید حاصل این گفت و شنود جمعی است که میتواند در شناخت موقعیت تلویزیون در شهرستانها موثر افتد.

شرکت کنندگان در گفتگوی جمعی ما عبارت بودند از : یک خانم خانه دار - دکتر

میربزم : « اکنون چه برنامه ای دوستدار بیشتری دارد ؟ »  
 جواب میدهد : « برنامه ای مدافعان، که از نظر تنوع افکار عمومی بسیار موثر بوده است، زیرا مشکلات زندگی را توجیه میکند و احقاق حق را می آموزد، یا برنامه ی پهلوانان - این قبیل برنامه ها در میان طبقات متوسط هواخواهان بیشمار دارد.

به اعتقاد من تلویزیون میتواند افراد را از پرداختن بکارهای بیهوده بازدارد. خیلی از تبریزیها میل دارند هر هفته یکشنبه برنامه های تهران را، تماشا کنند، اما متأسفانه این برنامه مدتی است که قطع شده، همچنین از شبهای شعر استاد محمد حسین شهریار، که فوق العاده مورد توجه مردم است، برنامه های تهیه شود و به تماشا میگان گذارده شود. در فیلم های کارتون متأسفانه تکرار مکرات زیاد، بچشم می خورد و این نوع فیلم

میربزم : « اکنون چه برنامه ای دوستدار بیشتری دارد ؟ »  
 جواب میدهد : « برنامه ای مدافعان، که از نظر تنوع افکار عمومی بسیار موثر بوده است، زیرا مشکلات زندگی را توجیه میکند و احقاق حق را می آموزد، یا برنامه ی پهلوانان - این قبیل برنامه ها در میان طبقات متوسط هواخواهان بیشمار دارد.

به اعتقاد من تلویزیون میتواند افراد را از پرداختن بکارهای بیهوده بازدارد. خیلی از تبریزیها میل دارند هر هفته یکشنبه برنامه های تهران را، تماشا کنند، اما متأسفانه این برنامه مدتی است که قطع شده، همچنین از شبهای شعر استاد محمد حسین شهریار، که فوق العاده مورد توجه مردم است، برنامه های تهیه شود و به تماشا میگان گذارده شود. در فیلم های کارتون متأسفانه تکرار مکرات زیاد، بچشم می خورد و این نوع فیلم



میرزا علی اصغری، شهر تبریز



میرزا علی اصغری، شهر تبریز

ترتیبی هم در بازی ندارد. اجرا کنندگان هیچ مطلبی را با عنایت بیان نمی کنند و حرکات خیلی بی هدف است. این برنامه در تبریز نمیتواند مفید واقع شود. برای بچه ها این برنامه غریبه است، چرا که با رفتار های اجتماعی کودکان تبریز نزدیک و سازگار نیست.

به اعتقاد من اگر فرا است برنامه ای برای بازی و بازی های تفریحی تربیت دهنیم، برنامه « بازی بازی » خواهد بود. در تبریز بازیهای محلی فراوانی وجود دارد. انتخاب بسیاری از این بازیها و گنجیندن آنها در برنامه های کودکان یقیناً نتایج بهتری ببار خواهد آورد.

بهرام غفوری ( دانشجوی تکنولوژی )  
 به وارینه های غربی تلویزیون اشاره می کند و می گوید : « این وارینه ها بسیار کسل کننده است، خواننده های مشهور و دلچسبی ندارند، بهتر است از وارینه های نام جوئن و بی خوانندگان مشهور ایران استفاده شود. »

میربزم : « اکنون چه برنامه ای دوستدار بیشتری دارد ؟ »  
 جواب میدهد : « برنامه ای مدافعان، که از نظر تنوع افکار عمومی بسیار موثر بوده است، زیرا مشکلات زندگی را توجیه میکند و احقاق حق را می آموزد، یا برنامه ی پهلوانان - این قبیل برنامه ها در میان طبقات متوسط هواخواهان بیشمار دارد.

به اعتقاد من تلویزیون میتواند افراد را از پرداختن بکارهای بیهوده بازدارد. خیلی از تبریزیها میل دارند هر هفته یکشنبه برنامه های تهران را، تماشا کنند، اما متأسفانه این برنامه مدتی است که قطع شده، همچنین از شبهای شعر استاد محمد حسین شهریار، که فوق العاده مورد توجه مردم است، برنامه های تهیه شود و به تماشا میگان گذارده شود. در فیلم های کارتون متأسفانه تکرار مکرات زیاد، بچشم می خورد و این نوع فیلم

به اعتقاد من تلویزیون میتواند افراد را از پرداختن بکارهای بیهوده بازدارد. خیلی از تبریزیها میل دارند هر هفته یکشنبه برنامه های تهران را، تماشا کنند، اما متأسفانه این برنامه مدتی است که قطع شده، همچنین از شبهای شعر استاد محمد حسین شهریار، که فوق العاده مورد توجه مردم است، برنامه های تهیه شود و به تماشا میگان گذارده شود. در فیلم های کارتون متأسفانه تکرار مکرات زیاد، بچشم می خورد و این نوع فیلم

به اعتقاد من تلویزیون میتواند افراد را از پرداختن بکارهای بیهوده بازدارد. خیلی از تبریزیها میل دارند هر هفته یکشنبه برنامه های تهران را، تماشا کنند، اما متأسفانه این برنامه مدتی است که قطع شده، همچنین از شبهای شعر استاد محمد حسین شهریار، که فوق العاده مورد توجه مردم است، برنامه های تهیه شود و به تماشا میگان گذارده شود. در فیلم های کارتون متأسفانه تکرار مکرات زیاد، بچشم می خورد و این نوع فیلم



حیدر ولیان، دانشجوی دانشگاه تبریز



بهرام غفوری، دانشجوی تکنولوژی



خانم خانه دار



دکتر آسایش استاد دانشگاه تبریز

بی آن که از هدفهای آموزشی خود به دور افتیم.

یکی از هدفهای ما ایجاد باشکاهای تلویزیونی است در روستا های آذربایجان شرقی. ما برنامه های محلی و کودکان برای روستاییان خواهیم داشت و سعی می کنیم این برنامه ها را در محل ضبط کنیم. دیگر آنکه میخواهیم برنامه های بحث آزاد برای کشاورزان و نمایندگان محلی داشته باشیم. تلویزیون و برق باشکاهها را هم خودمان می دهیم و سعی در این است که، تا آنجا که برد فرستنده اجازه میدهد، تعداد باشکاهها را بیشتر کنیم.

فرستنده دو کیلویی ما بزودی بکار می افتد و با « رله » هایی که نصب خواهیم کرد بیشتر سطح استان آذربایجان شرقی را زیر امواج تلویزیونی خواهیم گرفت. علاوه تاش ماه دیگر، با بکار افتادن خط ارتباطی مارکووی از برنامه های تلویزیون های تهران، اصفهان، شیراز و آبادان نیز مستقیماً استفاده خواهیم کرد.

سهراب اخوان ( مسئول بخش تلویزیون تبریز ) دنباله بحث درباره خواست های مردم را میگیرد و میگوید : « تلویزیون برنامه های متعدد و تماشاگران متعدد دارد. هر تماشاگر ذوق و سلیقه ای مخصوص بخود دارد و اشکال کار در اینست که تماشاگران تلویزیون تصور می کنند باید تمام برنامه ها را تماشا کنند. درحالیکه اساساً نباید چنین یک یا دو ساعت برنامه هائی پیدا می شود که رضایت گروهی را بخود جلب کند. اما در هیچ کجای دنیا هیچ مرکز فرستنده تلویزیونی وجود ندارد که تمام برنامه هایش تمام تماشاگران را بخود جلب کند.

مسئله در برنامه های تلویزیونی، مسئله انتخاب است. تماشاگران ایرانی، بخصوص در شهرستانها، هنوز عادت کرده اند برنامه های مخصوص بخود را تماشا کنند. بچه ها برنامه های بزرگتر ها را تا نیمه شب تماشا می کنند و بزرگتر ها تلفن می کنند که برنامه های کودکان و فیلم های کارتون را بیشتر بگذارند!

از طرف دیگر عقاید و سلیقه ها مختلف است. تنها عده قلیلی هستند که از ما برنامه های آموزشی میخواهند، در مقابل تماشاگران فراوانی طالب برنامه های « شهبای تهران » و یا ترانه های خوانندگان هستند. بیشتر مردم تبریز، چون تاکنون سرگرمی نداشته اند، تلویزیون را بصورت یک وسیله تفریحی قبول می کنند. و ما به هر حال باید خواست های مردم را هم مدنظر بگیریم،

انتخاب کند.

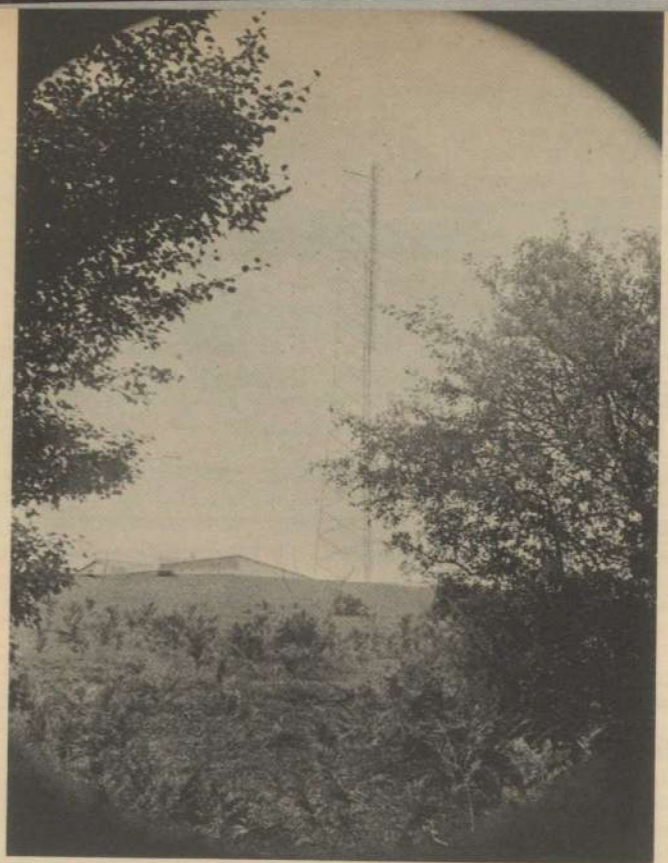


# تحقیق یک آرزوی شیرین افتتاح فرستنده سوردار مردم مازندران تلویزیون های خود را روشن کردند

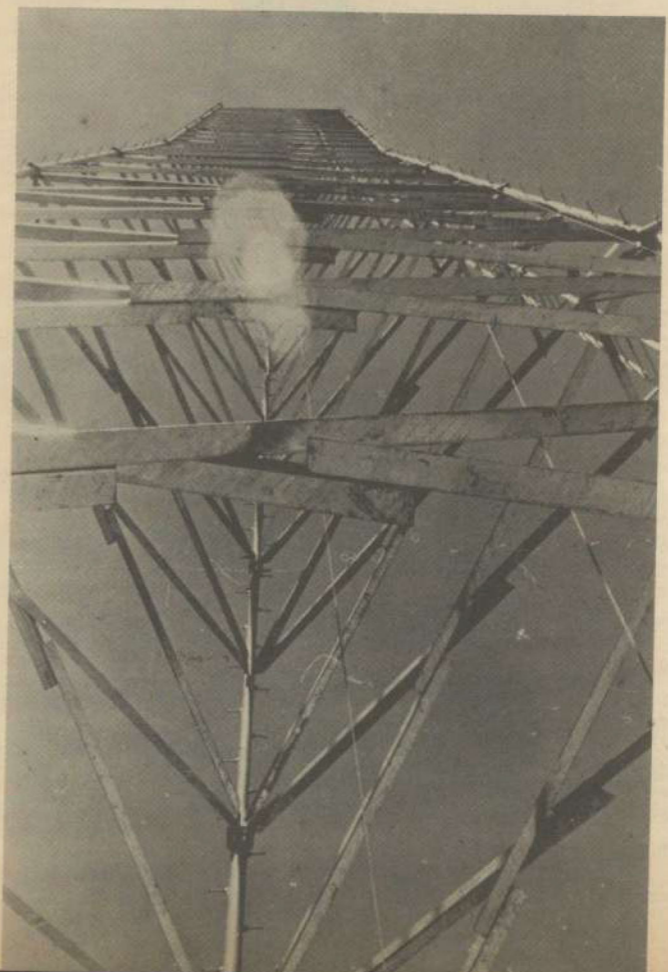
روز پنجشنبه ۲۵ شهریور ماه، مردم شمال ایران، روز خاطره زری بسوز. در این روزه که مصادف با آغاز سی و یکمین سال سلطنت شاهنشاهی ماهر بود، فرستنده سوردار افتتاح خواهد کرد و در شرایط جوی مساعد، به انتظار مردم مازندران برای دیدن برنامه های تلویزیون پایان یافته از مراسم افتتاح فرستنده سوردار، آئینده با نصب رله های کوچکی بین رامسر، چالوس و گرگان، سراسر سواحل مازندران گیلان پیامی فرستاد و مدیر رادیو ریون گیلان و مازندران گزارشی از نتایج این برنامه کارکنان تلویزیون داد. چگونگی با همکاری همه مردم شمال مازندران، موفق با انجام کاری بزرگ شده اند.

مردم مازندران که از مدت ها پیش تلویزیون های خود را خریده بودند و در انتظار شروع بهره برداری از آن ساعت شماری میکردند، اولین تصویر روشن را بر صفحه تلویزیون های خود دیدند و از تحقق آرزوی خود که حاصل چندین ماه زحمت و کار شبانروزی دوستان و هموطنان آنها در تلویزیون ملی ایران و همکاری و همگامی یک مردم این سرزمین بود سخت شادمان شدند.

نصب فرستنده سوردار یکی از کارهای واقعا مشکل و تحسین انگیزی بود که در سالهای اخیر در کشور ما انجام گرفته است و جا دارد که درباره آن گزارشی کاملتر بنظر خوانندگان گرامی تماشا و مردم ایران برسد. و چون این گزارش که در واقع حساب کار و کوشش انسان هایی است که خستگی ناپذیر در راه هدف میکوشند - در آخرین لحظات بدست ما رسیده، چاپ آنرا در شماره آینده وعده میکنیم.



ساختمان و دکل فرستنده سوردار غالبا در پوشی از ابر و مه پنهان است.



## تلویزیون در خانواده و جامعه نو



اثر: انریک ملون مارتینز  
ترجمه: جمشید ارجمند

از هر صد تماشاگر، بطور متوسط، ۴۵ نفر مرد و ۵۵ نفر زن هستند. ژاپنی ها چنان معتاد تلویزیون شده اند که ۶۴ درصد آنها صبح ها نیز برنامه های تلویزیون را تماشا میکنند.

در روزهای شنبه چون مردم فردا صبح زود از خواب برنیخیزند، شب هم تا دیر وقت بیدار میمانند. در ساعت یازده هنوز ۱۵ درصد تماشاگران جلوی تلویزیون قرار دارند.

در روزهای عادی هفته، بیش از ۲۳ درصد تماشاگران، ظهرها تلویزیون خود را برای اخبار روشن می کنند. بعد از آنکه در خانه میمانند و افراد من، به محض آنکه برنامه ها شروع می شود، تلویزیون را روشن می کنند - البته در اروپا، چون در ژاپن و آمریکا روز و شب، پیوسته برنامه وجود دارد. در فرانسه، یک روز معمولی، تلویزیون از ساعت ۶ بعد از ظهر با ۱۲ درصد تماشاگران شروع به کار می کند. بعد، به تدریج که بچه ها تکالیفشان را تمام می کنند برنست تماشاگران افزوده می شود (۲۵ درصد) تا ساعت هفت و چهار دقیقه که وقت شروع فیلم سریال روزانه و بازگشت شوهرها و زنان شاغل به خانه است، در این موقع نسبت تماشاگران به ۶۰ تا ۶۵ درصد می رسد.

در ساعت هشت - ساعت شروع اخبار در فرانسه، و هفت در سوئد - درصد تماشاگران به اوج خود یعنی بین ۷۵ تا ۸۵ درصد می رسد. اما امروز، در فرانسه، به هنگام شروع برنامه « وقایع از تلویزیون » که جزو اخبار است، این نسبت به ۵۰ درصد سقوط می کند. سپس تا ساعت ۱۰ شب برای کارگران و ۱۱ برای صاحبان مشاغل آزاد، مردم کم و بیش با وفاداری به تلویزیون نگاه می کنند.

به طور کلی جز در موارد استثنایی مربوط به حوادث فوق العاده، می توان گفت که تماشاگران با حفظ رابطه ای با کیفیت برنامه ها، تغییر پیدا می کنند بخصوص با توجه به ساعات وقت آزاد. با این حال مثلا در ژاپن تماشاگران چنان معتاد تلویزیون هستند که ۶۳ درصدشان بین ساعات ۶ تا ۹ صبح، به طور متوسط ۵۷ دقیقه تلویزیون نگاه می کنند و این کار مانع از این نیست که اکثریشان (۶۴ درصد) در حین تماشا، ریش هم بترانند یا صبحانه شان را بخورند، یا لباسشان را بپوشند. اما این گونه افعال، علاقه ای حتی وفاداری به یک برنامه خاص را از بین نمی برد زیرا ۸۷ درصد تماشاگران روزانه برنامه های معینی را تماشا می کنند، ۴۰ درصدشان برای اخبار، ۱۶ درصدشان برای اطلاع از ساعت و غیره. چهل و پنج درصد این افراد می گویند که تلویزیون در صبح برایشان ضرورت دارد، ۲۸ درصد معتقدند که

برنامه های صبح « مهمتر » از شب است، اما ۳۰ درصد همچنان برنامه های شب را ترجیح میدهند. در اروپا معمولا صبح تلویزیون تماشا نمی شود. دلیلش هم خیلی ساده است. در طول روزهای عادی هفته برنامه وجود ندارد و طبعاً عادت به آن هم پیش نمی آید. شاید به این خاطر است که برنامه های نه صبح یکشنبه، ژرمناسیتیک و اخبار فقط یک درصد تماشاگران را به خود جلب می کند.

پس، مردم بیشتر، به محض ورود به منزل تلویزیونشان را روشن می کنند، حتی اگر اشتغالات خانواده مانع از تماشای آسوده تلویزیون باشد، گیرنده در مدتی که شام را آماده می کنند، میز را میچینند، ظرفهای شب قبل را می شویند... همچنان کار می کنند. چندان رایج نیست که تماشاگری بگوید: « حالا تلویزیون را روشن می کنم چون می خواهم این برنامه پلیسی خیلی جالب را ببینم. » به طور کلی، تلویزیون قبل از آنکه فکر تماشای هر برنامه به خاطر بیاید، روشن شده است. تلویزیون را مردم طوری نگاه می کنند که گویی در یک غذاخوری اداری، مجبورند غذای واحدی را بخورند.

می توان به این نکته برخورد که وقتی تماشاگر دو یا سه کانال در اختیار داشته باشد امکان دارد که بر حسب ذوق خود یکی را انتخاب کند (از ۱۹۶۹ فقط ۵۰ درصد فرانسوی ها می توانند برنامه گسانال دوم را تعقیب کنند). این درست است، ولی غالبا هم کانال را عوض نمی کنند چون عوض کردن کانال مستلزم « تلاش » و غالبا « به زحمت افتادن » است چون برای فشار دادن دکمه باید از جا برخاست، و مردم ترجیح میدهند که آرام و بی حرکت باقی بمانند مگر در مواقعی که برنامه « پلیسی » به رقابت با « باله » برخیزد.

به هر صورت تعداد تماشاگرانی که تلویزیون نگاه می کنند - هر کانالی که باشد - دقیقا با تغییرات وقت آزاد گنجانده شده در منزل بستگی دارد. مثلا وقتی که تلویزیون جریان مسابقه « دور فرانسه » را پخش می کند در ساعت چهار بعد از ظهر روزهای کار، فقط ۲۵ درصد در یکشنبه ها ۴۶ درصد جلوی تلویزیون قرار دارند. همین برنامه بر حسب ساعتی که پخش خواهد شد، بیشتر یا کمتر از این بیننده خواهد داشت. برنامه های بزرگ موسیقی یکشنبه ها، در ساعت ۶ بعد از ظهر ۲۵ درصد تماشاگران را به خود جلب می کند اما در ۸:۵۰ شب این مقدار به ۳۴ درصد و در ده و نیم به یازده درصد می رسد. فیلمهای سینمایی یکشنبه بعد از ظهر ۴۰ درصد را به خود جلب می کند و در آغاز شب ۷۰ درصد را.

این امر باید پیوسته مورد نظر محققان و موسسات تحقیقاتی باشد، زیرا صرف کم بودن تعداد تماشاگر خود به خود دلیل بد بودن برنامه نیست، بلکه اگر برنامه ای در ساعت مناسبی پخش شود می تواند تماشاگران بیشتری داشته باشد. بخصوص اگر کانالها و برنامه های دیگری هم باشند، یک برنامه بخصوص، نه به علت

کیفیت، بلکه به حسب ساعت پخش خود و ساعت پخش برنامه های دیگر، تماشاگر را جلب می کند. در حقیقت علیرغم آمادگی برای تلاش جسمانی (مساله از جا بلند شدن و کانال عوض کردن) ممکن است که تماشاگر بین یک فیلم پلیسی، یک باله و یک میزگرد درباره بهره برداری عتلائی از منابع زیر دریا، فیلم پلیسی را ترجیح دهد. در فصل دیگری خواهیم دید که اکثریت تماشاگران تلویزیون را بر حسب وقت آزاد و با رعایت تلاش جسمانی کمتر نگاه می کنند. در یک نظرجویی که به وسیله مجله تلویزیونی « تلمست ژور »، در اوت ۱۹۶۸ به عمل آمد اکثریت تماشاگران (۶۷ درصد)، به این سؤال که « دلتان می خواهد تلویزیون هر شب در هر دو کانال فیلمی نشان دهد (با این توجه که پخش مجدد آن ها اجتناب ناپذیر باشد) ؟ » جواب مثبت دادند.

با بررسی نتایج نظرجویی های اول نوامبر ۱۹۶۸ می توانیم نتیجه بگیریم که در ساعت هفت و چهار دقیقه، فیلم سریال روزانه ۵۳ درصد تماشاگران را جلب می کند، اخبار ساعت هشت، ۴۷ درصد را و تأثرهای ساعت هشت و نیم، ۵۷ درصد را. در همین موقع برنامه های کانال دوم، فقط دویست هزار نفر، یعنی کمتر از یک درصد صاحبان تلویزیون را به تماشا وامی دارد. پس، اخبار کمتر از فیلم بی در پی و تأثر نظر مردم را جلب می کند.

همه این موارد - عموما - هم برای مرد ها و هم در مورد زنها صادق است. با این توجه که زنها در برابر تلویزیون بیشتر از مرد ها هستند: از هر صد تماشاگر، به طور متوسط ۴۵ نفر مرد و ۵۵ نفر زن هستند.

زنها که بیشتر در خانه میمانند، فرصت تماشای تلویزیون را بیشتر از مرد ها دارند و بیشتر هم تماشا می کنند. ظهرها به وضوح اکثریت دارند چون بسیاری از شوهرها نمی توانند برای ناهار به خانه برگردند. در بعد از ظهر زنها تقریبا تنها تماشاگران تلویزیون هستند. شبا تعداد تماشاگران زن کمتر است زیرا در حالی که شوهران جلو تلویزیون نشسته اند، ۴۹ درصد زنها مشغول آشپزی و ظرفشویی و خواباندن بچه ها می شوند و حتی وقتی که تلویزیون هم تماشا می کنند، همیشه کاری انجام می دهند، چیزی می دوزند، می بافند، مرتب می کنند...

در روزهای تعطیل هفته، زنها در اقلیت قرار می گیرند، تلویزیون کار مرد ها می شود، کاری نیست، مسابقات ورزشی هست...

اما زنها بیشتر از مرد ها مجذوب تلویزیون هستند، تا وقت دیرتری آن را می بینند حتی اگر به طور مخصوصی برایشان جالب توجه نباشد. شاید به خاطر این که زن، چون بیشتر در خانه است، به تمدد و خروج از دنیای خود بیشتر از مرد احتیاج دارد، مرد به علت فعالیت خارجی خود چیزها و افسراد زیادتری در روز می بیند.

ناتمام



# ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران و فرهاد مشکوة «رهبری فرهاد مشکوة جذبه و احساس را به اوج دقت فنی میرساند»

یک منتقد غربی

در مواجهه‌ی مطمئن شرق و غرب، نوازندگان ایرانی شروع به احساس حسن نتیجه‌ی رقابت کرده‌اند. ارکستر مجلسی تلویزیون ملی، تأسیس شده در سال ۱۹۶۶، به درجه‌ی بالارزی رسیده که امروز با جدیت و اعتقاد، دست به اجرای آثار پیش رفته معاصر می‌زند (لیگتی، مالاک و ...). مسلماً «دومومنان برای ارکستر زهی» اثر دولتشاهی، آهنگار جوان ایرانی، هنوز موفقیت تألیف بارتولشتوئرگ را بدست نیاورد، اما رهبری فرهاد مشکوة (سی و سه ساله، جایزه میتروپولوس - ۱۹۶۸) جذبه و احساس را به اوج دقت فنی میرساند. و این رهبری است که غرب نباید مدت زیادی از او بیخبر بماند! در او از زوین مهتا و سیچی اوزاوا، همراه با حدت و تیزی شخصی وجود دارد: و اینهمه برای او کافی است.

«موريس فلوره در نوول ايسرواتور» او، بعنوان يك رهبر شخصيتي جذاب دارد، شیوه خروش آمیز و در عین حال پرظرافت رهبریش به کسرت های وی کیفیت استثنایی می‌بخشد و آن «چیزی» می‌افزاید، و این همان خصوصیتی است که کاربان را در طول دو دهه گذشته، و زوین مهتا را در سالهای اخیر به اوج شهرت رسانیده است. رهبرانی که سواى مهارت و قدرت حرفه‌ای از این «آن»، نصیب برده‌اند،

گروه تماشاگرانی ویژه خود می‌یابند. فرهاد مشکوة سی و سه سال دارد، رشته اقتصاد را در دانشگاه تحصیل کرده، در ادبیات، روانشناسی، فلسفه و ریاضی اطلاعات وسیع و مطالعات بسیار دارد. به تأثر و سینما شدت علاقه‌مند است و به چهار زبان صحبت میکند، می‌خواند و مینویسد. او يك هنرمند این «زمانه» است ...

«مجله تماشا - ۴ شهریورماه ۱۳۵۰» فرهاد مشکوة، پس از رهبری موفقیت آمیز دو کسرت در پنجمین جشن هنر، که سبب شد، توجه ناقدان و موسیقی‌شناسان بیش از گذشته به او جلب‌شود، روزچهارم مهرماه ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران را در کسرت جالبی با شرکت سه تکنواز: نوین افروز (پیانو) ژرژ مارتیروسیان (ویلن)، و بوژیدان آناستاسوف (ویلن) رهبری خواهد کرد. برنامه این کسرت شامل آثاری از ویوالدی (چهارفصل)، موتسارت و پایزیلو است. مشکوة پس از این کسرت تهران را ترک خواهد کرد تا مطالعات و فعالیت های خود را در زمینه آهنگسازی و رهبری ارکستر در اروپا دنبال کند.

مشکوة درباره کار و هنرش نظریات خاصی دارد او میگوید: «يك اجراى خوب مانند يك كمپوزييون خوب به تقريب يك نواع

تجربى یوگایست: هماهنگ کردن نفس مردم. دم و نفس موسیقی می‌تواند دم و نفس (آهنگ نفس) شنونده را تغییر بدهد. اگر ما بتوانیم يك گروه شنونده را وادار کنیم که - ناخودآگاه - دم و بازدمی هماهنگ داشته باشند، در این صورت من گمان می‌کنم که به هماهنگی لازم رسیده‌ایم. و باز، این مسأله بازمی‌گردد به مهرورزیدن به کار... معجزه هنگامی رخ می‌دهد که این هماهنگی به وجود بیاید، یعنی چیزی که می‌توان آن را هنگام بودن با عالم نامید.

... من میل ندارم کارم را به روی هیچ نوع خاصی از موسیقی تمرکز بدهم، یعنی به سبک پرستی در موسیقی اعتقادی ندارم. به عقیده‌ی من، انسان یا موسیقی‌دان است و یا نیست، اگر موسیقی‌دان باشد، کار را با کیفیت خوب تا عالی ارائه می‌دهد.

بین يك رهبر، و فرض کنیم يك صاحب گالری، رابطه‌ی وجود دارد. يك ساعت وقت کار يك رهبر را می‌توان با دو دیوار - در يك گالری مقایسه کرد که باید از تابلوهایی پوشیده شود. آن دو دیوار را هر بار باید با کیفیت مطلوبی پر کرد. استادان گذشته را از یاد نباید برد، و جوانانی با مخیلی تیرومند را نیز نباید کنار گذاشت. و در عین حال، هر اثری به روی دیوار، باید به نحوی از اثر مجاورش فراتر رود و آن را بیان کند و به آن روشنایی ببخشد.

من موسیقی ایرانی را بسیار دوست دارم. این موسیقی تأثیر عمیقی بر من دارد. من، به موسیقی هنلی هم سخت دلستانم. و در واقع، به بسیاری از موسیقی‌ها: آفریقایی، جاز ...

من فکر می‌کنم، در درون هر آهنگسازی، لحظه‌هایی از آمیختگی و یکپارچگی پیش می‌آید، که در آن لحظات تشخیص مشاء تأثیرات، برایش غیر ممکن است. تنها چیزی که برای او مهم است این است که در کار خویش مطلقاً صادق و صمیمی باشد. به مضمون، زهینة و تم نیاندیشد، بلکه به پژوهش در صوت فکر کند.

توجه کنید که من قادر نیستم مضامین یا تم‌های ایرانی را به کار بگیرم. حداکثر توانایی من به کارگیری سازه‌های ایرانی است، و چنین طرحی هم دارم، اما من نمی‌توانم در بند يك تم یا مقام «دستگاه» معین باشم. این کار را حتی با موسیقی غربی هم نمی‌کنم چه رسد به موسیقی ایرانی. بنابراین، تأثیر گرفتن، البته، در کار من هست. فراموش نباید کرد که پدر و مادر من ایرانی هستند، و از نظر فرهنگی، عنصری ایرانی در پیش من وجود دارد. من بسیار خوشحال و سربلندم که جزئی از این فرهنگ باشم. این امر، احتمالاً در قطعه‌های من، نمود یافته است. نمی‌دانم. خودم بسر این مسأله آگاهی ندارم.

# مرد ایده‌آل و محبوب دختران و زنان تام جونیور عاشق همسر و فرزند خود.



همانطور که میدانید برخی از نشریات سینمایی و هنری دنیا گاه و بیگاه خبر حائی جنجالی در مورد هنرمندان سرشناس منتشر می‌کنند که معمولاً عاری از حقیقت است، نام جونیور خواننده حنجره طلائی انگلیسی نیز از این جنجالها مصون نمانده و هرچند بیکار خبر گرفتگی صدای او یا پاشیدگی زندگی خانوادگی اش در اینگونه نشریات چاپ می‌رسد. نام جونیور بعد از الویس بریسی و شارل آرتانور یکی از پولسازترین خوانندگان دنیاست در حقیقت در طی سالهای متضادی که از فعالیت هنری او میگذرد زندگی خانوادگی اش نکته تاریک و جنجالی واقع وجود نداشته و باینته یکی از پرکار ترین خوانندگان دنیاست همیشه از سلامت کامل برخوردار بوده است.

او درحال حاضر در ایالات متحده امریکا بسر میبرد و مشغول تهیه يك سریال ترازه تلویزیونی است و گاه و بیگاه در ایالات مختلف نیو کنسرت‌هایی ترتیب میدهد.

در لاس وگاس نیز يك قرار داد نسبتاً طولی المدت با Caesar's Palace که یکی از بزرگترین و مجلل ترین هتل های دنیاست منعقد کرده است. پولی که از این کنسرت نصیب او میشود بالغ بر ۱۳ میلیون تومان خواهد بود. در ضمن در قرارداد فید شده است که برای ۳ سال متوالی سالی یکماه در همان هتل کنسرت ترتیب دهد.

نام جونیور چندی پیش دوازدهمین جایزه صفحه طلائی را با آهنگ: (She's a Lady) بخود اختصاص داد و این پیروزی را با چاپ صفحه ۲۴ دوری با همین نام که حاوی تمام آهنگهای موفق خود اوست جشن گرفت. از او آهنگ تازه‌ای نیو بنام Puppet Man (خمیه شب باز) بیازار آمده که بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

نام جونیور که اخیراً سی‌امین سال زندگی را پشت سر گذاشت سیزده سال پیش بسا دختری از دوستان دوران کودکی خود ازدواج کرد و اکنون صاحب پسری بنام مارک است. او برخلاف شخصیتی که ضمن اجرای نمایش از خود نشان میدهد مردی بسیار آرام و عاشق خانواده است نگرانی او از آینده همسر و فرزندش او را برآن داشت که خود را توسط یکی از شرکتهای بیمه در انگلیس به مبلغ ۷۶ میلیون تومان بیمه کند بملفی که تا امروز در تاریخ بیمه عمر انگلستان بسابقه بوده است.

# حافظ آندره



آندره مالرو  
ترجمه: وهاب

رتکارنگ وموزه‌های بی‌حد و کرانه‌ای که همچون نمازه های تابلو فروشی هلندی تا سقف از تابلو پوشیده هستند ، افتاده بود . در میان دو توده وسیع جنگلی کشیده‌میشدو کاسنی‌های وحشی ، همچون ستارگانی که رنگ آسمان غروب را داشت ، جا دارد به جا آنها را منتفی میکرد - آسمانی که اکنون مثل آسمان ارتفاعات شفاف بود و ابرهای موج بر سطح آن عبور میکرد . همه آنچه از زمین بر میخاست در میان سکون آرامش درختان جای میگرفت وازمه رقیق اول غروب احاطه میشد . برگ‌ها هنوز در میان هوایی که از آخرین نسیم خنک چمن هاو تمشک ها در جنبش بود ، میدرخشید . پدرم بیاد می‌آورد که در کابل وقتیه گویا جز حرف خدا چیزی نشنیده بود ... چه دفعات زبانه‌ی در افغانستان درباره چیزهایی که به بازیافتن شان بیش از همه علاقه‌مند بود ، فکر کرده بود ! بوی دود ترن‌ها ، آسفالت داغ زیر تابش آفتاب ، کافه‌ها بهنگام غروب ، آسمان خاکستری‌برافراز دودکش ها حمام ها ! با سرازیر شدن از پامیر که در میان ابر و مه آن شهرهای گمشده نمره میزنند. و پس از گذشتن از کویرهای جنوب که در میان خارستان های آن سولگ هائی به بزرگی خرچنگ بصدای عبور کاروان شاخک‌هارا بر کلاه خود پهلوانی خوش تیز میکند ، به شهری میرسید که رنگ استخوان شسته داشت . زیر دروازه گلی آن که بر تیر های چوبی استوار بود ، سوارگان ژنده پوش در حالیکه ساق‌هاری بر رکاب تیر کرده بودند ، چرت میزدند . و پای دیوار خانه‌ایکه همچون زنان مستوربود ، چمنه اسی در کنار چند تیره پشت صدغی ماهی ، در میان خاک و شن کوچی بی پنجره میدرخشید . نه برگ عطشی در بیرون و نه اثاث البیته در اندرون : دیوارها بود و آسمان و خدا ... پس از چند ماه مسافرت در آسیای مرکزی و پورتمه پایان پانذیراسب های افغانی ، او بیاد نرده های غرق در آکھی های

زندگی - بود . زندگی بی‌برده . آیا این همه ، باین علت بود که مدد در عرض شش سال ، لباس هارا تغییر داده بود یا بعلت شتاب ناپیدائی بود که در زیر کاهلی و بی قیدی غروب جریان داشت ؟ در مقابل این مردمی که سابقا برای او بیگانه نبودند واینک غروب « ویو - پورت » Vieux - Port را در اطراف او با عصاها ، ماتکن‌های سیبل دار ، تانگوها و کشتی‌های جنگی در آن دور دست ، آشفته میکردند ، بنظرش میرسید نه تنها اروپا را بازیافته بلکه رجعتی در زمان انجام داده است . انگار گمشده‌ای بر ساحل عدم یا ابدیت به تماشای جریان درهم آن ایستاده - همانقدر جدا از آن که جدا از آنهاست که با دره های فراموش شده و افسانه های گم شده از کوجه های اولین دودمان های بلخ و بابل و واحه‌های زیر سایه برج های خاموشی عبور کرده بودند . و در روی کره زمین ، درحوالی اواخر هزاره بیجمله میگشتند . صاحب يك نمازنگ زير درنگ آخرين اشعه آفتاب نمازه را می‌کشید . صدای سوت يك کشتی گوئی شاگرد نمازه عرفیچین بسری را میخواند که ماتکنی را بر روی دوش بناخل نمازه تنگی که پراز تاریکی بود حمل میکرد .

\*\*\*

آفتاب‌باروشن کردن سیب‌های سرخ درختان‌سبب درافق اژراس فرو مینشت . چقدر سئوالات بی دریی ، با يك احساس واحد ، زیر طاق های این دیر جان گرفته بود ! افکار بیهوده ، چونان باغ میوه‌ای با تولدی هزار باره ، که همه‌بارہ بیخ در بیخ این درختان گردو ، بعوض اینکه بار جهان را بر دوش بکنند ، با برگ های درختان گسترده در آسمان ، با گردو های نسبتا رسیده ، باتمام آن هیکل با شکویش پرفراز حلقه‌های نهال های جوان و گردوهای پوسیده زمستان قبل ، دریک زندگانی جاودانه شکوفان بود . « تمدن ها یا حیوان ، مثل مجسمه ها و کنده های خوب ... » میان فکر این راز مسخره ودلگیر زندگی در

مجسمه‌ها و کنده‌های خوب درختان بودند طرح های مهم شان مثل طرح خود زندگی . و « آتلانتا » و صورت قدسین که از شور گوتیک خراب شده بودند ، مثل روح انسان ، مثل همه آنچه که پدرم شنیده بود ، در آن گم میشد - و در سایه این مجسمه نیک طبعی که نیروهای زمین بخودی خود می‌تراشیدند و خورشید که اینک سر بر ستیغ تپه‌ها داشت آن را تا افق برسر ناراحتی‌های بشر می‌گسترانید ، مدفون میشدند .

چهل سال بود که اروپا دیگر جنگ را بخود ندیده بود .

## ۲

۱۹۳۴-۱۹۵۰-۱۹۶۵

در اینجا من جز بازیافتن هنر و مرگ انتظار دیگری ندارم . بندرت اتفاق میافتد که خاطرات ، بر خورد میان مؤلف و افکاری را که بعدها باو مسلط خواهد شد یا زندگی‌اش را رهبری خواهد کرد بما نشان بدهد . « ژید » برای ما بیان میکند که چگونه هم‌جنس دوستی خودرا کشف کرده است ولی این مصنف شرح حال اوست کس می‌کند تا بما نشان دهد که چگونه او هنرمندی خویش را کشف کرده است . پس ، در روح من - در روح اغلب روشنفکران - افکاری است که بر خورد با آنها مثل برخورد با موجودات ، جاندار و بلاواسطه است . من از روی عبد کلمه برخورد را بکار می‌برم برای اینکه تفکر بعدا صورت می‌پذیرد و بعدتر رشد می‌یابد . باوجود این ما بلافاصله باروری این افکار را احساس میکنیم که سابقا آن را الهام می‌گفتند . و من درمصر بافکاری ازاین رقم برخورد کردم که طی سالها تفکرات مرا درباره هنر زیر سلطه‌داشت . اولین آنها مربوط به « اسفنکس » ( ابوالهول ) بود . در آتموقع هنوز کاملا از زیر خاک در نیامده بود . و مثل سال ۱۹۳۴ هم ، دیگر زیر خاک مدفون نبود ولی یاز زبان باشکوه خرابه‌ها صحبت میکرد که در حال استحاله به اماکن باستانشناسی بودند . سال ۱۹۵۵ بود که من در مقابل او نوشته بودم .

« گردن ایام ، با تقلیل خطوط و مشخصات آن تا مرز بی‌شکلی ، آنها را حالت سنگ های شیطان و کوهستانهای جادویی میدهد . گیسوان آویخته‌اش ، همچون پاهای کلاه خود برپرا ، صورت بزرگ سائیده‌اش را - که فرا رسیدن شب سائیده‌ترش میکند - محصور میسازد . این ساعتی است که قدیمی‌ترین صورت های پرداخته و تنظیم یافته ، محلی را که خدایان در آن صحبت میکردند روح تازه میدهند ، فراخای بی‌شکل را در هم می‌شکنند و منظومه‌هایی را که جز بمنظور گذشتن بدور خوش‌ازشب خارج نمیشوند ، فرمان میدهد .

« چه وجه اشتراکی است میان تشریک مساعی‌ایکه نیمه تاریکی قرون وسطایی با آن سخن کلیساها را پر میکرد و مهربیکه مجموعه مصری ، لایتنهای را با آن سهر کرده است - میان همه‌صورت هائی که مهمی از دست نیافتنی را بدست آوردند ؟ برای همه آنها ، البته بدرجات « ناتمام »

# روزنامه دیروز

## کارل فالنتین

### برگرداننده: ایرج زهري

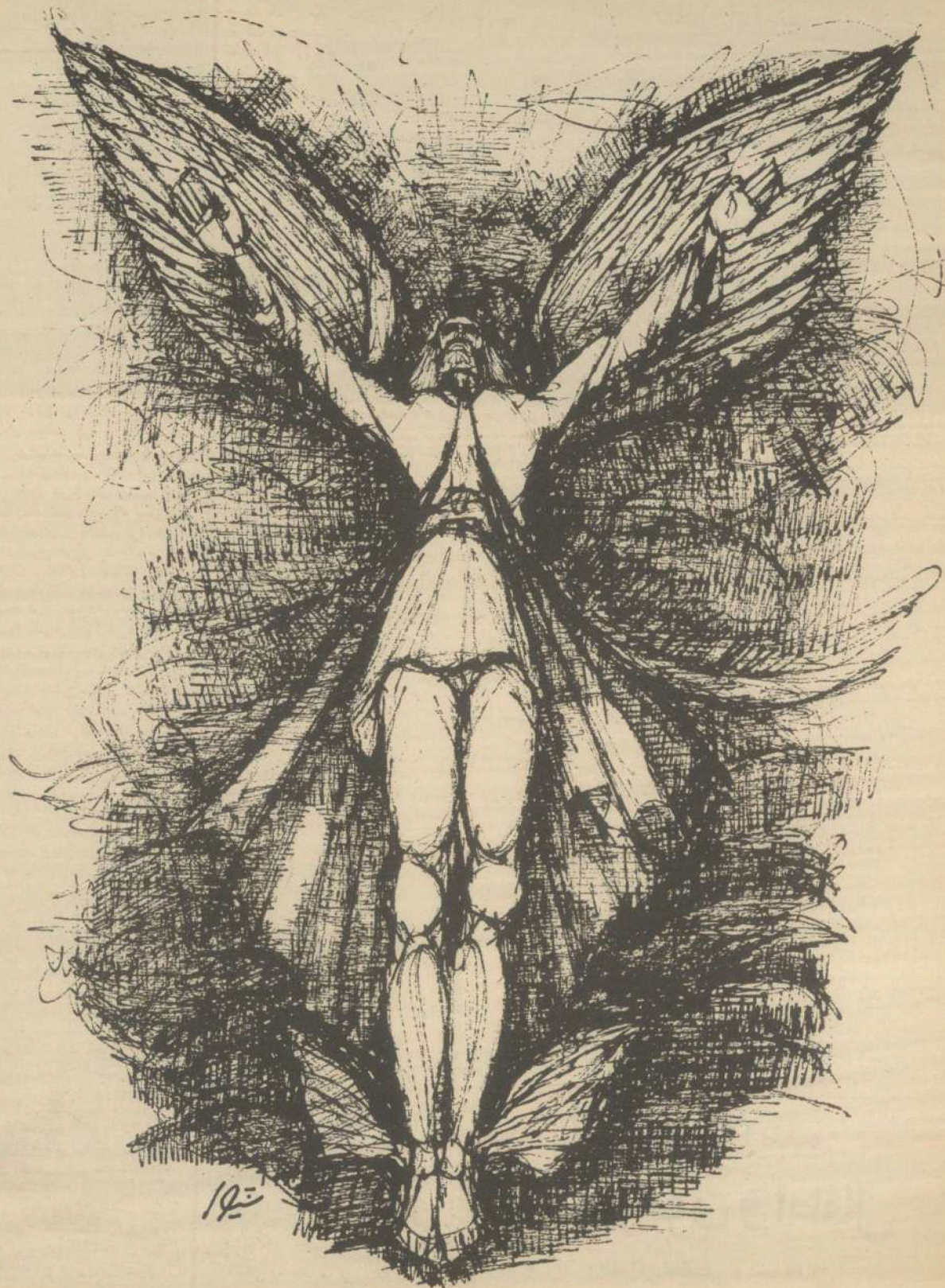
مرد : هی زن ، ببینم اون آقاچه که امروز روزنامه دیروزو می‌خواست ، روزنامه‌شو بهش دادی ؟  
زن : آره بهش دادم .  
مرد : روزنامه دیروز و ؟  
زن : نه ، مال امروز .  
مرد : ده ! اون مال دیروزو می‌خواست .  
زن : مال دیروزو نداشتم بهاین دلیل مال امروزو بهش دادم .  
مرد : کی ؟  
زن : امروز . بهش قول دادم دیروزى رو فردا بهش بدم .  
مرد : منم همینطور . پس دیکه لازم نیست دیروزى رو پراش گیر بیاری ، چون من واش گیر میارم .  
زن : مال دیروزو هیچکدمومون نمى‌تونیم گیر بیاریم ، چون اداره روزنامه تموم کرده . حالا باید آقاچه مال پریروزو بگیریم .  
مرد : روزنامه پریروز که دردشو دوا نمى‌کنه .  
زن : مگه نه‌اینکه به روزنامه کهنه می‌خواست ؟ مال پریروز از دیروزى که کهنه‌تره ؟  
مرد : فلسفه تو بنازم . توروژنامه دیروز ممکنه یه چیزى نوشته باشه که تو روزنامه پریروز ن نوشته . تو روزنامه امروز که دیکه محاله نوشته باشه .  
زن : بعله ! ولی آقاچه يك چیز دیگه می‌خواست . بملاموروزنامه امروزو ازم خرید و گفت : « ای وای . این نیست ! به احتمال قوی‌تو دیروزه‌ها ! اما چی ؟ این چیز چی بوده ؟ ایشو بهم نگفت .  
مرد : اینو که تو می‌گی حتما توروژنامه دیروزى نوشته .  
زن : چی رو ؟  
مرد : همون چیزی رو که آقاچه توروژنامه دیروزى دنبالش میگشدهدیکه زن : نخیر ، اصلا باورم نمیداد . اینجور چیزا رو هیچوقت روزنامه نویس ها چاپ نمى‌کنند .  
مرد : چه جور چیزارو ؟  
زن : همون دیکه ، همین چیز هائی که مردم باید ندونن .  
مرد : تو از کجا خبر داری که این ازاون چیزها بوده ؟  
زن : خب‌دیکه ازروز روشن‌تره : اگه چیز مرمروزى نبود بهم می‌گفتدنبال چی می‌گرده !

## از: شماره آینده:

# تلویزیون و اطفال

### يك اثر تحقیقی و خواندنی

### از: دکتر ابراهیم رشیدپور



# غواص شیرازی

اثر: بانو کارن بلیکسن دانمارکی

ترجمه: عبدالله توکل

این سرگذشت را میرجمعه بازگفته است .

« جوانی به نام « صافی » در شهر شیراز می‌زیست که از طلاب حکمت الهی بود . قریحه و استعدادی درخشان و دلی پالداشت . از بس که قرآن خوانده بود شبوروز داندیشه فرشتگان بود چندانکه روح‌اش ، بسی بیشتر از آنکه یار و همدم مادر و برادر و همسوس خودش یا یکی دیگر از مردم شیراز باشد ، همدم فرشتگان شده بود و در مصاحبت فرشتگان می‌زیست . . .

از تکرار سخنان این کتاب مقدس دست برنداشت : « . . . سوگند به فرشتگانی که روح انسانها را بخشونت ، گشای گشای می برند . . . سوگند به آنانکه روح دیگران را به ملایمت بسوی خودشان می‌برند . . . سوگند به آنانکه به فرمان خدا در هوا بال و پر می‌گسترند . . . سوگند به آنانکه از پیش به راه می‌افتند و وسیله دخول نیکان را به بهشت خدا فراهم می‌آورند و سوگند به آنانکه ، گوش به فرمان خدا ، کارهای این دنیا را به عنوان بندگان خدا ، راه می‌برند . در دل خود می‌گفت : تخت پادشاهی خدا ، بیگمان ، چندان در مکانی رفیع قرار گرفته است که چشم انسان را دسترسی به آن نمی‌تواند بود . . . و روح انسان در برابر آن می‌لرزد . اما فرشتگان تابناک در میان فضا های زیرچرخ گشته خدا و خانه‌های تاریک و مکتب‌های تاریک ما به حرکت در می‌آیند ما باید توانائی مشاهده ایشان و ارتباط با ایشان را داشته باشیم . . »

صافی با خود می‌گفت :

« از میان همه آفریدگان ، به فرار معلوم ، پرندگان آفریدگانی هستند که بیشتر از هر آفریده دیگری همانند فرشتگان اند . مگر کتاب مقدس نگفته است که هرچه در آسمان و زمین در حرکت است خدا را می‌پرستد و فرشتگان نیز چنین می‌کنند . . »

و هم در روی زمین به حرکت درمی‌آیند و اندکی دورتر ، مگر چنین گفته نشده است : « و ایشان چندان گرفتار باد فروز نیستند که به خدمت و عبادت بچشم تحقیر بنگرند . . . نغمه می‌خوانند و هر فرمانی را نه داده شده است ، به جای می‌آورند . »

پرندگان ، بی‌چون و چرا ، چنین می‌کنند و اگر بگوئیم که در همه چیز پیرو پرندگان باشیم بیشتر از آنکه اکنون هستیم به فرشتگان شباهت خواهیم داشت .

اما ، گذشته از این چیزها ، پرندگان بالهائی دارند . و نیکو خواهد بود که انسان نیز برای خود بالهائی بسازد تا بتواند به آن مکانهایی برود که نوری تابناک و جاودانسی سلطنت دارد .

پرنده‌ای که قدرت بالهائی خود را به منتهی درجه برساند ، می‌تواند در یکی از کوره راههای اثر به فرشته‌ای بربخورد بنا بر او پیشی گیرد . . . شاید بال پرستوتی به پای فرشته‌ای برخورده باشد ؟ یا چشم عقاب ، در آن دم که نوبی پرنده کم و بیش پایان یافته است ، به نگاه آرام یکی از این

پیام‌آوران خدا باشد ؟

و صافی در دل خود گفت : « همه وقت خود و همه علم و معرفت خود را در راه ساختن بال برای همتوع خود به کار خواهم برد . . »

و در نتیجه ، بر آن شد که از شیراز بیرون برود تا به مطالعه رسوم و اخلاق مخلوقات بالدار بپردازد .

تاکتون ، حوائج مادر و برادران خردسال خود را از راه درس دادن به توانگرزادگان واستنساخ متون کهن برآورده بود . خانواده‌اش به اعتراض برخاست که اگر او نباشد گرفتار بی‌بیزی خواهد شد . اما صافی گفت که نتایجی که روزی از روزها به دست خواهد آورد ، همه حرمانهای امروز را جبران خواهد کرد .

استادش که برای او زندگی زبانی در پیش می‌دیدند ، به دیدنش آمدند و به او گفتند که اگر از روز نگوین دنیا ، انسان نتوانسته است با فرشتگان رابطه‌ای پیدا کند ، بیگمان مقرر بوده است که چنین باشد و در آینده نیز چنین خواهد بود .

صافی جوان ، با احترام ، در جواب ایشان گفت :

« تا امروز هیچکس پرنده‌ای را ندیده است که به سوی مناطق گرمی که وجود ندارد ، برود یا بودخانه‌ای را ندیده است که از میان صخره‌ها راهی به سوی اقیانوس ناپیدا باز کند . خدا حسرتی یا امید می‌آفریند مگر آنکه واقعیتی در قبال این حسرت یا این امید وجود داشته باشد . حسرتی که در دل ما هست ، تضمین ما است . خوشا به حال کسانی که غم غریب در دل دارند ، چه به خانه‌های خودشان باز می‌گردند . . . از شدت اندیشه خود به هیجان آمد و فریاد زد : به اقوی دلیل ، دنیای انسانها حال نیکوتری خواهد داشت ، اگر بتواند با فرشتگان به مشاوره بپردازد و نقشه عالم را که فرشتگان ، چون از بالا می‌بینند ، سهولت می‌خوانند ، از ایشان یاد بگیرد .

ایمانی که به اقدام خود داشت چندان نیرومند بود که در پایان گفتگو استادش از گوشه در راه واداشتن او به انصراف از این سفر دست برداشتند . و پس از شنیدن سخنان او ، به این عقیده رسیدند که اشتهار شاگردشان می‌تواند ، در آینده ، خود ایشان را بلندآوازه کند . . .

پس از این امر ، صافی جوان ، مدت يك سال با پرندگان زیست . در میان علف‌های بلند که کزک نغمه‌خوانی می‌کند ، تختخوابی برای خود ساخت ، بر سر درختان کهنی رفت که قمری‌ها و دراج‌ها آشیانه‌شان را بنیاد می‌نهادند . . . و جایی چون صندلی در میان شاخ‌ها و برگها برای خود فراهم آورد و بی‌حرکت ، در آنجا ، مانند ، چندانکه حضورش زندگی یاران بالدار و نابینایش را دردی برهم نرزد . کوههای بلندی را زیر پا گذاشت و درست در پایین حدود برف‌ها ، با جفتی عقاب همسایه شد و رفت و آمد آندو را در نگرست .

پس از کسب دانش و تجربه بسیار به

شیراز برگشت و برای ساختن بالهائی برای خود دست به‌کار شد . در قرآن خواند : « درود به خدا که فرشتگان را آفریده است و دو ، سه یا چهار جفت بال به ایشان داده است . . . » و بر آن شد که برای خودش سه جفت بال بسازد . برخی از این بالها می‌بایست به شانه‌ها ، برخی دیگر به کمر و واپسین بالها به پاهای استوار شود . در جریان سفرهای خود صدها پر از بالهای عقابها و قوها و شاهین‌ها فراهم آورده بود . با این غنایم در بروی خویش بست و چنان به‌همت و غیرت دست به کار شد که دیگر نه کسی را دید و نه با کسی حرف زد . اما درانتهای کار خود آواز می‌خواند . رهگذران برای استماع ترانه های او مسی ایستادند و چنین می‌گفتند :

« صافی جوان مشغول ستایش خداوند است و وظیفه‌ای را که از او خواسته‌اند به جای می‌آورد !

اما چون نخستین جفت بال را به انعام رساند و آن را آزمود و نیروی هروج آن را دید ، نتوانست راز پیروزی خویش را در دل نگه بدارد . . . و این راز را با دوستان خود گفت .

« در ابتدا ، علمای دین و اولیای امور شیراز در برابر کسانی که از کارهای نمایان و برجسته صافی حرف می‌زدند ، جز پورخند زدن کاری نمی‌کردند اما وقتی که خبر این پیروزی انتشار بیشتری یافت و از طرف عده‌ای از جوانان به ناپید رسید ، وحشتی در دل پیران و سالخوردگان برانگیخت . و اینان به‌مدت چندی گفتند :

« در حقیقت ، این پسر بالدار به فرشتگان برمی‌خورد و با ایشان ارتباط پیدا می‌کند . مردم شیراز ، طبق عادت خودشان بهنگامی که حادثه‌ای خارق‌العاده رخ می‌دهد ، از شدت حیرت و مسرت دیوانه شدند . خدا می‌داند که فرشتگان چه چیزهای تازه و نوآورانه‌ای به او باز نخواهند گفت !

و کسانی که بدینگونه حرف می‌زدند ، از پس این حرفها چنین گفتند : « چه ، گذشته از همه این چیزها ، ممکن است فرشتگانی در آسمان باشند . . . »

درباره قضیه به تفکر پرداختند و آنکه سالخورده‌تر از دیگران و یکی از وزرای فرمانروای شیراز بود و میرزاآقا نام داشت ، چنین اظهار داشت :

« این جوان بیشتر از این لحاظ خطر دارد که رویاهای بزرگی در سر می‌پرورد اما عنصر بی‌آزاری است و سهولت می‌تواند کارش را ساخت ، زیرا که از بررسی جهان واقع ، آنجا که درباره آرزش رویا بررسی و تحقیق صورت می‌گیرد ، غافل مانده است . ما ، در يك درس ، هستی فرشتگان و بیهودگی این زندگی را بر او ثابت می‌کنیم یا مگر در شیراز زن جوانی وجود ندارد ؟

فرزاد آرزو ، میرزاآقا یکی از رقاصه های فرمانروا را که نوسو نام داشت ، فرا خواند و هر چیزی را که درباره «صافی»

مناسب می‌بنداشت ، به او گفت و در قبال فرمانبرداری‌اش وعده پادشاهی داد . اما اگر درکار خود توفیق نمی‌یافت ، هرآینه رقاصه جوان دیگری جای او را در گروه رقاصه‌های فرمانروا ، در جشنهای گل‌چینی برای تهیه عطر ، می‌گرفت .

بدینگونه ، در یکی از شبها که صافی برای تماشای ستارگان و محاسبه مدت زمانی که برای رفتن به یکی از این ستارگان ضرورت دارد ، به پشت بام خانه خود رفته بود ، شفت که از پشت سر آوای دلنشینی نام‌اش را به زبان می‌آورد . و چون برگشت چشمش به شبح تابناک و درخشان افتاد که جامه‌ای زبرین و سیسین بر تن ، بر لبه بام راست وایستاده است و دو پایش را تنگ یکدیگر کرده است . . .

جوان که سر تا پا در اندیشه فرشتگان بود ، ذروی در فطرت این شبح تردید و شبهه به خود راه نداد . از دیدارش به حیرت نیفتاد . . . در دریای شادمانی شناور شد .

نگاهی به‌سوی آسمان کرد ، باین امید که اثر منور و تابناک پرواز فرشتگان را ببیند . . . در صورتیکه ، در پایین نزدیکی که رقاصه به باری آن به پشت بام رفته بود ، برداشته می‌شد .

صافی در برابر او به زانو افتاد . زن ، بلائیت ، به سوی او خم شد و با آن چشمان مشک‌دوست خود ، با آن مژگان آبیرو ، به او نگرست و زیر لب گفت : « تو ای صافی ، ای بنده من ، روزگار درازی مرا در دل خود داشته‌ای ، و اکنون برای بازدید این کلبه تنگی که به من تعلق دارد ، به روی زمین آمده‌ام . مدتی که در خانه تو بسرخواهم برد ، بستگی به خضوع و خشوع تو و شور و اشتیاق تو در راه بندگی من خواهد داشت . و بهنگامی که این سخنان را می‌گفت ، بر پشت بام نشست و پاها را روی یکدیگر انداخت ، در صورتیکه جوان همچنان زانو بر زمین زده بود . . . و این سخنان در میان آندو گفته و شنفته شد :

زن گفت : « ما فرشتگان ، در واقع ، برای حرکت در میان آسمان و زمین نیازی به بال نداریم ؛ اعضای نمان برایمان بس است . اگر تو و من دوست بشویم ، برای تو هم چنین خواهد بود و تو هم خواهی توانست بالهائی را که می‌خواهی بسازی ، نابود کنی . »

صافی که از فرط خلسه مترسش بسود رسید که چنین پروازی ، بخلاف همه قوانین علم ، چگونه میسر خواهد بود .

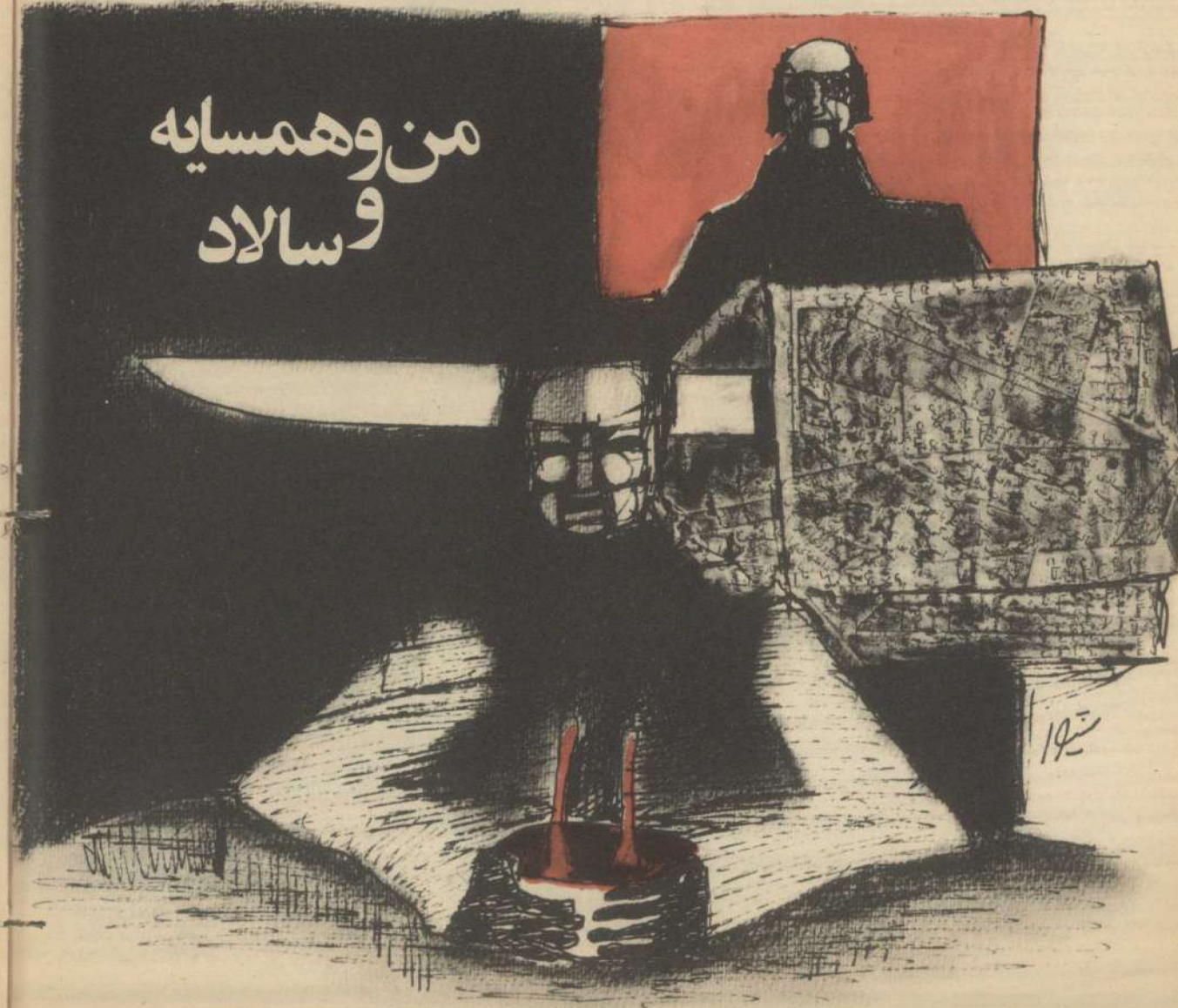
زن پوزخندی زد که چون زنگوله بسور طنین افکند : شما انسانها ، قانون و برهان را دوست می‌دارید و به‌سختانی که در برابران گفته می‌شود ، اعتماد فراوانی دارید . اما من ترا به پذیرفتن این نکته واخواهم داشت که دهان ما برای گفتگوهای شیرینتری ساخته شده است . . . و بدت خواهم داد که فرشتگان و انسانها چگونه می‌توانند ، برآنکه یقیه در صفحه ۸۴

میدانم حالا دارد با مهارت سالادها می گذارد روی میز - میزی که حتما چهار گوش است بزرگ است، اطمینان از تمام نرده‌هاش می‌ریزد. عجیب است که هیچوقت بفکر رومیزی نمی‌افتم، یعنی نمیتوانم برای آن رنگی، شکلی، شمایی، چینی بترشم. میدانم، یعنی این مثل برایم روشن است که لیوان پر عرقش با دست راست چاق و خپله‌اش بر میدارد ( اینطور آدمی باید این عادت را داشته باشد ). نگاهش می‌کند، تکانش میدهد، عرق به دیوارهای لیوان می‌خورد، جا بجا میشود و باز میماند. میدانم سالاد را نگاه میکند و چند جرعه میخورد، چند جرعه‌ای کوتاه بعد سیگارش را از بغل ظرف سالاد، از طرف راست ظرف سالاد، بر میدارد، پاکت سیگار فرنگی را، دست نخورده و باز شده، میدانم این آدم - تا اول يك لیوان عرقش را نخورد - سیگار نمی‌کشد. پاکت را باز می‌کند، با تامل، احتیاط و با نرمی تکیه کاغذ

بالای سیگار را می‌کند. می‌گردد. با چشم می‌گردد که چیزی را پیدا کند؟ نه، اخوی - نه جان من، این آدم با چشم دنبال سطل خاک‌روبه نمی‌گردد. میدانم خاک‌روبه است این چیزی است که به صاحب خانه هم گفته‌است یعنی به صاحب خانه نه، به آدمی که فقط میتوانم برایتان بگویم گوشه‌های سخت سرخ میشود. میشود گنه - همیشه سرخ‌است و این آدم که میتوانم بگویم همیشه گوشه‌های سرخ است و خانه را از صاحب خانه‌ی اصلی اجاره کرده و اتاقهایش را به من و بهمین آدم که میدانم الان دارد عرق میخورد و با چشم دنبال چیزی می‌گردد و ظرف سالادش روی میز است اجاره داده است خودش سر حرف را باز کرد، من که حوصله این حرف‌ها را ندارم - خودش، اول يك صبح ( انتظار دارید بگویم يك صبح لطیف یا قشنگ این چیز هارا من نتوانستم کشف کنم، خودتان مختارید

که پسوندی، کلمه‌ای، هر چه که دوست دارید اضافه‌اش کنید، من فقط میگویم يك صبح جمعه ) من رفتم سینه کش دیوار آفتاب بود که صاحب خانه - یعنی صاحبخانه نه آنکه خانه را از صاحب اصلی اجاره کرده - همان آدم که همیشه گوشه‌های سرخ است، من خوب فهمیدم که می‌خواهد سر حرف را باز کند - من این آدم را ببینم یا خودم گفتم: - چه عیب دارد، دوسه کلمه با یکی از اینهمه بندگان خدا حرف بزنی؟ - نه هیچ عیب ندارد. فکر میکنم این دلیل کافی باشد که بدانید - آدمی مثل من که هیچ حال حرف زدن ندارم - باید سینه کش دیوار و گل بگوید و گل بشنود. صاحبخانه ( فکر می‌کنید چطور سر حرف را باز کرد؟ ) - لیخندی زد و گوشه‌های قرمزش قرمز تر شد: - روز خوبی است، دوست دارید -

# من و همسایه و سالاد



باهم سیگاری دود کنیم. من گفتم - حتما! دُرست که من هوس کرده بودم حرف بزیم - درست که گفته بودم هیچ عیب ندارد ولی وسطهای حرفش، نتوانستم خودم را راضی کنم که گوش بدهم. درست وسطهای حرفش، بعد از انتقاد شدیدش از يك برنامه‌ی غلط تربیتی که معلمها اعمال می‌کنند دیگر به حرفش گوش نادم - فکر کردم که آن آدم این حرف صبح هم توی اتاقش دارد سالاد را جایجا می‌کند؟ که صاحب خانه - یعنی همان مردی که گوشه‌های همیشه قرمز است بلند خندید: حتما حرف خنده‌داری زده بود - من گفتم: - بله، درست است. نگاهم کرد و سرش را تکان داد: - عجب؟ پس شما هم عقیده‌تان همین است؟ گفتم: عقیده؟ چه عقیده‌ای؟ - اینکه دنیا ( توجه بفرمائید ) تمام دنیا آشغال دانی است؟ يك آشغال است.

گفتم: جالب است. گفتم: یعنی قبول میکنی؟ گفتم: نه جانم، ولی گفتم جالب است. ( شاید برای خوشایند لحظه این حرف را زدم ) ولی نگفتم عقیده‌ی من هم همین است. صاحب خانه - یعنی همان مردی که همیشه گوشه‌های قرمز است - گفتگوی کوتاه میان خودش را با همان مردی که الان ظرف سالادش جلوی چشمش است و با چشم دنبال چیزی می‌گردد - بسرایم نقل کرد. آدمها گاهی، جالب میشوند؛ می‌توانند در مورد چیزی که بهشان مربوط نیست ساعتها حرف بزنند و بدون انداختن يك حرف، يك مکالمه‌ی بی ارزش را برایتان نقل کنند. این را به حساب فرست آنها نباید گذاشت. این يك میل دوست داشتنی است که باید در همه‌ی آدمهای سالم باشد. چه؟ اعتراض شما در این خصوص وارد نیست میگویم يك آدم ساده اینطور است ولی شاید این، همین که می‌گویم، گناهی نباشد که دوست بدارم همه‌ی آدمها گاهی ساده باشند. بهر حال، او مکالمه‌اش را با آن مرد چنین نقل کرد: من گفتم: این خانه به تعمیرات کلی احتیاج دارد. او گفتم: تعمیرات کلی؟ - بله جانم، متراحتش اقتضاح است. لوله‌های آب هم سوراخ سوراخ. او گفتم: سوراخ سوراخ؟ من گفتم: بله جانم - همه‌اش که نمی‌تواند بفکر نفع خودش باشد، گریه که عقب نمی‌افند، من اگر نان بچه‌هایم لنگ باشد، گریه‌ها را نمی‌گذارم عقب بیفتد. - بله، ولی این وسط فکر نمیکنم زیاد اهمیت داشته باشد. - هان؟ اینجاست که میشود فهمید تو هم به نفع خودت فکر میکنی، مرد حساسی اگر پای بچه‌ام برود توی سوراخ بزرگ متراح و قلم پایش بشکند چه؟

دانی بزرگ! من گفتم: آقا ( آقا که خطایش کردم - با لیخند اسمش را گفت که متاسفانه نشنیدم یا شنیدم وزود فراموش کردم - این شاید يك بیماری باشد که من اسامی را بهمین سادگی که یکبار و دو بار و صدبار بگویم یاد نمی‌گیرم ) بهر حال گفتم: آقا من این عقیده را نداشتم، و تازه اگر داشته‌ام هیچوقت ابرازش نکرده‌ام. صاحبخانه - همان آدمی که گوشه‌های همیشه قرمز است - گفت: - ولی شما عقیده‌ی .... ( لغت به این فراموشی‌اسم) اسم همان مردی را گفت که همسایه‌ام است - همان مردی که میدانم الان با چشم دنبال چیزی می‌گردد و طرف سالادش روی میز جلوی چشمش است. - درست است. بهر حال صاحبخانه - همان آدمی که گوشه‌های همیشه قرمز است - گفت: - ولی شما عقیده‌ی .... دارید. من گفتم: چه عقیده‌ای؟ - عقیده‌ی او را ... گفتم: این آقا چه عقیده‌ای دارد؟ گفتم: اینک دنیا آشغال دانی بزرگی است. گفتم: جالب است. گفتم: یعنی قبول میکنی؟ گفتم: نه جانم، ولی گفتم جالب است. ( شاید برای خوشایند لحظه این حرف را زدم ) ولی نگفتم عقیده‌ی من هم همین است. صاحب خانه - یعنی همان مردی که همیشه گوشه‌های قرمز است - گفتگوی کوتاه میان خودش را با همان مردی که الان ظرف سالادش جلوی چشمش است و با چشم دنبال چیزی می‌گردد - بسرایم نقل کرد. آدمها گاهی، جالب میشوند؛ می‌توانند در مورد چیزی که بهشان مربوط نیست ساعتها حرف بزنند و بدون انداختن يك حرف، يك مکالمه‌ی بی ارزش را برایتان نقل کنند. این را به حساب فرست آنها نباید گذاشت. این يك میل دوست داشتنی است که باید در همه‌ی آدمهای سالم باشد. چه؟ اعتراض شما در این خصوص وارد نیست میگویم يك آدم ساده اینطور است ولی شاید این، همین که می‌گویم، گناهی نباشد که دوست بدارم همه‌ی آدمها گاهی ساده باشند. بهر حال، او مکالمه‌اش را با آن مرد چنین نقل کرد: من گفتم: این خانه به تعمیرات کلی احتیاج دارد. او گفتم: تعمیرات کلی؟ - بله جانم، متراحتش اقتضاح است. لوله‌های آب هم سوراخ سوراخ. او گفتم: سوراخ سوراخ؟ من گفتم: بله جانم - همه‌اش که نمیتواند بفکر نفع خودش باشد، گریه که عقب نمی‌افند، من اگر نان بچه‌هایم لنگ باشد، گریه‌ها را نمی‌گذارم عقب بیفتد. - بله، ولی این وسط فکر نمیکنم زیاد اهمیت داشته باشد. - هان؟ اینجاست که میشود فهمید تو هم به نفع خودت فکر میکنی، مرد حساسی اگر پای بچه‌ام برود توی سوراخ بزرگ متراح و قلم پایش بشکند چه؟

این ساختمان بکلی از بین رفته است - تمام دیوارهایش نم دارد - سقف‌هایش قابل اطمینان نیستند - باید این خانه را کوبید و دوباره ساخت. من همین را به صاحب خانه گفتم. گفتم: - پدر آمرزیده، مگه پول علف‌خرسه! شندرغاز گریه این حرف‌ها را نداره! ( میدانم مردی که ظرف سالادش جلوی چشمش است و با چشم دنبال چیزی می‌گردد خندیده‌است ) من گفتم: آقا، جان بچه‌هایم را که از آب نرفته‌ام. - درست! - این است که میگویم جدی این خانه احتیاج به تعمیرات اساسی دارد - یعنی تعمیر چه عرض کنم، باید نوسازی بشود. پدر سوخته پول دارد ولی طرفه می‌رود، خانه شده است يك آشغال‌دان درست و حسابی. از همه طرفش کافت بلند است. - دوست من چرا تنها این خانه؟ تمام دنیا يك آشغال‌دان بزرگ است! و حالا مردی که گوشه‌های همیشه قرمز است داشت نظر مرا می‌پرسید: - بجان تو، همین را گفتم. من گفتم: درست! گفتم: همین را گفتم و زد زیر خنده - آقا اگر ما سه تا میرفتیم پیش صاحب خانه، مجبور بود فکری بکنند. اجبار داشت لااقل تعمیری چیزی ... من گفتم: بله. واقعا! ولی من میدانم که او با چشمش دنبال آشغال‌دان نمی‌گردد. صاحب خانه، سیگارش را يك زد و عجیب نگاهم کرد ( این آدمها وقتی توی فکرشان می‌رود که به يك دیوانه نگاه می‌کنند عجیب قیافه‌های عالی و حساب نشده‌ی قشنگی پیدا می‌کنند! واقعا قیافه‌هایی که آدم از دیدنش حسابی کیف می‌کند ) همان طور که نگاهم میکرد گفتم: - دنبال آشغال‌دان؟ گفتم: جان من - من گفتم آشغال‌دان -؟ شاید از ذهنم پریده و تازه شاید اشتباه شنیده‌است. پرسید: چرا؟ من گفتم: کسی که بگوید دنیا آشغال‌دان بزرگی است، قابل اعدام است! خندید و گفتم: شوخی می‌فرمائید؟ گفتم: بجان تو نباشد بجان خودم، جدی عرض کردم. نگاهم کرد و سیگارش را انداخت زمین و روی آن پا مالید و تند رفت توی اتاقش. تکیه‌ام را دادم به دیوار - چند لحظه بعد صدای بلند رادیو از اتاقش آمد و من با لیخند رفتم توی اتاق. ولی چطور شد که بفکر این کار افتادم؟ چیز مهمی نیست. یعنی میدانم. الان ظرف سالادش را گذاشته جلویش و با چشم دنبال چیزی می‌گردد. حتما منتظر است که مثل دفعه‌ی پیش بروم سراغش. همان دفعه - که گفتم - بفکر اینکار افتادم. با خودم گفتم: احمق پدر سوخته. کسی که دنیا را آشغال‌دان میدانم چرا اینکار را می‌کند؟ شمرده بودم دفعه‌ی پنجم بود که آواز لوس و بی‌مزه‌ی مرد که‌ی رقص

را می‌خواند. میدانم آواز « چرا فلان نیکنی ... » مال همان آدم لنده‌سور نامسلمان را. نشنید تحمل کنم. اول بخودم گفتم: - جان من، اختیار زیانتش را که دارد؟ باز بخودم گفتم: کسی که دنیا را آشغال‌دان میدانم ... باز بخودم گفتم: تو بخواب جانم، نمیتوانی؟ پنبه توی گوشت بگذار! نمیتونی، برو بیرون خرجش هفت هشت تومان است - سرپایی يك نیسی عرق بخور و برگرد و تخت مثل مرده بیفت زمین. باز بخودم گفتم: نمیتوانم. باز بخودم گفتم: پس بکش! نفسی کشیدم و بخودم گفتم: درست است - همین کار را میکنم. رفتم. از توی آشپزخانه کاردار را برداشتم. نگاهش کردم. هیچ شباهتی با قاتلهای حرفه‌ای نداشتم، ولی آرامش آنها را داشتم و نتیجه گرفتم اثر خواندن کتابهای جنایی است و اضافه کردم اثر دیدن فیلمهای جنایی هم! فکر کردم: آیا این کاردار آتقدیر تیز است که راحتش بکند؟ من آدم موذنی و پدر سوخته‌ای نبودم، نمیخواستم رنج بکنم یا پشت‌ناخن کاردار را امتحان کنم، قدری کند بود. خدا می‌داند. چقدر گشتم، تمام خرت و پرت‌هایم را زیر رو کردم - تا سوهان کنه‌های را که یادم می‌آمد داشتم پیدا کردم. گذاشته بودم لای يك کتاب نیمه تمام که از اخلاق قهرمان کتاب خوشم نیامده بود و ناتمام ولش کرده بودم. بعد با آرامش شروع کردم به تیز کردن کاردار. اینکه تصمیم گرفته بودم با کاردار این کار را بکنم از پستی من نبود. من خوب میدانستم که از رنگ خون بدم می‌آید میدانستم کسی را که با کاردار بکنند رنج بیشتری می‌کند، ولی اسلحه‌ی دیگری نداشتم. خدا می‌داند اگر سم داشتم - حتی اگر انجام کار - عقب می‌افتاد، یعنی لازم میشد یکی دو ماسه با او طرح دوستی بریزم تا اطمینانش جلب بشود و من بتوانم کارم را بکنم، باز حرفی نداشتم. ولی میدانستم نمیتوانم سم تهیه کنم، و تازه به نقد چرا امید نداشتم باشم؟ فعلا اسلحه‌ی من که می‌خواستم قاتل باشم جز همین کاردار چیزی نبود و شاید این از بطنشانی مقتولم بود که قاتلش آدم بی‌پولی است که تنها اسلحه‌ی موجودش کاردار آشپزخانه است. کاردار که تیز شد گذاشتم لای روزنامه‌ای که صبح خریده بودم. به لباس هایم دستی کشیدم، سعی کردم موهایم آشفته نباشد. روزنامه را برداشتم و خیلی آرام رفتم دم اتاقش و خیلی با احتیاط به در انگشت زدم. صدای دورگواش از لای در بسته آمد: - کیه؟ گفتم: کتمان نمی‌کنم که اول ترسیدم ولی بخودم گفتم: پسر جان تو اسلحه داری. تازه او از کجا میدانم تو با چه قصدی داری میروی پیشش؟

# نوعروس گمشده

نوشته: تدتامی ترجمه: عبدالله توکل

-۸-

خواندم که «اد - هان» (وکیل دعاوی) در تلاش یافتن گروهیان «کتین» (که «هان» گمان می‌کرد همسر نوعروس «کلودینا» را ربوده است) بود که غفلتا به او برخورد و به تعقیبش پرداخت تا جایی که او وارد خانه بی شد و «هان» از پشت در صدای زنی به گوشش خورد که پنداشت صدای «کلودینا» است. اما بعد که در را شکست و وارد خانه شد، دید که اشتباه کرده است ولی بهر حال مجبور شد با «کتین» تلاوت شود بعد در خانه خودش زنی که او به جای «کلودینا» گرفته بود، به سرافش آمد و خود را «ابلا» خواهر «کلودینا» معرفی کرد و به «هان» فیولاند که پیشش بماند و دریافتن «کلودینا» کمکش کند. «هان» ضمن مذاکره با «فری استون» (معاون پلیس) دانست که «کلودینا» فیلا شوهری به نام «راچر پریچارد» داشته است و نیز، بنابه خواست «بدیناکس» (از افراد پلیس)، مدتی مخفیانه برای پلیس کار می‌کرده است. بعد هم ضمن مذاکره با «بدیناکس» دانست که «کتین» یا «کلودینا» عشقش را وحشیانه ای کرده است و «فری استون» با اینکه از قضیه مطلع شده، در صدد اخراج «کتین» بر نیامده است هان که از یافتن نو عروسش نومید شده بود جریان گمشدن او را در روزنامه‌ها اعلام کرد و این کار باعث خشمشیدن پلیس شد. در این میان پریچارد او را خواست و آدرسی بدمتش داد و گفت که با احتمال کلودینا را در آنجا خواهد یافت

— کجا ؟  
— خودتان همانجا بروید تا ببینید ...  
— خیال می‌کنید حالا هم آنجا باشد ؟  
— نه .  
— پس ، خدا نیامرزید ، چرا این آدرس را به من می‌دهید ؟  
« پریچارد » گفت :  
— خودتان حدس بزنید ... من کار دارم .  
در صندلی خودش نشست و پشت به « هان » کرد .  
« هان » لحظه‌ای شانه های بسیار خوش ریخت « پریچارد » را نگاه کرد ، سپس میز را دوز زد و جلو او ایستاد و گفت :  
— از معما بازی خسته شدم ... دربارہ او چه چیز هائی شنیده‌اید ؟ مدعی چه هستید ؟  
ماهیچه های صورت « پریچارد » خشک شده بود و معلوم بود که در حرف زدن مرد است . گفت :



— من پایی تلقین‌ها و اشاره های شما نمی‌توانم باشم ... می‌دانم چه‌حالی دارید ... هان . کلودینا دختری پرستین و دلفریبی است و می‌تواند دقیق دل انگیزی با او داشت. اما چیزی در او هست که ... بسیار مشکل است بتوانم شرح بدهم ...  
هان گفت :  
— و هیچ‌خوب از عهده آن بر نمی‌آید ... در صورتیکه من خوب می‌دانم که شما روشتر از این می‌توانید حرف بزنید ...  
— بسیار خوب ... و می‌خواهم همین کار را بکنم ... کلودینا دختر دیوانه کننده‌ای است اما توازن فکری ندارد ... نمی‌توانم بگویم تا چه اندازه منخ‌عیب پیدا کرده ... برای اینکه ...  
— توازن فکری ندارد ؟ ... منخ‌عیب پیدا کرده ؟ منظورتان از این حرفها چیست ؟  
— منظورم همین است که گفتم ... این دختری مثل همه مردم نیست ... حتی می‌توان گفت که کمی هم گرفتار مرض عصبی است ...  
— مرض عصبی ؟ خدایا ! ... پریچارد ، منظور شما از این حرفها چیست ؟  
پریچارد چانه‌اش را مالش داد ...  
— خودتان می‌دانید ، هان ، که من هم از این چیزها لذتی نمی‌برم ... اما به عقیده من ، چیزهائی هست که شما باید بدانید ... او ماجراهائی بایک نفر داشت ...  
— باور نمی‌کنم ...  
— خودم هم حس می‌زدم که این حرفها باور تان نشود .  
— این مرد که بود ؟  
— می‌دانم .  
— دروغ می‌گویید ! اگر صحبت داشت ، شما که کارآگاه پلیس هستید ، خودتان کاری می‌کردید که بدانید این مرد که هست ...  
— باز هم اشتباه می‌کنید . من هر کاری که می‌توانستم برای کشف این قضیه کردم ... اما به نتیجه‌ای نرسیدم .  
— این مرد عضو پلیس است ؟  
— هیچ نمی‌دانم ...  
هان از بالای میز در قیافه مخاطب خودش به کاوش پرداخت تا به کمترین تغییر حالی بی‌برد ... چه ، این تغییر حال می‌توانست علامت این باشد که پریچارد چیزی را از او پنهان می‌دارد ... اما پریچارد همچنان خونسرد و تأثیر ناپذیر به جای ماند .  
هان گفت :  
— من حرفهای شمارا باور نمی‌کنم ... نردای از این حرفها را باور نمی‌کنم . پریچارد شانه‌ها را بالا انداخت ... به ورقه کاغذی که هان همچنان در دست داشت ، اشاره‌ای کرد و گفت :  
— پس ، سری به آنجا بزنید ... هان بیهوده در انتظار تفسیر و توضیح دیگری ماند . پریچارد دست در یکی از کشوهای میز خود فرو کرد و بسته‌ای کاغذ که عبارت از مثنی مدارک و اسناد بود و به گزارشهای توقیف و حبس شباهت داشت ، بیرون آورد و سرگرم خواندن آنها شد . نگاهی به سوی هان نکرد .  
هان به راهرو رفت . پنجمین ، شما نمی‌توانیم باشم ... می‌دانم چه‌حالی

شتمین یا حتی شاید ، هفتمین بار بود که آنروز این راهرو را در پیش می‌گرفت ... و خستگی بر او چیره شد ... چیزی که بیشتر از خستگی بود .. چیزی که دلش را بهم می‌زد ... این دخمه ، مثل آن افرادی که در این دخمه بسر می‌برند ، دلش را بهم می‌زد ... حداقل مطلب این بود که این افراد مثنی دروغگو بودند ... فری استون ، با آن حرف خودش که ازدواج کلودینا و پریچارد هرگز صورت کمال پیدا نکرده است ، دروغ گفته بود ... پاپریچارد ، با اشاره بهعکس این مطلب ، دروغ می‌گفت .. هر حرفی که پریچارد زده بود ، ممکن بود دروغ باشد ... از جمله ، اشاره‌ای که به مرد دیگری کرده بود ... پریچارد دو دل بود ... می‌خواست چنین نشان بدهد که میل ندارد حرف بزند ... این کار هم ممکن بود یکی از آن بازیها باشد . بیمار عصبی ، شاید خود پریچارد بوده باشد ... و فسخ ازدواج ، شاید بسبب نقص وعلتی صورت گرفته باشد که خود پریچارد گرفتار آن بوده است ...  
از پله‌ها پائین رفت ، ششمین یا هفتمین بار هم بود که آن روز از این پله‌ها پائین می‌رفت . فشار خستگی‌اش را حس می‌کرد ... در دل خودش گفت که با همه این حرفها باید لقمه‌ای نشان بخورد ... روز ، تکرار ساده روز پیش بود و دو روز پیش بود : اینجا ، و اینجا سیگاری دود کرده بود ، و سیگی و قهوه وساندویچی خورده بود ... دو راه حل در پیش داشت : یکی آنکه غذای چرب و نرمی بخورد و دیگر آنکه تا سرحد مرگ عرق بخورد ... و بسیار خوب می‌دانست کدام را بردگیری ترجیح می‌دهد .  
در سراسر ، همان احمق‌هائی که سه روز بود به‌اش تنه می‌زدند ، به‌اش تنه زدند . خودش را به کابین های تلفن رساند . و در آن اثنا که در جیبهای خود بی‌سکه‌ای می‌گشت ، در دل خودش می‌گفت که در جریان این سه روز گذشته حداقل به هریک از چهار کابین دوبار سر زده‌است ...  
دیگر پول خرد نداشت . بزمین و زمان دشمن داد ، از کابین بیرون آمد و جلو نخستین کسی را که می‌گنشت گرفت ، مرد سی چهل ساله نحیفی که عینک و کراوات داشت .  
گفت :  
— یک‌سکه ده سنتی به من بدهید .  
مرد پرسید .  
— به عنوان هدیه ؟  
فروغ شوخ و تمسخر آلودی در نگاهش بود ...  
هان گفت :  
— عجله دارم ... یا به عنوان قرض ... فرقی ندارد ...  
نگاه ناشناس خشوتی پیدا کرد ... و با لحن خشکی گفت :  
— خیال نمی‌کنم بتوانم این خدمت را به شما بکنم .  
هان کیف خودش را از جیب بغلش درآورد و گفت :  
— او ، خدای من ، من این سکه ده سنتی را از شما می‌خرم ... بپذیرید ، اینهم یک دلار .

اسکناس را در کف دست مرد گذاشت و مرد آن را پس دانه و گفت :  
— این‌دمت را به اتان میدهم ...  
و در ازای آن تشکری از زبان شما برام پس است ... ( سکه را به هان داد و گفت ) خوب ؟  
هان به سوی کابین بسرگشت و گفت :  
— متشکرم ... بی‌نهایت متشکرم ...  
مرد آهی کشید :  
— ادب ... حیف که دنبای ما ادب ندارد ...  
و دور شد ...  
هان نمره تلفن دفتر خودش را گرفت ... در خلال زنگهای تلفن ، چیزی چون موسیقی به گوشش می‌خورد و طنین این آهنگ ، ترانه کوتاهی را که واپسین بار از دستگاه ضبط صوت شنفته بود ، به یادش آورد ، اما این آهنگ شباهتی به آن نداشت .  
صدای برتا از آن سر خط گفت :  
— متر هان ! شما کجا بودید ؟ خودتان می‌دانید که پالین وضع نمی‌توانید زندگی کنید . دیگر نمی‌دانم چه جوابی به موکلین بدهم . متر جرج ، صاحب آن پرونده « جرج علیه جرج » دوبار تلفن زد و حتی خودش اینجا آمد و تقاضای ملاقات داشت ... و از این گذشته پرونده آن آب و ... مانده است ...  
— به من درس ندهید ، برتا ...  
به‌اشان بگویند بروند روزنامه‌ها را بخوانند .  
— کدام روزنامه‌ها را ؟  
— همه روزنامه‌ها را ... و از طرف من به سوداها تلفن بزنید و بگویند که یکساعت دیگر به دفتر من بیاید .  
— سوداها کار آگاه ؟ ... ببینید ، متر هان ، خودتان ، روزی از روزها ، به من گفتید که حتی دلتان نمی‌خواهد با انبر هم دست به‌این مرد بزنید ... که این شخص ، آدم بی‌همه‌چیزی است ... که ...  
— دهنتان را ببندید ، برتا ! ... یک بار هم که شده باشد ، کاری را که به اتان گفته می‌شود ، انجام بدهید .  
— او ! متر هان ! .. مگر مشروب خورده‌اید ؟ چه تنگی !  
هان گوشی تلفن را گذاشت و از در پهلوئی که به طرف پارکینگ باز می‌شد ، بیرون رفت . بغل در پارکینگ ایستاد و از جیب خود ورقه کاغذی را که پریچارد به‌اش داده بود ، بیرون آورد . آدرس : « خانه شماره ۴۶ - خیابان داک » ، یکی از بیواترین محله های شهر بود .  
از در پارکینگ گذشته بود که پاسبان اینفورم پوشی از میان دو اتومبیل گشت بیرون جست و گفت :  
متر هان ؟ متاسفم که این حرفها به اتان می‌زنم ... ولی ناگزیرم بگویم که کاپتین ناکس دستور داده است ماشین شمارا به اینجا راه ندهیم .  
هان گفت :  
— خوب ، خونخواهی ها شروع می‌شود ...  
پاسبان بعلامت احترام دست بالا برد و گفت :  
— من هیچ از این قضایا خبر ندارم ... البته موقع این کارها نیست ... اما اجازه بدهید خواهش کنم که در

صورت تمایل اغانه‌ای به صندوق تحريم درجه داران پلیس بدهید ...  
هان گفت :  
— درست گفتید ... موقع این کارها نیست ...  
پاسبان را رها کرد و بطرف ماشین بیوک خود رفت . و چون چشمتی به موهای حنائی رنگی افتاد که با آن آشنائی داشت ، از سرعت خود کاست .  
زن در صندلی جلو ماشین نشسته بود .  
در ماشین را باز کرد .  
بلا گفت :  
— سلام ...  
هان گفت :  
— خدای من ! ... چه روزی آمده‌اید ! ... باز هم چه می‌خواهید ؟  
زن گفت :  
— چیزی نمی‌خواهم ... بیایدیمسواری شوید .  
**فصل نهم**  
باران که آرام آرام فرو می‌ریخت روی کاپوت آبی رنگ و براق ماشین حلقه های یخنی شکلی از آب زلال به جای می‌گذاشت . در انتظار پایان باران از خلال برف پاک‌کن به آسمان می‌نگریست . همه جای آن باستانی رشته باریکی در بالای شط که در میان ابرهای نقره‌فام رنگ نیلی داشت ، خاکستری رنگ بود . از خود پرسید این رنگها را کجا دیده است ، سپس بیسراهن آبی و نقره‌ای کلودینا ، به‌یادش آمد ، بیراهنی که صبح روز دوشنبه به تن نکرده بود و در خوابگاه آویزان مانده بود ... واز اینکه به یاد آن افتاده بود ، تاسف‌خورد . ذهنش در مسیر دیگری راه افتاد . حرف های پریچارد را ، یکایک ، به نظر آورد . اینهم اشتباه بود بدبختانه ذهنش نمی‌خواست آرام و آسوده بماند . دوباره ، یا سه باره ، به یاد آن ترانه کوتاهی افتاد که در پس واپسین صفحه ضبط صوت بگوشش خورده بود ... این چه ترانه‌ای بود ؟ مغزش تن به‌این در نمی‌داد که جواب این سؤال را بردبارانه جستجو کند . و به عوض این کار ، حرفهای کلودینا را به یاد آورد ، حرفهائی را که کلودینا به مرد دیگری می‌زد . آرزو داشت که ذهنش از این جرج زده‌ها و سرگردانها باز بماند .  
بلا گفت :  
— باران مضحکی است . بارانی که مثل دوشیزه دلباخته‌ای کمرو است ... از اینکه بلا ، بدینگونه ، رشته اندیشه‌هایش را گسته بود ، بسیار گزار شد .  
— ببینم ، شما شاعر هستید ...  
— خودتان می‌دانید که من چه کاره‌ام یا حداقل به گمان خودتان می‌دانید که من چه کاره‌ام .  
— هرچه می‌دانم همان است که خودتان می‌گویید ...  
— کاملاً درست نیست .. شما که حمله کتین را به طرف من دیدید ...  
— چرا ، خودتان را از این بابت اینهمه گهنکار می‌دانید ؟ گناه که به کردن شما نبود ...

تا اندازه‌ای چرا ... اول پیش خودم گفتم که آشنای یا آدم تنومندی مثل کنتین چیز خوبی خواهد بود ... می‌دانستم که مرد خشنی است اما بگمان خودم چیزی در او پیدا کرده بودم که ممکن بود روزی از روزها خاطر خواهش بشوم ...

خاطر خواه ؟  
 - آری ، گفتم خاطر خواه ... کلمه‌ای که در فرهنگ زبان پیدا می شود ...  
 - خیال می‌کنم پیدا بشود ... چند لحظه‌ای ، بی‌آنکه حرفی بزنند ، گوش به شرش یاران ، سیگار دود کردند ...  
 زن از پی حرفهای خویش گفت :  
 - می‌دانم که در این زمین متحیر می‌شوید ... می‌خواهم راجع به کنتین حرفهای خودم را بزنم ... درباره او سخت اشتباه کردم ...  
 - هیچ متحیر نیستم ...  
 - این حرف بمنزله دشنام است ... حق این بود که حیرتی به‌اتان دست داده باشد ... در هر حال ، چند هفته‌ای پیش نیست که این مرد را می‌شناسم ... و این آشنایی بوسیله کلودینا صورت گرفت ... و می‌توانم بگویم که پس از آن روز دیگر کلودینا را ندیدم .  
 بسوی زن برگشت و شدت به صورت او خیره شد .

چرا دیگر ندیدید ؟  
 - این طور پیش آمد ... هیچ دلیل مهمی نداشت . چیز غریبی نبود ...  
 هان تکرار کرد :  
 - غریب ؟ .. این کلمه‌ها که از دهان شما بیرون می‌آید همیشه برای من اسباب حیرت خواهد بود ...  
 نگاهی به آسمان کرد ، سپس در ماشین را باز کرد .  
 بلا پرسید :  
 - می‌توانم با شما بیایم ؟  
 - نه .  
 - نمی‌خواهم در اینجا یکم و تنها بمانم . وقتی که در پارکینگ پلیس به انتظار شما بودم ، کنتین آمد . مرا تهدید کرد و به‌ام گفت که اگر امشب آنجا نباشم ، جگرم را در می‌آورد .  
 - اگر کجا نباشید ؟  
 - در خانه خودم ... آنجا که زندگی می‌کردم ...  
 - می‌خواهید بروید ؟  
 - نه .  
 - شاید بهتر باشد که بروید .  
 - می‌خواهید مرا از سر واکتید ؟  
 - شاید .  
 - می‌خواهم با شما بیایم .  
 - بیشتر از چند دقیقه کار ندارم . می‌توانید درها را قفل کنید .  
 از روی تخت‌های کرم‌خورده‌ای گذشت و چون پاهایش را در برکه آب گل آلودی گذاشت کفشهای سرتا پا خیس شد . بتدریج که پیش می‌رفت ، تخت‌ها در گل فرو می‌شد . پی آدرسی می‌گفت که پریچارد به او گفته بود ... خانه شماره ۴۶ خیابان داک بزرگترین ساختمان در میان خانه‌های آن حدود بود که به‌مرور زمان ، از باد و باران سخت آسیب دیده بود . دخمه چوبی نیمه ویرانه‌ای بود که هرگز کمترین رنگی نخورده بود و اطراف میخانه‌ای را که به‌چوبها خورده بود ، صفحه‌های رنگ نارنجی و سرخ قرار گرفته بود . در

سمت راست ، چهار پنج دخمه کوچکتر دیده می‌شد ، در سمت چپ کارخانه چوب‌بری کهنه‌ای بود که در زمان گذشته ، تنه‌های درختانی را که بوسیله رودخانه می‌آمد ، در آنجا می‌بردند اما اکنون دیگر چیزی جز توده خاموش خاک اره نمناک نبود .  
 وقتی که جلو در خانه شماره ۴۶ رسید ، چشمش بدو اتومبیلی افتاد که در آن سر خیابان پر از گل و لجن ننگ‌داشته شده بود ، هر دو اتومبیل کرایسler بود و با بقیه محیط هیچ تناسبی نداشت ، زیرا که هر دو تقریباً نو و ترگل و ورگل بود .  
 این فرصت را پیدا نکرد که ببیند زنگ در کار می‌کند یا نه . وقتی که از پله‌های لرزان جلو ساختمان بالا می‌رفت ، در خانه باز شد . و سروکله مردی که ربدو شامیر بنفش زنده‌ای بتن‌داشته پیدا شد ... مرد گفت :  
 - چه خبری شده ؟  
 هان گفت :  
 - صاحبخانه ، شما هستید ؟  
 - نه .  
 - تشریف دارد ؟  
 - نه ... و نزدیک شوید ، رفیق . مرد از آستانه در گذشت و قدم به‌ایوان گذاشت ، کم و بیش به قد هان و کم و بیش بسن هان بود . پوست سفید و کتیفی داشت و ریش مشکی و سیخ‌سیخی داشت که حداقل دو روز تیغ به‌خود ندیده بود .  
 گفت :  
 - عضو پلیس هستید ؟  
 دستپایش را بالای سرش برد و ماهیچه‌هایش را به‌بازی واداشت . اخم درهم کرد و گفت :  
 - این قیافه ، قیافه پلیس است ... شما بوی پلیس می‌دهید .  
 - من عضو پلیس نیستم .  
 - دروغگوی بی‌پدر و مادری هستید ...

هان این نوا را خوب می‌شناخت . و این نوا وقایع و حوادث همانندی را که در دوره جوانی دیده بود ، به یادش می‌آورد . مرد ، به‌رغم کهولت ، رفتار کودکانه‌ای داشت و خدا می‌داند به چه دلیلی می‌خواست غوغا و منازعه‌ای به‌راه بیندازد . هان کلید این‌گونه رمزها را می‌شناخت . گفت :  
 - و شما ، حرامزاده پستی‌هستید ... مرد سرش را ، پر خاشجویانه ، پیش آورد و گفت :  
 - چه اسمی به‌من دادی ؟  
 هان حرفهایی را که زده بود ، کمی بلندتر ، تکرار کرد و مرد ، درست همان عکس‌العملی را نشان داد که هان انتظار داشت . مثنی حواله سر کله هان کرد اما مثنی به‌خطا رفت . هان از خدا می‌خواست که این ضربه را بخورد . تمام آن روز به‌مشاجرہ گذشته بود ... تمام آن روز مغزش ، در این مشاجرہ‌ها ، شکست خورده بود و اکنون دورنمای مشت‌زنی ساده‌ای برای او مایه لذت و تسکین خاطر بود .  
 با دقت مثنی بر حلقوم مرد زد و پشم و پیله‌ای که صورت مرد را فرسار گرفته بود ، بریندهای انگشتانش چنگ زد . شانه‌های مرد شدت به‌دیوار خورد و همانند به‌سرفه افتاد . دستش را به درون رید شامیر خود فرو برد و لوله آهنی کوتاهی بیرون آورد .  
 مثل ندید بدیدی لبخند زد ... لوله را بدو بست گرفت و بر سر هان فرود آورد . نشانه‌رویش چندان خوب نبود و حتی ضربه به‌شانه هان هم نخورد ... مرد ، در جریان حمله خود ، سرش را به‌جلو آورده بود و هان با دست راست خود مثنی حواله او کرد که می‌توانست حساب را تسویه کند .  
 اما ضربه هرگز به‌هدف نخورد ... لوله آهنی ناگهان به‌زیر شکم هان خورد . مرد لوله آهنی را چرخ داده بود و لوله آهنی ، غیر مستقیم ، به‌او خورده بود . درد چنان بود که گفتم پنج انگشت دستی در شکم هان فرو رفته بود ... خم شد و دلش را بدو دست گرفت و در عین حال کوشش کرد که ضربه‌تازمای نخورد ... اما دومین ضربه را هم خورد ... موهایش که از بیخ زده شده بود ، نتوانست کمترین وسیله حمایتی برای او فراهم بیاورد . لوله هان روی پله‌های جلو خانه نقش زمین شد ... درد چون متاعی در مغز او فرو رفت . اما این درد هرچه شدت داشت ، یک‌هزارم آن دردی نبود که به‌زیر شکمش چنگ انداخته بود ... به‌پهلوی افتاده بود و پشش دو تا شده بود و قدرت پاشدن نداشت و حتی نتوانست سرش را بسوی حریف برگرداند ... مرد با خنده‌ای که نشانه رضای خاطر بود ، گفت :  
 - می‌خواهم ببینم عضو پلیس هستی یا نه ... هیچ‌چیز در روی زمین نمی‌تواند به‌اندازه پاسانی که زمین‌گیر شده باشد ، برام اسباب دلخوشی باشد ...  
 ناتمام



غلامحسین کوهی روستا زاده آذربایجانی صاحب نخستین پیراهن طلایی مسابقات دوچرخه سواری سال گذشته شد .

## مسابقه دوچرخه سواری دور شمال ایران



مرحله کوهستانی بابلسر - آبعلی یکی از سخت‌ترین مراحل مسابقات است .

سر بریده شد . دوچرخه سواران شرکت کننده در تمام مسیر که بالغ بر ۹۱۲ کیلومتر بود به در کوهستان ، نه در دشت و نه در جاده‌های جنگلی هیچگاه احساس تنهایی نکردند و بهر کجا قدم می‌گذاشتند مردم با فریاد های تحسین از آنها استقبال می‌کردند .

زنان ، دختران و مردان چایکار به‌مجرد مشاهده اولین دوچرخه‌سوار دست از کار می‌کشیدند و به کنار جاده می‌آمدند . ورزشکاران بهر شهری وارد میشدند آن شهر بصورت نیمه تعطیل در می‌آمد و هر شب ورزشکاران میهمان اهالی شهر های مسیر مسابقه بودند . مسئولان دولتی برای برگزاری این مسابقات تلاش قابل‌توجهی می‌کردند دبستان های روستا های بین راه در روز عبور دوچرخه سواران تعطیل می‌شد . و کودکان با گل های صحرائی به استقبال دوچرخه سواران خسته می‌آمدند .

استقبالی که تاکنون از سه دور مسابقات دور شمال ایران شده است نشان دهنده وجود زمینه مساعد این ورزش در بین مردم ایران است ، اما برای گسترش بیشتر این ورزش و تعمیم آن بین مردم باید فدراسیون دوچرخه سواری ایران هر ساله مسیر مسابقات را تغییر دهد تا تمام مردم چهار گوشه ایران از برگزاری این مسابقات نصیبی ببرند . بعلت تنوع جاده های ایران ، سرزمین ما میتواند بهترین و بزرگترین دور های جهان را برگزار کند ، مثلاً در همین مسیر ۹۱۲ کیلومتری دور شمال ایران انواع گوناگون جاده‌ها برای دوچرخه سواران از جمله جاده های کوهستانی ، صاف ، جاده های شیب‌دار و جنگلی وجود دارد و این موهبتی برای برگزار کنندگان مسابقات دوچرخه سواری است . به ویژه آنکه اکنون در اکثر شهر های ایران هتل های بزرگ و میهنانسنرا هایی موجود است در مورد غذا و استراحت و خواب دوچرخه سواران جای هیچگونه نگرانی وجود ندارد .

## جایزه مجله تماشا برای نفر اول تایم تریل و نفر آخر کوهستان و چگونه یک روستایی صاحب پیراهن طلایی شد ؟

بندر پهلوی ۴ - بندر پهلوی - رامسر ۵ - رامسر - بابلسر ۶ - بابلسر - آبعلی ۷ - آبعلی - تهران .  
 مسابقات دوچرخه سواری دور شمال ایران یکی از جوان‌ترین دور های جهان است . متأسفانه بعلم گوناگون در چهار دوره که از عمر این مسابقات می‌گذرد هنوز از تیم های خارجی دعوت بعمل نیامده است تا برهیجان این مسابقات افزوده شود و مسابقات دور شمال ایران فقط بین دوچرخه سواران ایرانی صورت می‌گیرد ، اما با این وجود مردم بطور عجیبی از این مسابقات استقبال بعمل آورده‌اند اهالی شمال ایران در بعضی از مراحل فرشی از گل زیر لاستیک های دوچرخه سواران پهن کردند و در تمام روستا ها و شهر ها ده ها گاو جلو آنان

در ایران بیش از یازده سال پیش برای اولین مرتبه موسسه کیهان مسابقه دوچرخه سواری دور البرز را ترتیب داد و دو سال بعد در همان مسیر مسابقه دیگری انجام گرفت . پس از آن به علت بی توجهی این امر دنبال نشد تا آنکه سال پیش برای سومین بار فدراسیون دوچرخه سواری ایران مسابقات دور شمال ایران « دور البرز » را برگزار کرد و امسال نیز برای چهارمین بار مسابقات انجام میشود . مسابقات دور البرز که از روزجمعه ۲ مهر ماه آغاز میشود بمدت هشت روز ادامه خواهد داشت . مسابقات در هفت مرحله به این ترتیب برگزار میشود : ۱ - تهران - قزوین ۲ - قزوین - رشت ۳ - رشت



# دوچرخه سواری یکی از ورزش های محبوب این قرن است



دم در مسیر مسابقه در دو طرف جاده طی زیر رگبار شدید بفران مدت ها به نظر ورود دوچرخه سواری و استقبال آنها میمانند.

اکنون پس از برگزاری چهاردهمین مسابقات، مسئولان امر به تمام زیر و بم و اشکالات این نوع دور ها آشنا میمانند لذا شایسته است مسابقات دوچرخه سواری دور ایران را بشکل يك مسابقه بین المللی برگزار کنند و به دوچرخه سواران ایران فرصتی بدهند تا در خاک شور خود در کنار دوچرخه سواران اروپایی رکاب بزنند.

این موضوع بدون هیچ تردیدی هیچان مسابقات می افزاید و مردم بیشتر نتایج مسابقات علاقمند میشوند.



خسرو حقگشا سال پیش قهرمان دورشمال ایران شد.

قروین اولین دوچرخه سواری بود که از خط پایان گذشت صاحب نخستین پیراهن طلایی شد.

دوچرخه سواران با تجربه تیم ملی ایران از فردای مسابقات شدت اعمال کوهی را زیر نظر گرفتند و هرگز دیگر به او امکان ندادند که از گروه جدا شود.

در پایان مسابقات خسرو حقگشا دوچرخه سوار تهرانی در مجموع مراحل صاحب زمان بهتری شد و به مقام اول مسابقات دست یافت.

## قهرمان قلابی را مردم روی دوش گرفتند

دور سوم دوچرخه سواری دور شمال ایران با غافلگیری بزرگی آغاز شد.

در مرحله اول یعنی تهران - رومین يك دوچرخه سوار روستایی از اهالی آذربایجان در میان چشمهای حیرت زده صحنه تن به مقام اول رسید صاحب نخستین پیراهن طلایی مسابقات شد.

عمولاً دوچرخه سواران شرکت کنندگان در یک دور که می دانند باید مسافتی شار زیادی بخورد وارد نمی سازند و سعی می کنند گروهی و به آرامی رکاب بزنند فقط در چند کیلومتر آخر خط رقابت آغاز میشود و هرکس سعی می کند از گروه جدا شود و زودتر به خط پایان برسد، اما سال پیش در ۳۵ کیلومتری رومین غلامحسین کوهی دوچرخه سوار روستایی ناگهان از گروه صدر جدا شد.

دوچرخه سواران با تجربه تیم ملی ایران که بار ها در مسابقات بین المللی شرکت کرده اند، فرار ناگهانی کوهی را با خوشحالی تلقی کردند و همگی در این اندیشه بودند که او پس از چند کیلومتر تنها رکاب زدن خسته میشود و گروه صدر به او میرسد اما او در میان شکستی همگان تمام ۳۵ کیلومتر را به تنهایی رکاب زد و میان فریاد های پر شور اهالی

از وقایع جالب دور گذشته حادثه ای بود که يك دوچرخه سوار بوجود آورد.

او جزو شرکت کنندگان در مسابقه دور شمال بود، اما با يك دوچرخه کورسی و پوشیدن پیراهن تیم گیلان چند ساعت پیش از شروع مسابقات تهران حرکت کرد. در میان راه دوچرخه سواران به او رسیدند عین مهارت دوچرخه سوار گیلانی باعث يك تصادف شد. لذا مسئولان برگزار کننده مسابقه به او اعتراض کردند که چرا داخل گروه دوچرخه سواران شرکت کننده شده است.

به هر تقدیر او و دوچرخه اش را بالای کامیون فرستادند در مرحله بعد همان روز گذشته دوچرخه سوار گیلانی مسافت قبل از شروع مسابقه به تنهایی از قزوین به رشت حرکت کرد.

دوچرخه سواران وقتی به رشت رسیدند با نگاههای بی تفاوت مردم مواجه شدند و در عوض کسی آن طرف تر مرد دوچرخه سواری که خارج از مسابقه و به ساعت زودتر حرکت کرده بود روی

دوش مردم شهر از این سو به آن سو کشیده میشد و مردم به سختی قهرمان شهر خود را تشویق می کردند!! و حتی وقتی بلندگو قهرمان واقعی را معرفی کرد مردم باورشان نشد و فریاد اعتراض آنها به هوا بلند شد تا اینکه مسئولان مسابقه واقعیت را توضیح دادند و او که از میدان گریخته بود به چنگ مردم عصبانی نیفتاد.

دوچرخه سوار تهرانی در مجموع مراحل صاحب زمان بهتری شد و به مقام اول مسابقات دست یافت.

دوچرخه سواری که در دور های بزرگ و کوچک بدوچرخه سواران داده میشود پیراهن طلایی ارزش فراوانی دارد.

این پیراهن مخصوص پیشواز مسابقات است.

دوچرخه سواری که این پیراهن را به تن می کند نشانه اینست که از نظر زمان زودتر از دیگران مسافت مسابقه را پیموده است. در آغاز هر مرحله پیراهن طلایی را طی مراسمی به تن پیشواز مسابقات می کنند. پیراهن سبز مخصوص دوچرخه سواریست که از نظر امتیاز بر دیگران برتری دارد.

در هر مرحله به نقرات اول تا دهم مسابقه از ۲۰ تا يك امتیاز تعلق می گیرد و دوچرخه سواری که از نظر امتیاز وضع بهتری در جدول مسابقات دارد در آغاز مرحله پیراهن سبز را بتن می کند.

سال پیش برای اولین بار تلویزیون ملی ایران پیراهن سبز را در مسابقات دور شمال ایران به مسابقه گذاشت و از هفت مرحله در شش مرحله خسرو حقگشا صاحب این پیراهن شد و تنها در مرحله اول غلامحسین کوهی همراه با پیراهن طلایی آن را صاحب شد.

تلویزیون ملی ایران سومین دوره مسابقات دوچرخه سواری دورشمال ایران را بطور مشروح هر شب بمدت نیم ساعت پس از هر مرحله پخش کرد.

ممکن است در برنامه های تلویزیون ها تغییراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تفسیرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

## برنامه

### تلویزیون ملی ایران

برنامه اول - شبکه ۱ (همدان - اصفهان)

برنامه دوم مراکز استان

رشت تبریز بندرعباس کرمانشاه رضائیه آبادان شیراز

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران

رادیو F. M

از پنجشنبه ۱ مهر ماه تا چهارشنبه ۷ مهر ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه ۱ مهر ماه

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳ر۱۵
بهداشت	۱۳ر۱۶
افسونگر	۱۳ر۴۵
اختاپوس	۱۴ر۱۵
اخبار	۱۴ر۴۵

بخش دوم

بازی بازی	۱۸ر۰۴
-----------	-------

پنجشنبه ۳ مهر ماه

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳ر۱۵
کارگر	۱۳ر۱۶
پیتون پلیس قسمت ۲۷۹	۱۳ر۳۰
هالیوود و ستارگان	۱۴
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴ر۳۰
اخبار	۱۴ر۴۵

بخش دوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

بخش سوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

جمعه ۴ مهر ماه

کارگاه موسیقی	۱۳ر۳۴
کلیکشان	۱۴
رویداد های ایران و جهان	۱۴ر۵۰
فیلم سینمایی	۱۵ر۳۰
فوتبال	۱۷
وارته	۱۸
ستارگان	۱۸ر۳۰
رتکارنگ	۱۸ر۵۰
شما و تلویزیون	۱۹ر۳۰

قرعه کشی مسابقه کورس مجله تماشا و معرفی سالمندترین کورس ایران

موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر	۳۰
اخبار	۳۰ر۳۰
اختاپوس	۳۱ر۳۵
بالاخر از خطر	۳۲

نیکول شرحیت از مأموریت خطرناک گروه بالاخر از خطر که با جدیت در جستجوی اسامی جاسوسان دو جانبه و شناختن آنان هستند. این فیلم را با بازی پیتروبیوز - باردارا بین - مارتن لاندو - کرلمورس - به کارگردانی استوارت هاگمن می بینیم.

## برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)



پیتروبیوز

پنجشنبه ۳ مهر ماه

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳ر۱۵
کارگر	۱۳ر۱۶
پیتون پلیس قسمت ۲۷۹	۱۳ر۳۰
هالیوود و ستارگان	۱۴
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴ر۳۰
اخبار	۱۴ر۴۵

بخش دوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

بخش سوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

دوشنبه ۵ مهر ماه

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳ر۱۵
کارگر	۱۳ر۱۶
مجله پیتون	۱۳ر۳۰
قسمت ۲۸۰	۱۴
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴
خلبان ارست	۱۴ر۱۵
اخبار	۱۴ر۴۵

بخش دوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

بخش سوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

یکشنبه ۴ مهر ماه

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳ر۱۵

حفاظت و ایمنی ۱۳ر۱۶  
دختر شاه پریان ۱۳ر۳۰  
ادبیات جهان ۱۴  
وارته ۱۴ر۳۰  
اخبار ۱۴ر۴۵

بخش دوم

کارتون ۱۸ر۰۴  
اخبار ۱۸ر۳۰  
آفاق سه ۱۸ر۴۰  
موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر ۱۹ر۰۵  
روزها و روزنامه ها ۱۹ر۳۰  
مسابقه جایزه بزرگ ۳۰  
اخبار ۳۰ر۳۰  
داوری باشماست ۳۱ر۳۵  
مسابقه جایزه بزرگ ۳۱ر۴۰

دانش آموزان منتخب دبیرستانهای هدف شماره ۴ و سخن طی مسابقه پرشوری در رشته های معلمات عمومی و کلاسیک به مبارزه بر می خیزند.

وارته شش و هشت ۳۳ر۱۰  
ایران زمین ۳۳ر۳۵



دلارام کشمیری گوینده برنامه اول

دوشنبه ۵ مهر ماه

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳ر۱۵
کارگر	۱۳ر۱۶
مجله پیتون	۱۳ر۳۰
قسمت ۲۸۰	۱۴
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴
خلبان ارست	۱۴ر۱۵
اخبار	۱۴ر۴۵

بخش دوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

بخش سوم

کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمین ها	۱۸ر۴۰

شب زفاف، فیلمی است از مجموعه تفنگدار و نمایشگر کوش مکین برای حفظ زندگی دختر و پسری که قصد ازدواج دارند. جوزف لوییز این فیلم را کارگردانی کرده.

۲۲ هفت شهر عشق  
۲۲:۳۰ سازمان اس

سه‌شنبه ۶ مهر ماه

بخش اول

۱۳ آهنگهای روز  
۱۳:۱۵ شروع برنامه  
۱۳:۱۶ کانون خانواده  
۱۳:۴۵ فیلم سرزمین کیتلورث  
۱۴:۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۷:۵۰ آموزش کودکان روستایی  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۰ آموزش روستایی  
۱۹:۲۵ جادوی علم  
۱۹:۵۲ تام سایر  
از دست رفته و باز یافته .  
نام و دوست دخترش در بیک نیک مدرسه کم می‌شوند ، و بطرف غاری میروند که جو سرخ‌پوست گنجینه‌های خود را در آن پنهان کرده ، نام که از یافتن اسرار جو خوشحال است قصد خیر کردن دیگران را دارد ولی راه خروجی غار را کم می‌کنند و ...  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۲۵ سرکار استوار  
۲۲:۱۵ شکوه شاهنشاهی ایران  
۲۲:۴۵ فیلم گرفتار

چهارشنبه ۷ مهر ماه

بخش اول

۱۳ آهنگهای روز  
۱۳:۱۵ شروع برنامه  
۱۳:۱۶ فیلم بیگ‌مک  
۱۳:۳۰ محله پیتون  
قسمت ۲۸۱  
۱۴ جولیا  
۱۴:۳۰ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴:۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۸:۰۴ آموزش زنان روستایی

۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۰ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹:۱۰ گیدئون

بت خیالی ، کارگردان جان گی‌لینگ با شرکت جان گریسون - الکساندر ایون - یک زندانی خطرناک که زتش را مسببقتاری خود ، بدست پلیس میداند با فرار از زندان و تهدید زن مشکل بزرگی را برای گیدئون بوجود می‌آورد ، باید دید فرمان این مجموعه چه راهی برای دستگیری این زندانی انتخاب می‌کند .

۲۰ ماینه هما  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۲۵ خانه قهر خانم  
۲۲ سال کورش  
۲۲:۳۰ روزهای زندگی  
قسمت های ۲۸۰ - ۲۸۱

## برنامه دوم

پنجشنبه ۱ مهر ماه

۱۹:۳۰ شروع برنامه  
۱۹:۳۴ نمایش و تعلیم کاراته  
دو تن از قهرمانان کاراته ایران طی نمایشی جالب علاقمندان را با این ورزش آشنا می‌کنند .

۲۰ پلیس نیویورک  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ جولیا

کوری پسر جولیا که از تنهایی مادوش نگران است تریبی می‌دهد که مادر با مامور تعمیر تلویزیون آشنا شود و ... دایان کارول بازیگر نقش جولیا و هال کتر کارگردان فیلم است .

۲۱:۴۰ باباگوریو قسمت دوم  
قسمت دوم

گوریو در جوانی به تجارت غله مشغول بود ، و ثروت هنگفتی بدست آورده که برای شهرت دخترانش آن را بیاد داد ، تا زندگی اشرافی در کنار شوهران خود داشته باشند اما ...

۲۲:۳۰ شکوه شاهنشاهی

جمعه ۲ مهر ماه

۱۹:۳۰ شروع برنامه  
۱۹:۳۴ واریته تام جوئر  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ شبهای تهران  
رئیس و آواز گروه هنرمند فنلاندی ، اجرای رقص آتش ، شمشیربازی یابکویی هنرمندان اسپانیولی ، رقص عربی ، و بسیاری برنامه‌های تفریحی در شبهای تهران .

۲۰ واریته  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ گلینیس

دوقلو ، نام داستانی است که این هفته از مجموعه‌ی گلینیس می‌بینیم ، حادثه بسیار شیرین و دیدنی است چون گلینیس فرمان داستان با زورنگی یک زن زندان که شباهت بسیار با او دارد مواجه شده و بایست راه‌حلی برای رهایی از زندان بیابد .

۲۱:۴۰ فیلم ویژه

مردان جسور

زندگی مردان جسوری که با شجاعت خطرناکترین مشاغل جهان را بعهده دارند ، و در طی فیلم ویژه بنظر میرسد .

۲۲:۳۰ موسیقی اصیل ایرانی

سه‌شنبه ۶ مهر ماه

۱۹:۳۰ شروع برنامه  
۱۹:۳۴ موسیقی ایرانی  
۲۰ جون آلیسون



جون آلیسون

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۱۵ تگهای بگلشته

شاید برای بسیاری جالب باشد که از چگونه بوده شدن فرزند چارلز لیندنبرگ بزرگترین هواپیمایورد آمریکا ، هيجان‌موسیقی جاز در سال ۱۹۲۱ رقص آپاچی ، ساختن ربه مصنوعی و استفاده از آن و بسیاری دیگر از وقایع گذشته آگاهی یابند . فیلم‌تگهای بگلشته گویای این حوادث است .

۲۱:۳۰ کاوش  
۲۱:۴۵ مدافهان  
۲۲:۳۰ ایران زمین

چهارشنبه ۷ مهر ماه

۱۹:۳۰ شروع برنامه  
۱۹:۳۴ رازقا  
بی پشتیبانان ، فیلمی است از زندگی

ولید مثل و گلوان‌گورن دراتکستان و خطری که با توسعه شکار در این سرزمین آنان را تهدید به نیستی می‌کند .

اسناتلی ژوزف کارگردان فیلم است .

۲۰ جنگ بزرگ

بازدید از جبهه غرب در سال ۱۹۱۷

در بحیثیه جنگ جهانی اول .

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۱۵ موسیقی اصیل ایرانی

۲۱:۴۰ روهاوند

۲۲:۳۰ دانش

التری امی و موارد استفاده رادیو

اپروتوپها در پزشکی کشاورزی و صنعت .

رادیو اپروتوپها موادی هستند که خاصیت رادیو آکتیویته بطور مصنوعی در آنان ایجاد شده و با میل بشر به هزاندازه و نوع ساخته می‌شود و بهره‌برداری از آن در پزشکی ، کشاورزی ، صنعت بمعنی استفاده از انرژی امی است که در برنامه دانش با کاربرد آن آشنا می‌شویم .

## مرکز بندر عباس

۱۹:۳۰ دور دنیا  
۲۰ تاتر  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ عشق روی پشت بام  
۲۱:۴۵ هفت‌شهر عشق  
۲۲:۱۵ سازمان اس

۱۸ نوباوگان  
۱۸:۳۰ واریته شش و هشت



سه‌شنبه ۶ مهر ماه

۱۷ آموزش روستایی  
۱۸:۳۰ مسابقه نقاشی کودکان  
۱۹ آفاخره  
۱۹:۳۰ جادوی علم  
۲۰ علیا  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ سرکار استوار  
۲۲ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۷ مهر ماه

۱۷:۳۰ آموزش زنان روستایی  
۱۸ کارتون  
۱۸:۳۰ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹ واریته  
۱۹:۳۰ گزارش استرنج  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ شکوه شاهنشاهی ایران  
۲۱:۳۰ خانه قهر خانم  
۲۲ پیتون پلیس

پنجشنبه ۱ مهر ماه

۱۷:۳۴ بازی بازی  
۱۸ نوباوگان  
۱۸:۳۰ باگربانی  
۱۹ زنگوله‌ها  
۱۹:۳۰ راه آهن  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ موسیقی ایرانی  
۲۱:۴۵ فیلم هفته

جمعه ۲ مهر ماه

۱۱:۳۴ کارگاه موسیقی  
۱۲ فیلم کیهکشان  
۱۳ رویداد های هفته  
۱۳:۳۰ موسیقی شاد ایرانی  
۱۴ داش‌بالکی



۱۷:۳۰ کارتون

شنبه ۳ مهر ماه

۱۷:۳۰ کارتون  
۱۸ سرزمینها  
۱۸:۳۰ بهداشت  
۱۹ روح کابیتان گزگ  
۱۹:۳۰ مجله نگاه  
۲۰ دنیای يك زن  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱:۱۵ میلیاردر  
۲۱:۳۰ چهره ایران ( امواج روشن)  
۲۲ پیتون پلیس

یکشنبه ۴ مهر ماه

۱۷:۳۰ کارتون

دوشنبه ۵ مهر ماه

۱۷:۳۰ کارتون  
۱۸ تونس  
۱۸:۳۰ موسیقی شاد ایرانی  
۱۹ دانش



# مرکز آبادان

## پنجشنبه ۱ مهر ماه

۱۷ر۴۵	قرائت قرآن
۱۸ر۰۴	بازی بازی
۱۸ر۴۰	کارتون باگربانی
۱۹ر۰۵	زنگوله‌ها
۱۹ر۴۵	آلفرد هیچکاک
مورن لوبد با بازی هنرمندانه ویلیام مارشال داستان از آلفرد هیچکاک را بنام شبیه جادو کارگردانی کرده ، سراسر فیلم لبریز از هیجان یافتن اسرار یک شیفته جادویی است که چندین نفر را به کشتن می‌داند .	
۳۰ر۳۰	اخبار
۳۱ر۳۵	موسیقی ایرانی
۳۲	فیلم سینمایی
۳۳ر۱۰	التهاب

## شنبه ۳ مهر ماه



فرهنگ شریف

۱۹ر۳۰	دانش
۲۰	دور دنیا

۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۱ر۳۰	موسیقی تلویزیون خلیج فارس
۲۲	هفت شهر عشق
۲۳ر۳۰	سازمان اس

## چهارشنبه ۷ مهر ماه

۱۷ر۴۵	قرائت قرآن
۱۸ر۰۴	آموزش زنان روستایی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۱	همسایگان
۱۹ر۱۰	گیدئون
۲۰	مسابقه هما
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان خوزستان
۲۱ر۳۵	خانه قهر خانم
۲۲	سال کورش
۲۳ر۳۰	پیتون پلیس
۲۳ر۳۰	موسیقی تلویزیون خلیج فارس

« مرکز دوباره چالز گرین ... کارگردان جان جیلینگ ... بازیگران پیت وینگارد - ژوئل فابیان ... ماموریت اعضای فعال سازمان اس ... دستگیری افراد مسلحی است که قصد خرابکاری در کشور و از میان بردن افراد با نفوذ آنها دارند . »



امیر فضل‌الله و عبدالعلی‌همایون در سرکار استوار

## یکشنبه ۸ مهر ماه

۱۷ر۴۵	قرائت قرآن
۱۸ر۰۴	کارتون
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۰	همسایگان
۱۹ر۰۵	موسیقی ایرانی
۱۹ر۳۰	روزها و روزنامه‌ها
۲۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۱ر۳۵	داوری با شمع‌ت
۲۳ر۳۰	فیلم سینمایی



کارگاه موسیقی

## ۱۴ کیهکشان

درنده‌هی‌جو ، زن اسب ماندنی است که دشمنان بسیاری دارد ، در حالیکه بی‌آزار و مهربان است . پی ، ویل و دکتر اسمیت طی حوادثی با درنده پی‌جو و دشمنش آشنا می‌شوند و آن‌قدر او را به دوستی یکدیگر تشویق می‌کنند . این فیلم را دان ریچاردسون کارگردانی کرده .

## دوشنبه ۵ مهر ماه

۱۷ر۴۵	قرائت قرآن
۱۸ر۰۴	کارتون
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۱	همسایگان

۱۴ر۵۰	رویداد های ایران و جهان
۱۵ر۳۰	فیلم سینمایی
۱۷	فوتبال
۱۸	وارپنه
۱۸ر۳۰	ستارگان



# مرکز تبریز

## پنجشنبه ۱ مهر ماه

۲۱ر۳۰ رازینا  
۲۲ داش بالکی

۱۶ر۳۰	کارتون
۱۷	سرزمین عجایب
۱۸	دامی و پسر
۱۸ر۳۰	وارپنه
۱۸ر۴۵	اخبار استان
۱۹	زنگوله‌ها
۱۹ر۳۰	پلیس نیویورک
۲۰	اختاپوس
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	داستانهای جاوید ادب ایران
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۳ر۳۰	فیلم سینمایی



خانم اردلان گوینده تلویزیون تبریز

## جمعه ۲ مهر ماه

۹	اعلام برنامه + موسیقی نوجوانان
۹ر۳۰	ویرجینیای
۱۱	موسیقی شاد ایرانی
۱۱ر۳۰	پایان بخش اول

## بخش دوم

۱۵	اعلام برنامه + دختر شاه پریان
۱۵ر۳۰	فوتبال
۱۷	موسیقی ایرانی
۱۷ر۳۰	اتراف
۱۸ر۳۰	رویداد های ایران و جهان
۱۹	راهبه پرند
۱۹ر۳۰	جاد
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	خانه قهر خانم
۲۱	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	خانه قهر خانم

## شنبه ۳ مهر ماه

۱۷	کارتون
۱۷ر۳۰	بازی بازی
۱۸	جادوی علم
۱۸ر۳۰	وارپنه
۱۸ر۴۵	اخبار استان
۱۹	حقیقت
۱۹ر۳۰	غرب وحشی
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	چهره ایران
۲۱ر۳۰	محله پیتون
۲۳ر۳۰	موسیقی ایرانی

## یکشنبه ۴ مهر ماه

۱۷	اعلام برنامه + کارتون باگربانی
۱۷ر۳۰	آفاخره
۱۸	آنچه شما خواسته‌اید
۱۸ر۳۰	کاوش
۱۸ر۴۵	اخبار استان
۱۹	نغمه‌ها
۱۹ر۳۰	هاوایی
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی

## دوشنبه ۵ مهر ماه

۱۷	اعلام برنامه + کارتون و آموزش کودکان روستایی
۱۸	جولیا
۱۸ر۳۰	وارپنه
۱۸ر۴۵	اخبار استان
۱۹	بیترار
۲۰	ایران زمین
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	محله پیتون
۲۲	سرکار استوار

## سه‌شنبه ۶ مهر ماه

۱۷	اعلام برنامه + آموزش روستایی
۱۸	داستان سفر
۱۸ر۳۰	نگاهی به گذشته

# مرکز دشت



## پنجشنبه ۱ مهر ماه

۱۸ر۱۵	بازی بازی
۱۸ر۴۵	باگربانی
۱۹	زنگوله‌ها
۱۹ر۳۰	راه آهن
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱ر۱۵	موسیقی ایرانی
۲۱ر۴۵	فیلم سینمایی هفته

## جمعه ۲ مهر ماه

۱۴	کارگاه موسیقی کودک
۱۴ر۳۰	کیهکشان
۱۵ر۳۰	فیلم سینمایی
۱۷	فوتبال
۱۸ر۳۰	رویدادها
۱۹	از دیدگاه شما ( محلی )
۱۹ر۳۰	ستارگان
۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و گیلان

## شنبه ۳ مهر ماه

۱۸ر۱۵	کارتون
۱۸ر۳۰	سرزمینها
۱۹	روح کایتان گروک
۱۹ر۳۰	مجله نگاه
۲۰	دنیای یک زن
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و گیلان

## یکشنبه ۴ مهر ماه

۲۱ر۱۵	میلیاردر
۲۱ر۳۰	چهره‌ی ایران
۲۲	پیتون پلیس
۲۳	موسیقی فرهنگ و هنر

گوژپشت نتردام



۲۰ گوژپشت نتردام  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
 ۲۱٫۱۵ روکامبول  
 ۲۱٫۳۰ فیلم در نبرد زندگی  
 ۲۲ رنگارنگ

دوشنبه ۵ مهر ماه

۱۸٫۱۵ کارتون  
 ۱۸٫۳۰ تونس  
 ۱۹ موسیقی شاد ایرانی  
 ۱۹٫۳۰ دانش  
 ۲۰ دور دنیا

۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
 ۲۱٫۱۵ عشق روی پشت بام  
 ۲۲ سازمان اس

سه‌شنبه ۶ مهر ماه

۱۷٫۳۰ آموزش روستایی  
 ۱۸٫۳۰ آموزش زنان روستایی  
 ۱۹ آموزش روستایی ( محلی )  
 ۱۹٫۳۰ جادوی علم  
 ۲۰ تام سایر  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
 ۲۱٫۱۵ سرکار استوار

مرکز شیراز

پنجشنبه ۱ مهر ماه

۱۸٫۰۴ کودکان  
 ۱۸٫۳۰ اخبار  
 ۱۸٫۴۰ کارتون باگربانی  
 ۱۹٫۰۵ زنگوله‌ها  
 ۱۹٫۳۰ آلفرد هیچکاک  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱٫۲۵ موسیقی ایرانی  
 ۲۲ فیلم سینمایی

۱۸٫۴۰ سرزمین‌ها  
 ۱۹٫۰۵ روح کاپیتان گرگ



دوشنبه ۵ مهر ماه

۱۸ شروع برنامه  
 ۱۸٫۰۴ کارتون  
 ۱۸٫۳۰ اخبار  
 ۱۸٫۴۰ تونس  
 ۱۹٫۱۰ موسیقی شاد ایرانی



چهارشنبه ۷ مهر ماه

۱۸ شروع برنامه  
 ۱۸٫۰۴ آموزش زنان روستایی  
 ۱۸٫۴۰ آنچه شما خواهید

پایان‌بخش یک دختر کوچک که با مهارت معادل خود را حفظ می‌کند، شکار اختاپوس یرناب‌بومه رنگه، و سفر خیالی نخستین مسافر فضایی در عصر فضا. از قسمت‌های جالب فیلم آنچه شما خواهید

۱۹٫۱۰ گیدئون  
 ۲۰ مابته‌ها  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و استان فارس  
 ۲۱٫۲۵ خانه قمرخانم  
 ۲۲ سال کورش  
 ۲۲٫۳۰ بیتون پلیس

سه‌شنبه ۶ مهر ماه

۱۷٫۴۶ شروع برنامه



بازیگران خانه قمرخانم

جمعه ۴ مهر ماه

۱۳ زمین و شگفتیهای زندگی  
 ۱۳٫۳۴ کارگاه موسیقی و کارتون  
 ۱۴ کهنکشان  
 ۱۴٫۵۰ رویداد های ایران و جهان  
 ۱۵٫۳۰ فیلم سینمایی  
 ۱۷ فوتبال  
 ۱۸٫۳۰ ستارگان

بیر در ظهر کارگردان آلبرین گانز .  
 یا شرکت استیفن ملتانالی .  
 دن‌آرکیدیو که خود را مرد مجردی به  
 مکارانش معرفی کرده ، طی حادثه‌ای زنی  
 را بقتل میرساند و ماجرای او بوجود می‌آورد که  
 در طی فیلم ( بیر در ظهر ) می‌بینیم .

یکشنبه ۸ مهر ماه

۱۸ شروع برنامه  
 ۱۸٫۰۴ کارتون  
 ۱۸٫۳۰ اخبار  
 ۱۸٫۴۰ آقاخبره  
 ۱۹٫۰۵ موسیقی ایرانی  
 ۱۹٫۳۰ روزها و روزنامه‌ها  
 ۲۰ مسابقه جایزه بزرگ ( محلی )  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و استان فارس  
 ۲۱٫۲۵ داورى باشماست  
 ۲۲٫۳۰ دختر شاه یربان  
 ۲۳ ایران زمین

شنبه ۳ مهر ماه

۱۸٫۰۴ کارتون  
 ۱۸٫۳۰ اخبار



مرکز رضاییه

۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضاییه  
 ۲۱٫۱۵ عشق روی پشت بام  
 ۲۱٫۴۵ هفت شهر عشق  
 ۲۲٫۱۵ سازمان اس

۲۲ مجله شما و تلویزیون محلی  
 ۲۲٫۳۰ روزهای زندگی

یکشنبه ۸ مهر ماه

۱۸ کارتون  
 ۱۸٫۳۰ اخبار  
 ۱۸٫۴۵ آقاخبره  
 ۱۹ وارینه شش و هشت  
 ۱۹٫۳۰ ایران زمین  
 ۲۰ گوژپشت نتردام  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضاییه  
 ۲۱٫۱۵ روکامبول  
 ۲۱٫۳۰ مسابقه جایزه بزرگ ( محلی )  
 ۲۲ موسیقی ایرانی  
 ۲۲٫۳۰ روزها و روزنامه‌ها



اختاپوس  
 ۲۱٫۱۵  
 اعتراف  
 ۲۱٫۴۵

پنجشنبه ۱ مهر ماه

۱۸ بازی بازی  
 ۱۸٫۳۰ اخبار  
 ۱۸٫۴۵ باگربانی  
 ۱۹ زنگوله‌ها  
 ۱۹٫۳۰ راه آهن  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضاییه  
 ۲۱٫۱۵ موسیقی ایرانی  
 ۲۱٫۴۵ فیلم سینمایی

جمعه ۴ مهر ماه

۱۳٫۳۰ کارگاه موسیقی  
 ۱۴ کهنکشان  
 ۱۵ رویداد ها  
 ۱۵٫۳۰ فیلم سینمایی  
 ۱۷ فوتبال  
 ۱۸٫۳۰ وارینه  
 ۱۸٫۴۵ آذیر  
 ۱۹ از هم‌رنگ ( تولید محلی )  
 ۱۹٫۳۰ ستارگان  
 ۲۰ موسیقی محلی  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضاییه

شنبه ۳ مهر ماه

۱۸ کارتون  
 ۱۸٫۳۰ اخبار  
 ۱۸٫۴۵ سرزمین‌ها  
 ۱۹ روح کاپیتان گرگ  
 ۱۹٫۳۰ مجله نگاه  
 ۲۰ دنیای یک زن  
 ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضاییه  
 ۲۱٫۱۵ میلیاردر  
 ۲۱٫۳۰ چهره ایران



مرکز کرمانشاه

۱۸ مسابقه زنگ تفریح ( محلی )  
 ۱۸٫۳۰ ستارگان  
 ۱۹ روهاید  
 ۲۰ موسیقی کلاسیک  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱ سرکار استوار  
 ۲۱٫۴۵ ترانه‌ها  
 ۲۲ ایران زمین  
 ۲۲٫۳۰ دکتر بن کیسی

۱۹٫۳۰ سرکار استوار  
 ۲۰ روح کاپیتان گرگ  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱ موسیقی ایرانی  
 ۲۱٫۳۰ ادبیات جهان  
 ۲۲ فیلم سینمایی

دوشنبه ۵ مهر ماه

۱۷٫۳۰ کیمیا  
 ۱۸ جادوی علم  
 ۱۸٫۳۰ رنگارنگ  
 ۱۹ نسل جدید  
 ۲۰ نقشه‌ها  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱ محله بیتون  
 ۲۲ تلویزیون و تماشاگران ( محلی )  
 ۲۲٫۳۰ آخرین مهلت

۲۱٫۳۰ ترانه‌ها  
 ۲۱٫۴۰ بولتن هفت ( محلی )  
 ۲۲ اختاپوس  
 ۲۲٫۳۰ فیلم جاد

شنبه ۳ مهر ماه

۱۷٫۳۰ موسیقی و کودک  
 ۱۸ آقاخبره  
 ۱۸٫۳۰ دانش  
 ۱۹ غرب وحشی  
 ۲۰ موسیقی محلی  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱ محله بیتون  
 ۲۲ چهره ایران  
 ۲۲٫۳۰ فیلم انتخابی هفته

پنجشنبه ۱ مهر ماه

۱۷٫۳۰ مضحك قلبي  
 ۱۷٫۴۵ سرزمین عجایب  
 ۱۸٫۳۰ فیلم ماجرا  
 ۱۹ رانده شده  
 ۲۰ موسیقی ایرانی  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱ آنچه شما خواهید  
 ۲۱٫۳۰ هفت شهر عشق  
 ۲۲ فیلم سینمایی

جمعه ۴ مهر ماه

۱۵٫۳۰ بازی بازی  
 ۱۶ فیلم سینمایی  
 ۱۷٫۳۰ رازبقا  
 ۱۸ آقای نواک  
 ۱۸٫۵۰ ترانه‌ها  
 ۱۹ دختر شاه یربان  
 ۱۹٫۳۰ رویداد های هفته  
 ۲۰ موسیقی ایرانی  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱ جون آیسون

یکشنبه ۸ مهر ماه

۱۷٫۳۰ مضحك قلبي  
 ۱۷٫۴۵ کهنکشان  
 ۱۸٫۳۰ روستائیان ( محلی )  
 ۱۸٫۳۰ چکار کم

چهارشنبه ۷ مهر ماه

۱۷٫۳۰ تونس  
 ۱۸ سرزمین‌ها  
 ۱۸٫۳۰ روستائیان ( محلی )  
 ۱۹٫۳۰ جولیا  
 ۲۰ موسیقی ایرانی  
 ۲۰٫۳۰ اخبار  
 ۲۱ محله بیتون  
 ۲۲ پلیس و مردم ( محلی )  
 ۲۲٫۱۵ مسابقات ورزشی

# فرستنده رادیوئی F. M.

## پنجشنبه ۱ مهر ماه

- ۲۰ ارکستر های بزرگ جهان
- جانن هوارد
- ۲۰:۳۰ موسیقی جاز
- ماکس پروش
- ۲۱ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم :
- برنامه شماره ( ۱۰۴ )
- آواز شهیدی - (ریات ترلوپوشری)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- بلوخ
- کنسرتو ویلن
- پاکالینی
- کنسرتو ویلن

## جمعه ۲ مهر ماه

- ۱۴ موسیقی سبک
- ۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
- ۱۷ آهنگهای انتخابی
- ۱۷:۳۰ موسیقی فولکلوریک کامبوج
- ۱۸ موسیقی جاز
- جری مولیکان
- ۱۸:۳۰ موسیقی فیلم
- چنگ و صلح
- ۱۹ ترانه های ایرانی
- ( کنسرتو مهدیه )
- ۱۹:۳۰ موسیقی رقص
- ۲۰:۳۰ سازتها
- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- آندره کاستلانز
- ۲۱:۳۰ کنسرت خوانندگان خارجی
- فمینیس
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم :
- برنامه شماره ( ۱۱۵ )
- آواز سیاوش ایوبط و شور
- ۲۲:۳۰ ایرا ( موسیقی آوازی )
- فرانتس لهار
- بیوه خوشحال

## یکشنبه ۴ مهر ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- هلنوت زاخاریاس
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم :
- برنامه شماره ( ۱۱۶ )
- آواز وفالی ( گوشه‌مانی در ترکیه )
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- شربلی
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- راخمانینف
- کنسرتوی پیانو
- شماره ۲ در رمینور اپوس ۲۰
- دندی
- سولیت
- سن-سان
- سیتت

## دوشنبه ۵ مهر ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- دزد جووین
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- چک مک‌داف
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم :
- برنامه شماره ( ۱۲۸ )
- آواز خوانساری (سه‌گانه و ضربی)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- سویه
- لایت کلاواری
- پتهوون
- سنفونی شماره ۵ در دو مینور
- دوازده
- کنسرتوی ویلن

## سه‌شنبه ۶ مهر ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- وی کانیف
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم :
- برنامه شماره ( ۱۲۸ )
- آواز کلیپاکتی ( شور )
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- برامس
- سنفونی شماره ۲ در رماژور
- اپوس ۷۲
- کنسرتوی ویلن در رماژور اپوس ۷۷



دندی

## چهارشنبه ۷ مهر ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- کاراولی
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- آلبرت کینک
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- سارگستر برنامه سوم :
- برنامه شماره ( ۱۰۶ )
- آواز توامن ( سه‌گانه و مخالف )
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- پتهوون
- سنفونی شماره ۷ در لامازور
- اپوس ۹۲
- کرجی
- سنفونی شماره ۲
- این
- کنسرتوی پیانو

## شنبه ۳ مهر ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- برت کیمپرت
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- تریدی سدار والتن
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم :
- برنامه شماره ( ۱۲۱ )
- آواز ایرج بیات ترک
- ۲۲:۳۰ ایرا ( موسیقی آوازی )
- دودریگوز
- کنسرتو برای گیتار
- سیبلیوس
- سنفونی شماره ۱



باتالینی



سن-سان

سن-سان  
- کنسرتو ویلن  
۲۴ موسیقی رقص

شاهکار صادق هدایت بر پرده سینما جان گرفت

## نمایش فیلم بزرگ دانش آکل

در سینما مازستیک هنوز ادامه دارد

خیابان شاه تلفن ۶۶۸۴۶۱

از شماره آینده :

## انسان ، جنایت و احتمال

یک پاورقی جدید که نظیر آنرا هرگز نخوانده‌اید .

یک رمان - رپرتاژ از : نادر ابراهیمی

## انسان ، جنایت و احتمال

یک رمان ، یک رپرتاژ ،

بنیان‌گذار شیوه‌ای جدید در داستان‌نویسی فارسی .

THE N.I.T.V  
CHAMNER  
ORCHESTRA CONDUCTED.  
BY FARHAD MESHKAT  
Works By : VIVALDY  
PAISIEL LO. MOZART

Soloists :

Novin Afronz : Piano  
George Martirozian : Violin  
Bojidar Anastassov : Violin

کنسرت  
ارکستر مجلسی  
تلویزیون ملی ایران  
بر رهبری  
فرهاد مشکوة  
آثاری از :  
ویوالدی با یز بلو  
موتسارت  
سولیت ها :  
نوین افروز (پیانو)  
ژرژ مارتیروسیان (ویلن)  
بوژیدار آناستاسوف (ویلن)  
Ferdowsi Hall  
University of Tehran - Sep. 26  
تالار فردوسی  
دانشگاه تهران ۴ مهر ۱۳۵۰

# تلویزیون آموزشی

پنجشنبه	۱۵ بخوانیم و بنویسیم ۱۵:۰۰ مقاله انگلیسی ۱۵:۳۰ طبی ۱ و ۲ ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ۱ و ۲ ۱۶:۴۵ فیزیک ۱ و ۲ ۱۷:۰۵ شیمی ۱ و ۲ ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ روش تدوین و ریاضی دبستانی ۱۵:۰۰ گوناگون ۱۵:۳۰ طبی ششم ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ششم ۱۶:۴۵ فیزیک ششم ۱۷:۰۰ شیمی ششم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	
یکشنبه	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ نوسودان ۱۵:۰۰ مقاله فرانسه ۱۵:۳۰ طبی سوم ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ۴ ۱۶:۴۵ فیزیک سوم ۱۷:۰۵ شیمی سوم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۸ ترانه ها و چشم اندازها ۸:۳۰ سلام شانشاهی ( سرود فرهنگ - اشعار حماسی ) ۸:۴۵ کودکان ۹:۳۰ برنامه هنری ۱۰:۳۰ مسابقه اطلاعات عمومی ۱۱ برنامه هنری ۱۲ فیلم سینمایی	
دوشنبه	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ گرامر انگلیسی ۱۵:۰۰ مسابقه طبی ۱۵:۳۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی پنجم ۱۶:۴۵ فیزیک پنجم ۱۷:۰۵ شیمی چهارم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ روش تفریح دبستانی ۱۵:۰۰ گرامر انگلیسی ۱۵:۳۰ مسابقه طبی ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی پنجم ۱۶:۴۵ فیزیک پنجم ۱۷:۰۵ شیمی چهارم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	
سه شنبه	۱۵ بخوانیم و بنویسیم ۱۵:۰۰ مقاله انگلیسی ۱۵:۳۰ طبی پنجم ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ۱ و ۲ ۱۶:۴۵ فیزیک ۱ و ۲ ۱۷:۰۵ شیمی ۱ و ۲ ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ نوسودان ۱۵:۰۰ مقاله فرانسه ۱۵:۳۰ طبی سوم ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ۴ ۱۶:۴۵ فیزیک سوم ۱۷:۰۵ شیمی سوم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ گرامر انگلیسی ۱۵:۰۰ مسابقه طبی ۱۵:۳۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی پنجم ۱۶:۴۵ فیزیک پنجم ۱۷:۰۵ شیمی چهارم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی
چهارشنبه	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ روش تدوین و ریاضی دبستانی ۱۵:۰۰ گوناگون ۱۵:۳۰ طبی ششم ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ششم ۱۶:۴۵ فیزیک ششم ۱۷:۰۰ شیمی ششم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۸ ترانه ها و چشم اندازها ۸:۳۰ سلام شانشاهی ( سرود فرهنگ - اشعار حماسی ) ۸:۴۵ کودکان ۹:۳۰ برنامه هنری ۱۰:۳۰ مسابقه اطلاعات عمومی ۱۱ برنامه هنری ۱۲ فیلم سینمایی	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ گرامر انگلیسی ۱۵:۰۰ مسابقه طبی ۱۵:۳۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی پنجم ۱۶:۴۵ فیزیک پنجم ۱۷:۰۵ شیمی چهارم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی
پنجشنبه	۱۵ بخوانیم و بنویسیم ۱۵:۰۰ مقاله انگلیسی ۱۵:۳۰ طبی ۱ و ۲ ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ۱ و ۲ ۱۶:۴۵ فیزیک ۱ و ۲ ۱۷:۰۵ شیمی ۱ و ۲ ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۱۴ ترانه ها و چشم اندازها ۱۴:۲۵ سلام شانشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ نوسودان ۱۵:۰۰ مقاله فرانسه ۱۵:۳۰ طبی سوم ۱۵:۵۰ رنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ۴ ۱۶:۴۵ فیزیک سوم ۱۷:۰۵ شیمی سوم ۱۷:۳۰ رنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۸ ترانه ها و چشم اندازها ۸:۳۰ سلام شانشاهی ( سرود فرهنگ - اشعار حماسی ) ۸:۴۵ کودکان ۹:۳۰ برنامه هنری ۱۰:۳۰ مسابقه اطلاعات عمومی ۱۱ برنامه هنری ۱۲ فیلم سینمایی

# AFTV تلویزیون آمریکا

به تقاضای خوانندگان ، برنامه تلویزیون آمریکا به زبان انگلیسی چاپ میشود تا شناختن برنامه ها با خواندن نام اصلی برای علاقمندان آسان شود .

<b>THURSDAY</b>	2030 Ironside 2130 Bewitched (L) 2155 C.B.B. 2200 Big Picture 2230 Tonight Show	0800 Animal World 0830 Melvins Kiddie Circus 1030 Childrens Theater 1130 Daniel Boone 1230 Matinee Theater "Fair Wind to Java" 1400 CBS Golf Classic 1500 Game Of The Week 1730 Room 222 1800 News 1815 C.B.B. 1820 Music Fill 1830 Don Knotts 1930 Dean Martin 2030 Bold Ones 2130 Dragnet 2155 C.B.B. 2200 Movie: Wild River	<b>SUNDAY</b>	0800 Animal World 0830 Melvin's Kiddie Circus 1030 Children Theater 1130 Daniel Boone 1230 Movie: "Blondie Beware (L) 1400 Sign-Off 1700 Green Acres 1730 Mayberry RFD 1800 News 1815 C.B.B. 1820 Music Fill 1830 Beverly Hillbillies (L) 1900 Family Affair 1930 Andy Williams 2030 Marcus Welby 2130 Richard Diamond (L) 2155 C.B.B. 2200 Movie: "Flesh & Blood"	
<b>FRIDAY</b>	FRIDAY 24th 1330 This Is The Life 1400 Christophers 1415 Sacred Heart 1430 Pro Bowlers 1600 Hawaii Calls 1630 Bill Anderson 1700 Roller Games 1800 News 1815 C.B.B. 1820 Music Fill 1830 Pure Goldie 1930 Ed Sullivan 2030 Bonanza 2130 The Detectives 2200 Desilu Playhouse 2300 Sherlock Holmes	<b>MONDAY</b>	1700 Beverly Millbillies (L) 1730 Family Affair 1800 News 1815 C.B.B. 1820 Music Fill 1830 My Three Sons 1900 Doris Day 1930 Barbara McNair 2030 Burke's Law 2130 Red Skelton 2155 C.B.B. 2200 Info Sp. 2230 Boxing	<b>TUESDAY</b>	1700 My Three Sons 1730 Doris Day 1800 News 1815 C.B.B. 1820 Music Fill
<b>SATURDAY</b>	1700 Childrens Theater 1800 News 1815 C.B.B. 1820 Music Fill 1830 Green Acres 1900 Mayberry RFD 1930 Flip Wilson	<b>WEDNESDAY</b>	1730 Bill Cosby 1815 C.B.B. 1800 News 1820 Music Fill 1830 Glen Campbell 1930 Laugh-In 2030 Room 222 2100 Nitecap Theater 1. The Amazing Doctor 2. Fair Wind to Java		

# راديو تهران

<b>پنجشنبه ۱ مهر ماه</b>	<b>شنبه ۳ مهر ماه</b>	<b>دوشنبه ۵ مهر ماه</b>
<b>بخش اول</b>	<b>بخش اول</b>	<b>بخش اول</b>
۶ موسیقی سبک ۸:۳۰ برنامه انگلیسی ۹:۳۰ برنامه فرانسه ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۲:۴۵ سازتها	۶ موسیقی سبک ۸:۳۰ برنامه انگلیسی ۹:۳۰ برنامه فرانسه ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۲:۴۵ سازتها	۶ موسیقی سبک ۸:۳۰ برنامه انگلیسی ۹:۳۰ برنامه فرانسه ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۲:۴۵ سازتها
<b>بخش دوم</b>	<b>بخش دوم</b>	<b>بخش دوم</b>
۱۷ موسیقی فیلم ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان ۱۸ تدریس زبان فرانسه ۱۸:۱۵ ساز های غربی ۱۸:۳۰ موسیقی جاز ۱۹ سیری در تمدن و فرهنگ ایران ۱۹:۳۰ موسیقی ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰:۳۰ موسیقی ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۷ موسیقی فیلم ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان ۱۸ تدریس زبان فرانسه ۱۸:۱۵ ساز های غربی ۱۸:۳۰ موسیقی جاز ۱۹ سیری در تمدن و فرهنگ ایران ۱۹:۳۰ موسیقی ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰:۳۰ ادبیات جهان ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۷ موسیقی فیلم ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان ۱۸ تدریس زبان فرانسه ۱۸:۱۵ ساز های غربی ۱۸:۳۰ موسیقی جاز ۱۹ سیری در تمدن و فرهنگ ایران ۱۹:۳۰ موسیقی ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰:۳۰ موسیقی ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی
<b>چهارشنبه ۷ مهر ماه</b>	<b>یکشنبه ۹ مهر ماه</b>	<b>سه شنبه ۱۱ مهر ماه</b>
<b>بخش اول</b>	<b>بخش اول</b>	<b>بخش اول</b>
۶ موسیقی سبک ۸:۳۰ برنامه انگلیسی ۹:۳۰ برنامه فرانسه ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۲:۴۵ سازتها	۶ موسیقی سبک ۸:۳۰ برنامه انگلیسی ۹:۳۰ برنامه فرانسه ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۲:۴۵ سازتها	۶ موسیقی سبک ۸:۳۰ برنامه انگلیسی ۹:۳۰ برنامه فرانسه ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۲:۴۵ سازتها
<b>بخش دوم</b>	<b>بخش دوم</b>	<b>بخش دوم</b>
۱۷ موسیقی فیلم ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان ۱۸ تدریس زبان فرانسه ۱۸:۱۵ ساز های غربی ۱۸:۳۰ موسیقی جاز ۱۹ سیری در تمدن و فرهنگ ایران ۱۹:۳۰ موسیقی ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰:۳۰ موسیقی ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۷ موسیقی فیلم ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان ۱۸ تدریس زبان فرانسه ۱۸:۱۵ ساز های غربی ۱۸:۳۰ موسیقی جاز ۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰:۳۰ موسیقی ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۷ موسیقی فیلم ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان ۱۸ تدریس زبان فرانسه ۱۸:۱۵ ساز های غربی ۱۸:۳۰ موسیقی جاز ۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰:۳۰ موسیقی ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی

# برنامه رادیو هفتگی ایران

## برنامه روز جمعه بمناسبت میلاد مسعود حضرت امام حسین (ع)

۶	بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام خبر	۱۵ر۰	شاعران قصه میگویند
۶ر۰۸	تقویم تاریخ شرح حال و زندگی حضرت امام حسین (ع)	۱۶ر۰۵	اخبار
۶ر۱۵	شادی و امید	۱۷	آئینه زندگی
۶ر۲۵	موسیقی شاد	۱۸	اخبار
۷	مشروح اخبار	۱۸ر۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی
۷ر۱۵	برنامه کودک	۱۸ر۲۰	مسابقه رادیویی
۷ر۲۵	نسل آینده	۱۹	اخبار ورزشی
۸	اخبار	۱۹ر۰۵	موسیقی ایرانی
۸ر۰۵	برنامه مخصوص	۲۰	اخبار و تفسیر
۸ر۲۵	شما و رادیو	۲۰ر۲۰	موسیقی ایرانی
۱۱	بزم شاعران	۲۱	زیر آسمان کود
۱۲	آذان ظهر	۲۱ر۲۰	گله
۱۲ر۰۶	رنگها و بیرنگها	۲۲	اخبار - آفسانه ادبیه
۱۲ر۲۰	سیر و سفر	۲۲ر۲۰	ساز تنها
۱۳	نمایشنامه	۲۲ر۴۵	موسیقی ایرانی
۱۳ر۲۰	گله	۲۳	اخبار
۱۴	مشروح اخبار و تفسیر	۲۳ر۲۵	موسیقی ایرانی
۱۴ر۴۵	ساز تنها	۲۴	برنامه عادی

## از شنبه تا پنجشنبه

۶	بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها	۱۱ر۰	نمایشنامه جشن
۶ر۰۲	اخبار	۱۱ر۲۰	موسیقی محلی
۶ر۰۸	تقویم تاریخ	۱۱ر۴۵	سخنرانی مذهبی
۶ر۱۵	شادی و امید	۱۲	آذان ظهر
۶ر۴۵	گفتار در باره جشن	۱۲ر۰۶	نیازمندیها
۷	اخبار	۱۲ر۲۰	کارگران
۷ر۱۵	نگاهی به مطبوعات	۱۳	اخبار هنری
۷ر۲۰	کودک	۱۳ر۰۵	برنامه جوانان
۸	اخبار	۱۴	اخبار
۸ر۰۵	ترانه های ایرانی	۱۴ر۲۰	سیری در مسئله روز
۸ر۲۰	رنگین کمان	۱۵	نمایشنامه جشن
۹	اخبار	۱۵ر۱۵	عمران منطقه ای
۹ر۰۵	زن و زندگی	۱۵ر۲۰	کاروان شعر و موسیقی
۱۰	اخبار	۱۶	اخبار
۱۰ر۰۵	زن و زندگی	۱۶ر۰۵	از چهار گوشه جهان
۱۰ر۲۰	هزار و یک سوال	۱۷	اخبار
۱۱	اخبار	۱۷ر۰۵	آینه زندگی
		۱۸	اخبار و برنامه دهقان

## تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۲/۰۶	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن
۱۴/۳۰	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	در خدمت مردم	سیری درمساله روز	موسیقی
۱۵/۱۵	موسیقی	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبایی در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقشی در آینه هنر
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	منبر برای مردم
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سیری در ادبیات و هنر	سپاهیان انقلاب	موسیقی	موسیقی
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	»	»	»	بحث ایدئولوژیک	»
۲۱/-	مشاعره	برنامه ادبی	نغمه های در خاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالی	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰	»	برنامه گله	برنامه گله	»	موسیقی فرهنگ و هنر	»

## تماشای جهان در يك هفته

### حادثه در سوئز

پیش بینی کند . ولی يك نکته قطعی است و آن این که اسرائیل از نظر نظامی و دیپلماتیک مایل نیست چهار چوب آتش بس را بشکند و خود را در حلقه جهنمی حمله و حمله متقابل بیندازد .  
 جمعی از کارشناسان میگویند : « مصر در پشت خط دفاع موشکی ، خود را چنان پر قدرت می بیند که قصد درآویختن با نیروی هوایی اسرائیل را دارد ، به ویژه که محروم شدن اسرائیل از فانتوم های جدید ، نیروی هوایی این کشور را به احتیاط کاری واداشته است . »

دسته های دیگر میگویند : « مصرها تنها از بیم حمله انتقامی جت های اسرائیل بروی آنها موشک گشودند . »  
 مقامات نظامی مصر حمله موشکی شنبه صبح را تایید نمیکنند و میگویند : « انتشار خبر این حمله از جانب اسرائیل ، فقط بهانه ای بوده است برای حمله موشکی فانتوم های اسرائیل به غرب ترعه سوئز در بعداز ظهر شنبه . »  
 در این میان ژنرال موشه دایان وزیر دفاع اسرائیل حمله موشکی مصر به هواپیمای اسرائیلی را يك عمل تحریک آمیز و وخیم خواند و ادعا کرد که این هواپیما در ۲۰ کیلومتری شرق راه آبی سوئز پرواز میکرد .

دایان که از تلویزیون اسرائیل سخن میگفت : افزود : « حمله مصرها به این هواپیما يك عمل حساب شده بود . »  
 يك روزنامه نگار از دایان پرسید : « واکنش اسرائیل در برابر این حادثه چیست ؟ »  
 وزیر دفاع اسرائیل گفت : « ابتدا باید اندیشید و بعد تصمیم گرفت . »  
 بهر حال سقوط هواپیمای حمل و نقل ارتش اسرائیل و مرگ ۷ سرتشیر آن بعنوان وخیم ترین حادثه دوران آتش بس هیجان زیادی در اسرائیل بوجود آورد و بدنبال این حوادث اینک چند روز است که نیرو های مصر و اسرائیل در دوسوی راه آبی سوئز بحال آماده باش درآمده اند .

### آلمان غربی دیگر انتقام جو نیست

« تحول اوضاع در اروپا تشکیل يك کنفرانس اروپائی امنیت و همکاری و لیبی برات »



با شرکت آمریکا و کانادا را ضروری کرده است .  
 اشاره به این موضوع در اعلامیه مشترک پایان مذاکرات سه روزه ویلی برانت - صدراعظم آلمان غربی - و لئونید برژف - دبیر کل حزب کمونیست شوروی ( از ۲۶ تا ۲۴ شهریور در کریهه ) پیروزی بزرگی برای دیپلماسی شوروی است که از مدتها پیش با سماجت فراوان میگوید کشور های غرب اروپا را به شرکت در کنفرانس امنیت اروپا تشویق کند .

اعلامیه اضافه میکند که « شوروی و آلمان غربی با متحدان خویش و دیگر کشور های اروپائی تماس میگیرند تا موجبات تشکیل هر چه سریعتر این کنفرانس را فراهم آورند . »  
 اعلامیه مشترک به یکی دیگر از مسائل مورد علاقه دیپلماسی شوروی اشاره کرد .

۲ - پیمان های « عدم دست یازی به زور » میان آلمان غربی از يك سو و شوروی و لهستان از سوی دیگر به زودی و همزمان موجودیت اجرائی پیدا میکند .  
 ۳ - دو کشور اهمیت توافق چهار کشور بر سر برلن را مورد نظر دارند و آفرا پایهای برای پیشرفت های بعدی میدادند .

۴ - موضوع امنیت و همکاری در اروپا بوجهی توافق آمیز مورد بحث قرار گرفت .

بعد از پایان گفتگو های رهبران دو کشور ، « پییر لوگان » مفسر « فرانس پرس » در تفسیری تحت عنوان « آلمان فدرال ، قدرت بزرگ اروپائی » نوشت : « مذاکرات کریهه نشان میدهد که شوروی قصد دارد راه آلمان غربی را به باشگاه « قدرتهای بزرگ » بکشاید . ناظران در مسکو عقیده دارند که کرملین در این باشگاه آلمان فدرال را در ردیف فرانسه و انگلستان میدانند .  
 اعلامیه ای که در پایان گفتگو ها منتشر شد نشان میدهد که مسکو و برن نقش آلمان غربی را در حل و فصل مسائل اروپا بسیار با اهمیت میدانند .

اشاره به موافقت دو کشور با فراهم ساختن زمینه عضویت دو آلمان در سازمان ملل متحد هم يك پیروزی برای دیپلماسی شوروی است .  
 بهمین سبب لئونید برژف ، پیش از عریضت ویلی برانت به خبرنگاران آلمانی گفت که از مذاکراتش با صدراعظم آلمان غربی بینهایت راضی است .  
 برژف به بهبود و توسعه روابط دو کشور در پی این گفتگو ها هم اشاره کرد و آفرا « بدون شك مهمترین هدف مسافرت ویلی برانت به شوروی » دانست .  
 قرار است ماه آینده گرمیکو و شل - وزیران خارجه شوروی و آلمان غربی - مسائل مورد بحث میان رهبران دو کشور را مورد بررسی قرار دهند . این گفتگو ها که احتمالاً به عقد قرارداد های مختلف منجر میشود ، بعد از مسکو دنبال خواهد شد و با احتمال زیاد سفر برژف به برن مکمل این تماس های دیپلماتیک خواهد بود .

در کنار توافق بر سر مسائل مهم سیاسی - پذیرش دو آلمان در سازمان ملل متحد ، تشکیل کنفرانس امنیت اروپا و کاهش متقابل نیرو ها در این قاره - مسکو و برن موافقت کردند که يك



برژف

۱ - روابط دو کشور در زمینه های مختلف گسترش مییابد و وزیران خارجه دو کشور در این زمینه با یکدیگر بحث میکنند .

۲ - پیمان های « عدم دست یازی به زور » میان آلمان غربی از يك سو و شوروی و لهستان از سوی دیگر به زودی و همزمان موجودیت اجرائی پیدا میکند .  
 ۳ - دو کشور اهمیت توافق چهار کشور بر سر برلن را مورد نظر دارند و آفرا پایهای برای پیشرفت های بعدی میدادند .  
 ۴ - موضوع امنیت و همکاری در اروپا بوجهی توافق آمیز مورد بحث قرار گرفت .

بعد از پایان گفتگو های رهبران دو کشور ، « پییر لوگان » مفسر « فرانس پرس » در تفسیری تحت عنوان « آلمان فدرال ، قدرت بزرگ اروپائی » نوشت : « مذاکرات کریهه نشان میدهد که شوروی قصد دارد راه آلمان غربی را به باشگاه « قدرتهای بزرگ » بکشاید . ناظران در مسکو عقیده دارند که کرملین در این باشگاه آلمان فدرال را در ردیف فرانسه و انگلستان میدانند .  
 اعلامیه ای که در پایان گفتگو ها منتشر شد نشان میدهد که مسکو و برن نقش آلمان غربی را در حل و فصل مسائل اروپا بسیار با اهمیت میدانند .

# تعمیر گاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در کرمانشاه خیابان شاه بختی پل اجلاسیه تلفن ۴۹۴۸</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در اهواز خیابان ۳۴ متری نبش کومرنت تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۸ <b>شواب لورنس</b> خیابان نادری کوچه گوهر شاد پلاک ۱۵ تلفن: ۳۱۹۹۹۱</p>	<p>تعمیر گاه مرکزی: <b>شواب لورنس</b> خیابان آینه‌هاور ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۹۶۳۰۱۶ - ۲۰</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در گرگان خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری تلفن ۲۴۳۹</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در اصفهان خیابان شیخ بهائی چهار راه سربس تلفن ۲۷۹۱۶</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۹ <b>شواب لورنس</b> خیابان شهناز شماره ۶۸ تلفن: ۷۵۶۰۰۴</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۲ <b>شواب لورنس</b> خیابان سیفتری نارمک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف تلفن: ۷۹۵۵۶۵</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در ساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن ۴۴۴۸</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در شیراز خیابان قصر الدست چهار راه سینما سعیدی: تلفن ۳۵۵۸</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۰ <b>شواب لورنس</b> خیابان فردوسی و پرووی فروشگاه فردوسی اول کوچه سیرک تکسکال سرویس تلفن: ۳۱۴۳۶۷</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۳ <b>شواب لورنس</b> میدان ۳۵ شهرویر اول خیابان آذری پلاک ۸ تلفن: ۸۳۳۵۶۰ - ۴۹۹۹</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در بندرعباس فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاد کبر تلفن ۴۴۱۶</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در رشت خیابان سعیدی تلفن ۵۶۶۰</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۱ <b>شواب لورنس</b> خیابان پهلوی پالین تر از امیر اکرم تلفن: ۶۶۷۱۷۱</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۵ <b>شواب لورنس</b> خیابان آریامهر جنب بانک ملی پلاک ۳۴۴ - ۳۴۳ تلفن: ۶۳۳۲۳۰</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در ذوقول خیابان سی متری جدید تلفن ۴۵۶۳</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در رضایه خیابان فرح نرسیده به خیابان داربوش تلفن ۸۳۴۷</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ <b>شواب لورنس</b> عباس آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۴۵۱</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۶ <b>شواب لورنس</b> شمیرانات ۴ راهی قلهک تلفن: ۸۶۳۸۵۵</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در تبریز خیابان پهلوی مقابل کلاتر کوچه تلفن ۷۹۰۸</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳ تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ <b>شواب لورنس</b> عباس آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۴۵۱</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۶ <b>شواب لورنس</b> شمیرانات ۴ راهی قلهک تلفن: ۸۶۳۸۵۵</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در تبریز خیابان پهلوی مقابل کلاتر کوچه تلفن ۷۹۰۸</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳ تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> در آبادان خیابان شاهپور تلفن ۴۱۴۳</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۷ <b>شواب لورنس</b> خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نبش چهار راه قصر تلفن: ۷۶۰۵۳۶</p>

سبب نمی‌خواهد با اتخاذ یک تصمیم سریع در زمین‌های عضویت دوچین در سازمان ملل متحد، موقعیت حزبی خود را بخطر اندازد.

«فرانس پرس» می‌نویسد: «ولی شاید دلیل واقعی مخالفت ژاپن با طرح آمریکا، عدم اطمینان توکیو به سیاست نیکسون در قبال پکن باشد. توکیو از این می‌ترسد که نیکسون به بهای منافع ژاپن دوستی پکن را بخرد. ژاپن خبر سفر نیکسون به پکن را هم با ناراحتی تلقی کرد، چون نیکسون در این زمینه با دولت چین مشورت نکرده بود. در حالیکه آمریکایی‌ها تاکنون همیشه در زمینه مسائل چین با توکیو مشورت می‌کردند.»

برای ژاپن، چین یک بازار گسترده است و توکیو رقابت آمریکا را در این بازار، با خشم و ناراحتی تحمل میکند و نباید فراموش کرد که بگمان ژاپنی‌ها هدف اصلی آمریکا از نزدیکی به چین، تصاحب قسمتی از این بازار بزرگ هشتصد میلیونی نفری است. بویژه اگر بخواهد آرویم که در زیر آبهای ساحلی جنوب شرقی و شرق آسیا، منابع عظیم نفت نهفته است.

ژاپن در شرایط عادی حاضرست با آمریکا، از ادامه عضویت تایوان در سازمان ملل دفاع کند. ولی از این می‌ترسد که واشنگتن در آخرین لحظه دست حمایت خود را پشت ژنرال چیانگ کایچک بردارد و ژاپن بعنوان تنها حامی تایوان، در برابر پکن وضع دشواری پیدا کند.

## «وان تیو» پیروز میشود



بناظر برخی کارشناسان قرن که مایل نیست از سازمان ملل متحد اخراج شود، ممکن است در جریان رسیدگی به مسئله عضویت چین کمونیست، از عضویت سازمان ملل متحد استعفا بدهد.

در این میان روش ژاپن توجه است. توکیو که تاکنون تردیدترین دوست آمریکا در شرق آسیا به حساب می‌آید، اینک دست کم در دوزمینه - عضویت چین در سازمان ملل متحد و بحران دلار - با واشنگتن اختلاف نظر پیدا کرده‌است.

«تاکو فوکودا» وزیر خارجه ژاپن، بعد از گفتگو با مقامات وزارت خارجه آمریکا گفت: «ژاپن از نظریه آمریکا در مورد عضویت دوچین در سازمان ملل متحد حمایت نمی‌کند و اصولاً در این مورد هنوز تصمیمی نگرفته‌است.»

«کلود موزی» نماینده «فرانس پرس» در واشنگتن می‌نویسد: «اختلاف نظر میان آمریکا و ژاپن ممکن است سبب شود که چین ملی کرسی خود را در سازمان ملل متحد از دست بدهد.»

بنظر این مفسر «اسپاکو ساتو» نخست‌وزیر ژاپن در درون حزب خود با دشواری‌های فراوان روبروست و بهمین

عضویت چین کمونیست در شورای امنیت تغییر دهد.»

«پش» عقیده دارد که اگر آمریکا با عضویت پکن در شورای امنیت مخالفت کند، با احتمال زیاد زمینه اخراج تایوان از سازمان ملل متحد فراهم خواهد شد. از فضای کلام دیپلمات آمریکا چنین برمی‌آید که واشنگتن نظریه آن دسته‌ای را که معقول تر و منطقی تر می‌اندیشند، پذیرفته است. مطابق این نظریه همانطور که قبلاً اشاره شد، پکن و تایوان هر دو عضو سازمان ملل متحد می‌شوند، در حالیکه پکن کرسی چین را در شورای امنیت اشغال میکند. ولی چنین نظر می‌آید که اکثریت اعضای سازمان ملل متحد بنحوی دیگر این مسأله را مورد نظر قرار داده‌اند و خواست اخراج تایوان از سازمان ملل متحد هستند.

مجله «اخبار آمریکا» و گزارش «جهان» از قول «جرج پش» می‌نویسد: «موافقت آمریکا با ادامه عضویت تایوان در سازمان ملل متحد، اجرای سیاست «دوچین» نیست، بلکه در نظر گرفتن و احترام نهادن به موجودیت دوواقعیت است.»

کارشناسان سیاسی بهر حال موفقیت دیپلماتی آمریکا را در این زمینه محتمل نمی‌دانند. در حالیکه بعید نیست مانور های سیاسی آمریکا سبب شود تایوان کرسی عضویت در شورای امنیت را از دست بدهد و در برابر حق عضویت سازمان ملل متحد را حفظ کند.

«فرانس پرس» در اوایل این هفته گزارش داده بود که تاکنون فقط کلمبیا - کوستاریکا - هائیتی - هندوراس - فیلیپین - سوآزیلند و چاد با نظریه آمریکا در زمینه عضویت دوچین در سازمان ملل متحد موافقت کرده‌اند. البته تردید نیست که تعداد هواداران طرح آمریکا بیشتر ازین عنوان «نماینده چین» کرسی دائمی این کشور را در شورای امنیت در اختیار است و از حق و تو استفاده می‌کند. رای هواداران نظریه «عضویت دوچین» در سازمان ملل «اینک این دو موضوع مطرح است که کرسی شورای امنیت را کدام یک از چین‌ها باید اشغال کنند؟» تقریباً بیشتر کسانی که با اخراج فرنز از سازمان ملل موافق نیستند، عقیده دارند که باید کرسی شورای امنیت را به چین کمونیست واگذاشت و فرنز تنها یک عضو ساده سازمان ملل باشد. در برابر بسیاری از کشور های جهان متعقدند که چین کمونیست تنها نماینده مردم چین است و حکومت فرنز حق عضویت در سازمان ملل را ندارد.

در برابر این نظریه، آمریکا وضع دشواری دارد، چون:

- اگر با اخراج تایوان از سازمان ملل و شورای امنیت موافقت کند، اعتبار خود را در میان کشور های هوادارش از دست می‌دهد.

- اگر با اخراج تایوان از سازمان ملل مخالفت کند، ممکنست در اقلیت قرار گیرد و نفوذ سیاسی اش طعمه بییند.

«جرج پش» مفسر آمریکا در سازمان ملل متحد، می‌گوید: «حکومت آمریکا میتواند سیاست خود را در زمینه

## «تایوان» تنهاست

با نزدیکی زمان تشکیل اجلاس جمع عمومی سازمان ملل متحد، مسئله عضویت چین در این سازمان مورد توجه محافل سیاسی جهان قرار گرفته است. پکن و تایوان تاکنون با نظریه عضویت دوچین در سازمان ملل متحد مخالفت کرده‌اند. این نظریه یک تقطع ضعف هم دارد و آن موضوع عضویت چین در شورای امنیت است. تایوان تاکنون نتوان «نماینده چین» کرسی دائمی این کشور را در شورای امنیت در اختیار است و از حق و تو استفاده می‌کند. رای هواداران نظریه «عضویت دوچین» در سازمان ملل «اینک این دو موضوع مطرح است که کرسی شورای امنیت را کدام یک از چین‌ها باید اشغال کنند؟» تقریباً بیشتر کسانی که با اخراج فرنز از سازمان ملل موافق نیستند، عقیده دارند که باید کرسی شورای امنیت را به چین کمونیست واگذاشت و فرنز تنها یک عضو ساده سازمان ملل باشد. در برابر بسیاری از کشور های جهان متعقدند که چین کمونیست تنها نماینده مردم چین است و حکومت فرنز حق عضویت در سازمان ملل را ندارد.

در برابر این نظریه، آمریکا وضع دشواری دارد، چون:

- اگر با اخراج تایوان از سازمان ملل و شورای امنیت موافقت کند، اعتبار خود را در میان کشور های هوادارش از دست می‌دهد.

- اگر با اخراج تایوان از سازمان ملل مخالفت کند، ممکنست در اقلیت قرار گیرد و نفوذ سیاسی اش طعمه بییند.

«جرج پش» مفسر آمریکا در سازمان ملل متحد، می‌گوید: «حکومت آمریکا میتواند سیاست خود را در زمینه





# کتابخانه

## از مجموعه نیکلا کوچولو اثر گوسینی کاریکاتورها از سامیه

وقتی مامان گفت که یکس از دوستانش، با دختر کوچولوش می‌آد خونه ما به چایی بخوره، خوش نیومد. دخترارو دوست ندارم، مخره‌اس، دخترها هیچ‌جور بازی جز عروسک بازی و خرید بازی بلد نیستن و همش گریه می‌کنن. البته منم گاهی اوقات گریه می‌کنم اما برای چیزای مهم، مثل اون دفعه‌ای که گلدون سالن شکست و باهام دعوا کرد و بیخودی‌ام دعوا کرد چون من مخصوصاً شکسته بودمش و بعدش اون گلدون خیلی بی ریخت بود و خوب می‌دونم که باهام از نوب بازی گرفتن توخونه خوشش نمی‌آد اما آخه بیرون بارون می‌آید.

مامان گفت: «بالوییزت باید خیلی خوب باشی، اون دختر کوچیک خیلی خوبیه و من می‌خوام که توام بهش نشون بدی که با تربیتی.»

وقتی مامان می‌خواست نشون بده که من با تربیتیم، اون لباس آبی و پیرهن سفید رو تنم می‌کنه و من ریخت قرمیت‌ها می‌شم. من به مامان گفتم که بیشتر دوست دارم با رفیقام برم سینما به فیلم کابویی تماشا کنم ولی مامان چشماتشو مثل اون چوری که خیال شوخی نباشه به طرفم گردوند.

مامان گفت: «ازت خواهش میکنم که بالین دختر کوچولو وحشی نباشی والا سروکارت با من میافته. فهمیدی؟» ساعت چهار، دوست مامان با دختر کوچولوش اومد، دوست مامان منو ماجم کرد و مثل همه بهم گفت که پسر بزرگی هستم و اینم گفتم: «این لوییزته» من و لوییزت همدیگر رو نیگا کردیم. موهای زرد بافته، چشمای آبی، با دماغ و پیرهن قرمز داشت. فوری باهام دست دادیم. مامان چایی آورد، خیلی



خوب بود، چون وقتی مهمون برای چایی می‌آد، شیرینی و شکلاتم هست و می‌شه دوتا برداشتم و وقت خوردن عسرونه.

لوییزت و من هیچی نگفتم. خوردیم و به همدیگه نیگا نکردیم. وقتی تصوم کردیم مامان گفت: «حالا بچه‌ها برید بازی. نیکلا، لوییزت رو ببر تو اتاق و اسباب بازیای قشنگو نشون بده.» مامان اینو با لبخند گفت اما همون موقع به چشم غم‌زای رفت، از اون چشم غم‌زها که باهاتش نمی‌شه شوخی کرد. لوییزتو من رفتیم با اتاق من و اونجامن نمیدونستم بهش چی بگم. لوییزت حرف رو شروع کرد، اون گفت: «تو ریخت میمون می‌مونی! من خواش دلم: تو هم فقط به دختری واوون به کشیده زده تو صورت. خیلی دلم می‌خواسی گریه کنم اما جلوی خودمو گرفتم چون مامان می‌خواست من با تربیت باشم. به گیس لوییزت رو کشیدم و اونم به لگ زد به قوزک پام. اینجا دیگه لازم بود «آی، آی» کنم چون دردم گرفته بود. رفتیم بهش به کشیده زدم که لوییزت حرف رو عوض کرد. بهم گفت: «خوب، اسباب بازیات که می‌خواستی نشونم بده؟» می‌خواستم بهش بگم که اسباب بازیام پسرورنم که اون خرس پشمی‌مو دید، همونی که به دغه نصف پشمانو با تیغ ریش تراش باهام تراشیده بودم. فقط نصفشو تراشیده بودم چون تیغ بابا دیگه کند شد. لوییزت ازم پرسید: «تسو خودمونو خوب بیوشونیم و بیرون بریم، منم باید این کلک مژه رو یاد بگیرم، حسابی کاریه!»



تو باغچه من طیاره رو که الحمدالله هیچش نشده بود برداشتم و لوییزت بهم گفت: «جیکار کنیم؟» من گفتم: «نمی‌دونم، تو می‌خواستی گلهارو نیگا کنی، نیگاشون کن، اونجا پراز گله اما لوییزت بهم گفت که گلهای منو مسخره می‌کنه و اونجا، گلهای مزخرفی هستن. خیلی دلم می‌خواست به مشت زدم تو دعاغش، اما اجرات نکردم چون پنجره سالن رو به باغچه باز می‌شد و مامانا تو سالن بودن. گفتم: «من اینجا اسباب بازی ندارم بجز توپ فوتبال که تسوی گاراژه» لوییزت گفت که این فکر

خوبیه. رفتیم دنبال توپ و من خیلی ناراحت بودم، می‌ترسیدم که رفیقام ببینن که دارم با یه دختر بازی می‌کنم، لوییزت گفت: «تو ایسا وسط درختا وسی کن توپرو بگیر»



بامزه تر نداری «و بعد بالای قفسه طیاره‌مو دید، اون خوشگله رو که به کش داره و قرمز و می‌بره. بهش گفتم، «این دو و لش کن، مال دخترا نیس، طیاره منه!» سعی کردم ازش بگیرم ولی لوییزت خودشو از دستم کشید. گفت: «من مهمونم، حق دارم با تمام اسباب بازیات بازی کنم، اگه موافق نباشی مامانسو سنا می‌کنم و می‌بینی که حق باکيه!» من نمی‌دونستم جیکار کنم، نمی‌خواستم طیاره‌مو بشکنم اما دلم نمی‌خواست اون، مامانسو صداکنه چون کلک جور می‌شد. موقعی که داشتم فکر می‌کردم، لوییزت ملخ طیاره رو چرخوند که کوکش کنه و بعد از پنجره و لش کرد، طیاره رفت.



شب از دسر محروم شدم اما عیبی نداره، لوییزت عالی، وقتی بزرگشدم باهم عروسی می‌کنیم. چه شوت عالی‌ای داره!



من داد زدم: «بین جیکار کردی!» و زدم زیر گریه. لوییزت بهم گفت: «طیاره‌ت کشنده که خره، نیگا کن، افتاد تو باغچه، باید بریم دنبالت!» اومدیم پایین تو سالن و من از مامانم پرسیدم می‌تونیم بریم تو باغچه بازی کنیم و مامان گفت که هوا سرده اما لوییزت کلک مژه رو به کار بست و گفت که می‌خوان بره گلهای قشنگو تماشاکنه. مامان منم گفت که اون کوچولوی ماهیه و گفت که خودمونو خوب بیوشونیم و بیرون بریم، منم باید این کلک مژه رو یاد بگیرم، حسابی کاریه!



تصنیهای يك نو جوان

نمایش «بیچاره هورس» یکبار در سال گذشته در تئاتر «لیریک» انگلیس اجرا شد و اینک با تغییرات کمی یکبار دیگر آماده اجرا است. نمایش حکایت عسبانهای يك نو جوان است و تلاشهای بی‌گیر او برای به‌جنگ آوردن قدرت دلخواه در میان دیگر یاران مدرسه‌اش. رودرویی او با دختری جوان اگر گره‌گشای نیازهای او نباشد، بی‌شک گره دیگری در زندگیش پدید نمی‌آورد. این حاصل کار «وال می» آن چنانکه یکبار در سال گذشته، دیده شد نشانه‌ای از یکپارچگی و تداوم منطقی يك درام را دارد. اگر این بارهم این روال منطقی و تداوم خوش‌را داشته‌باشد، اثری موفق خواهد بود. در نمایش «جان وودواین»، «کانت میسون» و «چهره‌های جوان دیگری» نقشی اصلی را به‌عهده دارند.



«تماس» در ونیز

«اینکمار پرگمان» که‌جشنواره ونیز به تقدیر از آثارش شیر طلایی سنت مارک خود را به وی اهداء کرد، برای دریافت جایزه‌اش به ونیز نیامد. فیلم تماس او که ماجرای يك خانواده و زوج خوشبخت و شاد سویدی است که غریبه‌ای آسایش آنها را بهم میزند، از توفیق نسبی در ونیز برخوردار شد. در تماس، رابرت گوله، ونیز «ماکسون سیدو» و «بی بی اندرسون» همسر پرگمان بازیگری نقش‌های نخستین را به‌عهده دارند.



درو نمایه‌ی پاك

«این نمایش است»، باله‌ی از «مورس» که تماشاگران انگلیسی را سخت مجذوب ساخته‌است. وضعیت‌های احساسی که در قالب هر صحنه جان می‌گیرد، تماشاگر را بر جای خودمبهور می‌سازد. باعتماد بسیاری از منتقدان، ترکیبی که او از موسیقی و متن خلق کرده، کاری عظیم و پر جوش است. «مورس» ترجیح می‌دهد که بازیگرانش را کمتر از نقش‌هایشان آگاه سازد و همین‌هراس را در دل رقصندگان بجا می‌گذارد و این چیزی است که «مورس» می‌خواهد. رقصندگان با داشتن چنین هراسی می‌کوشند تا مگر به ابداع‌ها و کشف‌های تازه نایل آیند و همین، باله مورس را به اثری ابداع‌گر و نوجویانه مبدل می‌سازد. آثار «مورس» پر است از جستجو‌ها و نگرش‌های ژرف در رفتار و حرکات انسانی که همیشه پربار و شگفت‌آفرین مینماید.

### چند خبر هنری

#### «بهترین بابای دنیا»

نمایش نامه «برده‌ای» بهترین بابای دنیا «از گوهر مراد»، به کارگردانی «منوچهر والی» و با نظارت دقیق نمایش نامه‌نویس، فیلم می‌شود. در حال حاضر «گوهر مراد» سر سناریوی این فیلم کار می‌کند که دنباله آن «والی» ساختن این فیلم را آغاز می‌کند.

#### نمونه‌هایی از نقاشی قهوه‌خانه

قهوه‌خانه عمری دراز دارد، و در این عمر دراز قهوه‌خانه‌سینه به سینه حافظ میراث کهن سال اندیشه و ذوق سنتی ایران بوده است. یکی از این سنت‌ها نقاشی قهوه‌خانه است، قلمرو نقاش قهوه‌خانه، قلمرو وسیع و پر دامنه است. نقاشی قهوه‌خانه بیش از هر چیز بازگو کننده دنیای نقاش و خالق خود است. که متأسفانه این هاشی سنتی در هجوم گرایش‌های مدرن و سنت‌ستیز میرفت که از خاطره‌ها گم شود.



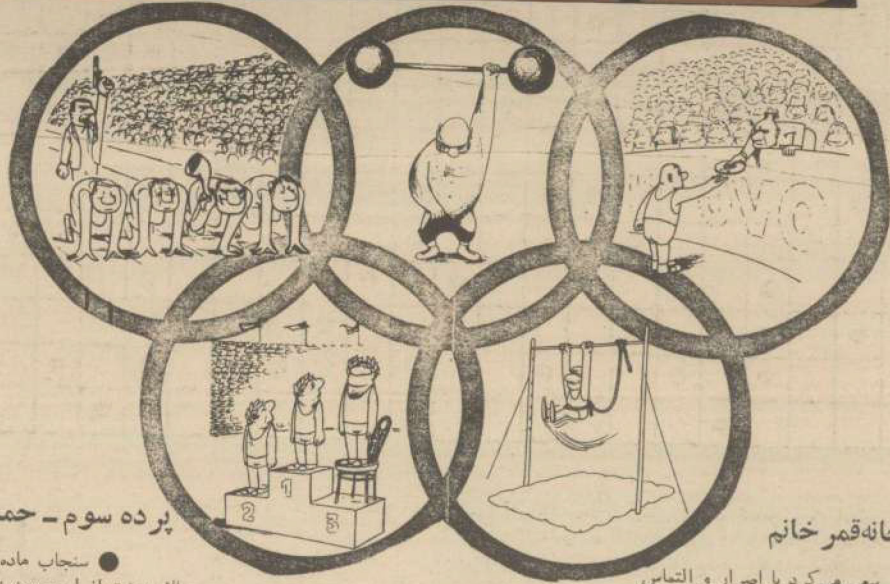
#### بازیگری رقصندگان

«رایت» تاکید بیشتر بر بازیگری رقصندگان دارد و این تلاشی است که هیچگاه باله قرن نوزدهم بخود ندیده بود. بازیگری در باله اساساً مشکل‌بزرگی است و جز «مارگو فوتتن» که همیشه در این مورد استثناء بوده - چرا که او به خوبی رقص‌هایش، بازیگری‌هاست - میتوان بازیگری گروه باله سلطنتی را هم با کمی عیب و نقص در جرگه ناکامان بازیگران باله آورد.

#### نمونه‌هایی از نقاشی قهوه‌خانه

تلاشی تتی چند از صاحب نظران دیگر بار به این شیوه سنتی جانی تازه بخشیده است و تلاش‌های معدودی می‌رود که دوباره نقاشی قهوه‌خانه را جانی تازه بخشد و از آن جمله است همت انتشارات کلکسیون که با چاپ عکس نمونه‌هایی از این آثار گام سودمندی در راه دوباره شناساندن و بهتر شناساندن این هنر سنتی برداشته است. این کتاب دربرگیرنده نمونه‌های چاپی سی‌وشش‌اثر از تابلوهای قهوه‌خانه‌ای کلکسیون ایرج نبوی است.

# میان پرده



## پرده سوم - حمایت حیوانات

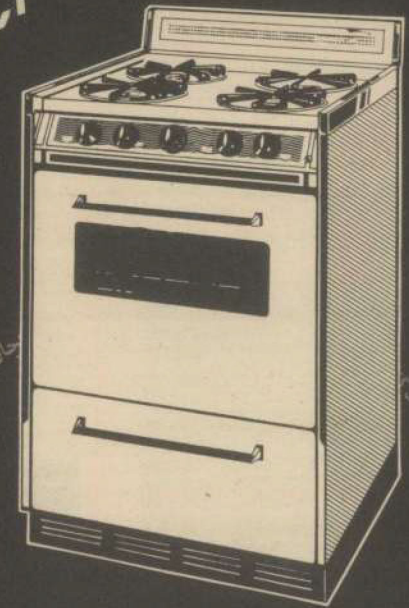
● سنجاب ماده‌ای مرد و به بهشت رفت .  
 ملك بهشت از او پرسید :  
 - تو حیوان بی‌آزار و خوبی بودی ، به چیزی آرزو کن تا بهت بدم .  
 سنجاب آهی کشید و گفت :  
 - به پالتو از پوست په آدمیزاد تازه به‌دوران رسیده !  
 ● دهقانی با گاوش و سگش از مزرعه به خانه برمی‌گشت . نزدیک خانه ، گاو گفت :  
 - آخی ! بالاخره رسیدیم به طوبه .  
 دهقان وحشترده گفت :  
 - یا خدا ! من تا حالا گاوی که حرف‌بزنه ندیده بودم .  
 سگ گفت :  
 - منم همینطور !  
 ● خرچنگی عاشق قورباغه‌ای شد و از او تقاضای ازدواج کرد :  
 - قبول می‌کنم ، به شرطی که کج کج‌راه نری !  
 خرچنگک شرط را پذیرفت و دو سه روز اول ازدواج راست راه می‌رفت اما از روزهای بعد ، دوباره شروع کرد به کج‌کج راه رفتن . قورباغه به او گفت :  
 - مگه تو به من قول نداده بودی ؟  
 - چرا عزیزم ، ولی من که نمی‌توانم هر روز مست کنم .  
 ● خانم ثروتمندی يك دامپزشك برای گربه‌اش که ناله می‌کرد به خانه دعوت کرد .  
 دامپزشك معاینه‌ای کرد و گفت :  
 - گربه شما می‌خواهد فارغ بشه .  
 - امکان نداره ، من اونو هیچوقت نداشتم بیرون بره !  
 - ولی اون آستینه خانوم .  
 دراین موقع يك گربه نر وارد اتاق شد .  
 دکتر نگاهی به آن انداخت خانم فوراً متوجه نگاه معنی‌دار دکتر شد و گفت :  
 - خیال بد نکنین دکتر ، اون برادرشه !

## پرده دوم - برنامه کودکان

● بچه‌ای در شلوغی جمعیت مادرش را گم کرده بود و گریه می‌کرد . پاسبانی سر رسید و به او گفت :  
 - چرا دامن مادرتو نگرفتی که گمش نکنی ؟  
 - خواستم بگیرم ولی دستم نمی‌رسید !  
 ● معلم - بچه‌جان ، هشت تا از حیوانات مخصوص قاره افریقا رو بشمار .  
 شاگرد - سه تا فیل ، دوتا شیر ، سه تا زرافه !  
 ● شیشه پنجره سالن با صدای وحشتناکی خرد شد و يك توپ فوتبال افتاد وسط اتاق . چند لحظه بعد پسرکی در زد و به خانم صاحبخانه گفت :  
 - خیلی ببخشین ، شیشه شمارو من شکستم ، اما تفهیمیدم . در عوض بابام الان می‌آد براتون شیشه میندازه .  
 و توپش را باخوشروی گرفت و رفت . بعد از چند دقیقه مردی بادم دستگاہ شیشه‌بری وارد شد ، شیشه را انداخت و گفت :  
 - چهل و پنج تومن می‌شه !  
 - یعنی چه ، اون سیره که گفت شما پدرش همین - به منم گفت که شما مادرش همین !  
 ● پسر شش‌ساله‌ای را برای آزمایش هوش پیش متخصص برده بودند . دکتر از او سؤال کرد :  
 - گربه چندتا دم داره ؟  
 - یکی  
 - چندتا پا داره ؟  
 - چهار تا  
 - چندتا گوش داره ؟  
 - دوتا  
 - چندتا چشم داره ؟  
 پسرک عصبانی شد و داد زد :  
 - آقای دکتر مگه شما خودتون به عمرتون تا حالا گربه ندیدین ؟

## پرده اول - خانه‌قمر خانم

● مستاجر سعی می‌کرد با اصرار و التماس و منطق ، صاحبخانه را وادار به تعمیر اتاق بکنه .  
 - آخه عزیز من ، نم تا کمر دیوار و گرفته و ازون مهمتر ، از سفتش هم آب چیکه می‌کنه .  
 صاحبخانه به سبک قمرخانم دست هایش را زد برکمرش و گفت :  
 - پس انتظار داشتی با صنار کرایه‌ای که میدی از سقف برات شربت آلبالو چیکه کنه ؟  
 ● خانوم با زحمت زیاد ، بعد از چند ماه دوندگی ، آپارتمان به درد بخوری پیدا کرد . وبه صاحبخانه گفت :  
 - البته خیلی خوبه ، من خودم پسندیدم ، اما باید نظر شوهرم رو هم ببرسم . صاحبخانه گفت :  
 - خانوم جون ، اگه از من می‌پرسین معطل نشین و اجاره‌کنین ، این روزها شوهر خوب بیشتر از آپارتمان خوب گیرمی‌آد .  
 ● زن و شوهر جوانی در آپارتمان مدرن خود از مهمانان پذیرایی می‌کردند یکی از مهمانها گوشه‌اش را چند لحظه‌ای تیز کرد و گفت :  
 - چیز عجیبیه ، صدای خرت‌خرت می‌آد . یعنی ممکنه همچی آپارتمان مدرنی موش هم داشته‌باشه ؟  
 آقای میزبان سری پایین انداخت و متفعل گفت :  
 - موش نیست ، همسایه دیوار به دیوارمونه که داره بیسکویت می‌خوره .  
 ● صاحبخانه بعد از آن که اتاقهای خانرا به مستاجر نشان داد گفت :  
 - من از صدای تلویزیون بدم می‌آد ، گرام و رادیو هم قدغنه ، اگه پای مهمون و بچه‌هم به اینجا برسه اسباباتو می‌ریزم تو کوچه .  
 مستاجر با لحن مظلومی جواب داد :  
 - اطاعت می‌کنم قربون ، اما باید قبلا بهتون اطلاع بدم که من مبتلا به مرض تیش قلب هستم . صدای قلبم ناراحتتون نمی‌کنه ؟



مدل جدید اجاق گاز ارج

۲۴ اینچ - چهار شعله

دارای فر بزرگ - کباب پزکشویی  
 محل نصب جوجه سرخکن برقی



# اجاق گاز ارج

Table with 29 columns and 10 rows, likely a calendar or grid for a crossword puzzle.

# جدول کلمات متقاطع

افقی:

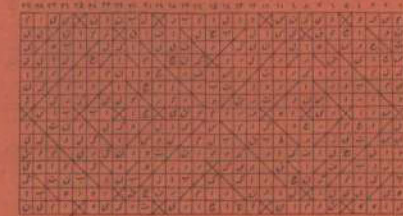
- ۱ - فیزیکدان اتریشی و یکی از برندگان جایزه نوبل - نویسنده گرگندریا - نقاش چهره پرداز انگلیسی - برادرزاده نادر شاه که در توطئه قتل او شرکت داشت ۴ - کانه چوبین - ضمیری است - گاهی جای نام مشوق می‌نشیند - دو خط هندسی - علامت پیروزی در انگلستان - از گرفتگی هاله‌بیهودی ۴ - تصدیق خارجی - نسبت کار مفید به دستگاه بمقدار انرژی که در آن مصرف میشود - نابرده گنج میر میشود - نمودارکننده ارزش کار تحصیلی علامت صفت تفصیلی ۴ - شهرستانی در قسمت شرقی مازندران - از مرکبات داراب - از اسماء دخترانه - علم و اطلاع دقیق داشتن ۵ - از میوه‌های فصل شیرینی عروسی - احرامی که در حج میبوشند - مشوب به برف - تظاهر به بزرگی - نوعی نامن ۶ - دودمان - یکی از سیارات - برتر از گوهر - مادر باران - جسد - از شهر های بلاد پندمان ۷ - حرف استثناء - آفتی در رودهای اروپا - بخت گواهنامه دکتری - خمره کوچک - تلخ - ترس و وحشت ۸ - از رودهای استان فارس - دو دل - سنگین - مختصر از آن است - نجات دهنده - فتوای ایرانی - جنس خشن ۹ - فیلسوف شهیر آلمانی و صاحب نظریه جدید درباره وحدت وجود فکر - حرف همراهِ - از غذا های رقیق - ثابت کردن - نوعی متروپ

خارجی - طعم یک سنگ ۱۰ - وقتی که بپاید مهلت نمیدهد - محل رویدن بی - دوختن - مادر - صاف - شرم ۱۱ - از آدم ترسو توقع آنرا نباید داشت - پخته نیست - راعب - پوچ و بی معنی - فعل امر از کاستن - دیدن شده ۱۲ - شیهای آخر ماه قمری که قمر در آسمان دیده نمیشود - گوشه‌ای از موسیقی ایرانی در دستگاه چهارگاه - بدون نقص - روش ۱۳ - بنی - محافظه‌آراء - ساختمان - خدای مخصوص یکی از مظاهر طبیعت یا اشیاء - جای برای هنرمانی ۱۴ - خار - عندی در هندسه - گوهر - راه بردن و اداره کردن امور - مادراعراب - مورد نیاز خیاط - نوعی بته ۱۵ - بخشی از شهرستان اهواز - پایتخت کشوری در اروپای جنوب غربی - از نویسندگان معروف فرانسه که آثار او جذاب و مشحون از عواطف و احساسات و متکی بر واقعیات و حقایق زندگی است - فیلسوف و سرمد سیاسی چکسلواکی که پس از اعلام جمهوریت آن کشور در سال ۱۹۲۰ به ریاست جمهوری انتخاب گردید .

## عمودی:

۱ - فیلسوف آلمانی که مطالعات جدیدی در ایده‌آلیسم باطنی و ذاتی بعمل آورد - از زیارتگاه های مسلمان - شهرستانی در شمال شرقی اهواز ۴ - از واحد های شمارش حیوانات - جای ایستادن کشتی - تزویر ۳ - بیرون - قلم بی - دهانه اسب - تا میتوانی از دل خود بیرون کنی ۴ - شهرستانی در قسمت جلگه‌ای مازندران - یک نگاه تند و کوتاه ۵ - عکس من ا - از واحدهای وزن - فلزی که روی کاغذ اثری از خود باقی میگذارد - حرف انتها - معروفترین اثر مانسین ۶ - از وسایط نقلیه - از ابزار آهنگران - باستان ۷ - قلمی در میان آلات موسیقی - از گلهای زمستانی ۸ - برای متمدی را دادن - فرون آمدن بر یکدیگر در خرید و فروش ۹ - از طوایف ایرانی - از حروف الفباء انگلیسی ۱۰ - از مارکهای سیگار خارجی - ده هزار متر مربع - پایه و اصل ۱۱ - لایحه جمع شده - عضوی از حشرات - مورد بسیار ۱۲ - شماره - از رودهای

## حل جدول شماره قبل



# قرعه‌کشی مسابقه‌ی:

## «آیا نام شما کورش است؟»

روز جمعه دوم مهر ماه، ساعت ۳۰ ر ۱۹ - دربر نامه شما و تلویزیون - از تلویزیون ملی ایران (کانال ۷ و شبکه سر تاسری) انجام میگیرد.

همانطور که در شماره پیش اطلاع دادیم دوره مسابقه‌ی «آیا نام شما کورش است» به پایان رسیده است و هم اکنون مشغول تنظیم دفاتر مسابقه بر ای قرعه کشی هستیم. قرعه کشی این مسابقه بر ای تعیین ۲۲ کورش برنده

برندگان این مسابقه در فرصتی دیگر از تلویزیون معرفی خواهند شد

## مسابقه عکس و نوشته

برنده‌ی مسابقه‌ی شماره ۵ (موش و گربه)

برای مسابقه‌ی شماره ۵ ( موش و گربه ) نسبت به مسابقه قبلی ، تعداد کمتری نوشته به دست ما رسید ، و هیات داوران ، از میان نوشته‌های رسیده ، يك اثر را برنده جایزه درجه‌ی ۳ شناخت : اثر « ف - فرهور » ، که برنده‌ی پنجه‌زار ریالی مسابقه‌ی شماره ۵ اعلام میشود . نوشته‌ی آقای «ودود شیخی» خواننده عزیز ما نیز در خور توجه و قابل ذکر است ، برایشان آرزوی موفقیت می‌کنیم و امیدواریم در آینده هم آثارشان را بخوانیم .

از : ف - فرهور

## موش و گربه

- خب که چی؟
- هیچ چی ...
- باهاشون صحبت کردی؟
- نه ... حوصله خندیدن ندارم.
- ولم کن؟
- میدونی ، من و تو ، ما ...
- طاقتم پرو طاق نکن ، او ، بنابر زندگی کتم .
- گوشه‌هایم از اخم ، خم شده بود و باید بعد هم که بروم :
- کوجه ها منتظر بودند و حوض های آبی هم . کاش حوصله داشتم . فکر کردم : « اون هیچ چی نمی‌فهمه . هیچ چی . حتی منو ! »
- نمیخواهی چیزی بخوری ؟
- نه ...
- من میخوام باهات بازی کنم .
- دلت خوشه ! ... هون .
- نمیریم بیرون ؟
- ای بابا ...
- عصبانی داد زد :
- خیلی خب ، بازی دو نمودم کن ، و من خونرد گفتم :
- موافقم ...
- خب چی میگی ؟
- میگم دیروز به سایه‌رو دیدم که بازوی به سفیدرو گرفته بود و عاشقانه قدم میزدن ...
- من پاهام درد می‌کنه ...
- ویریزرو هم تو پارک به میمونو دیدم که روی ...
- دارم فکر می‌کنم ، اگه مامانم بفهمه ...
- منم به ترس تو خیلی فکر کردم ...
- بنظر تو این ترسه ؟
- نه ...

- نه ، شهامت !
- و تو چرا عاشق به ترسویی؟
- تو موندی هم هستی ...
- متشکرم ، دیگه ؟
- و دلبر هم ، و نرم و ملوس
- هم ...
- اوه ، ولم کن ...
- چرا میخوای همه چیز رو خراب کنی ؟
- نه واقعا ما ، چرا باید همه چیز رو خراب کنم ؟
- منظورم اون نبود ...
- نه ... نه که میتونم راحت زندگی کنم و مامانم هم دوستم داشته داشته باشه ...
- آره ، بخصوص مامانم هم دوست داشته باشه .
- و کسی هم طرفم نکنه . و منحرف نخووندم !
- پس با عشق چیکار داری ؟
- مشکل همینه ... تو دلت میخواد زنگوله بگردنت بندازن ؟
- تو ترسویی ... تو ترسویی .
- و عاشق تو ...
- تو مسخره‌ی ، تو فقط برای عشق بازی با خاله‌سوسکه‌ها خوبی .
- امتحانم رو بد دادم ؟
- با توام ، امتحانم رو بد دادم ؟
- نه ... حقیقتا نه ، من بهترین لذترو با نگاه تو داشتم .
- دیشب خوب خوابیدینی ؟
- نه ، به تو فکر می‌کردم .
- منم همینطور ، و بان هم که چرا تو اون موقع نباید پیشم باشی ...
- او ، خستم ، بذار پشت بخوابم
- باشه ...
- بینم تو از عشق چی میدونی ؟
- که آدم رو مست میکنه ، مثله تیکه پنیر هلندی یا به کیسه بول طلا ... و گلومرو بیشتر می‌پسندی ؟
- نمیدونم ... مشکله ...
- از پشتم پائین آمد و رودستم دراز کشید و گفت :
- چرا میدونم ... عشق رو ...
- من قصه‌های عاشقانه خیلی خوندم . با اینکه مامانم خوشش نمیدومد . و همیشه ...
- این حرفای صدتا به غارزو ول کن ، عاقبت تصمیمت چیه ؟ ...
- هنوز نمیدونم .
- بلند شام و گفتم :
- بفرحال تا ظهر بیشتر وقت نداری . اگه بازم نمیدونستی من از این خونه میرم . چون فکر میکنم تو دیگه داری مسخره بازی در میاری ... من بازیچه تو نیستم که ...
- سنگین گفتم :
- میبای ؟
- ساکت بود . جلو رفتم بوسیدمش و ملتس گفتم :
- عزیزم میبای ؟
- غمگین گفتم :
- مینترسم . مامانم ! مردم ، و سوسکه‌های لیچارگو ...
- ناراحت بودم ، گفتم :
- پس نمیبای ؟
- و آهسته راه افتادم ، فکر می‌کردم :
- « به تیکه پنیر هلندی ، به کیسه بول طلا ، محبت مادر . احترام مردم و سوسکه‌های خرمایی و سبزه و طلایی ...
- و در مقابل تمام اینها من ... چه توانی ! ! چه توانی ! ! ! ! »

# مسابقه عکس و نوشته

- ۹ -

مسابقه این هفته

پائیز

انتشار این شماره مصادف با اول پائیز، آغاز فصل خزان و موسم رنگ آمیزی طبیعت است. به همین مناسبت موضوع مسابقه این هفته را نیز « پائیز » انتخاب کرده ایم تا عکس هایی که خزان و برگریزان را در جاویدهای گونه گونش نشان میدهد. آنچه از این فصل، در احساس خود یاد مخیله تان دارید روی کاغذ بیاورید. برای ما بفرستید و در مسابقه آنها شرکت کنید.





۱۳۳۳



بهمن خجالی



# « تمدن » کنت کلارک

ترجمه: دکتر حسن مرندی

شکل ۱۴۴ - بورومینی، سانتا پودولایا، رم



-۲۲-

● در آغاز قرن هیجدهم در عصری که سرچشمه‌های زندگی عاطفی اروپا خشکیده بود، موسیقی به بیان ژرفترین اندیشه‌ها و احساس‌های زمان پرداخت.

● در قرن هیجدهم هنر بزرگ‌عصر هنر مذهبی بود، تفکر عصر، تفکر ضد مذهبی و شیوه زندگی فسق همراه با تجاهر فسق!

● باخ ناظر بر وجود موسیقی در همه زمانهاست و کهنه بودن یا نو بودن چیزی برای او اهمیت ندارد، بشرط آنکه حقیقی باشد.

در حدود سال ۱۷۰۰ کشورهای آلمانی زبان یکبار دیگر به سخن در آمدند. پیش از یک قرن مواب ناپسان اصلاح مذهبی و به دنبال آن دهشت‌های پایان ناپذیر جنگ‌های سیساله مانع آن شده بود که آنها نقش خویش را در تاریخ تمدن ایفا کنند، سپس صلح و ثبات و قوت طبیعی سرزمین و سازمان ویژه اجتماعی به آنها امکان داد که در دو رشته دستاوردهای دوختانی بر تجربه اروپائی بیفزایند، یکی در موسیقی و دیگری در معماری، البته موسیقی برای ما بسیار مهمتر است.

در عصری که شعر تقریباً مرده بود، و هنرهای بصری چیزی جز سایه‌های هنر گذشته نبودند و بنظر میرسد که سرچشمه زندگی عاطفی خشکیده است، موسیقی جدی‌ترین و ژرفترین اندیشه‌ها و احساسهای زمان را بیان کرده است، همانگونه که در اوایل قرن شانزدهم نقاشی چنین کرده بود. این فصل بطور عمده درباره موسیقی، و برخی از کیفیات موسیقی قرن هیجدهم است: سیلان پررنگه و تقارن شگرف و بدایع تزئینی آن که همه جز انگیزه عمیق عاطفی موسیقی در معماری آن قرن منعکس شده‌اند.

با این همه سبک روکوکو Rococo جایی در تمدن دارد.

## شادی هدف عالی بشریت

افراد جدی عادت کرده‌اند که این سبک را سطحی و فاسد بنامند، زیرا هدف آن لذت بخشیدن است. اما بنیاد گذاران استقلال آمریکا، که نمی‌توان آنان را سبکسر نامید عقیده داشتند که پرداختن به شادی هدف عالی بشریت است، و اگر به این هدف شکل مرئی داده شده باشد، در معماری روکوکو است که پرداختن به شادی مشق را در بر دارد. قبل از آنکه در دریای موج سبک روکوکو غوطه‌ور شویم، درباره آرمانهای متراضانه‌ای که قبل از آن، در سبک کلاسیک وجود داشته باید چند کلمه‌ای بگویم. فرانسه به مدت ۶۰ سال بر اروپا مسلط بود این حکومت کاملاً متمرکز و مقتدر، و ثمره آن سبک کلاسیک بود.

نظم کلاسیک به سلیقه سازندگان ورسای Versailles همه هنرها را فراگرفت. می‌توان این سبک را مظهر یکی از قتل تمدن اروپائی Legrand Siecle نامید که بهتر است آنرا «عصر طلائی» بنامیم. در این عصر دو درام‌نویس بزرگ، کورنی Corneille و راسین Racine پدید آمدند. در هیچ کجای دیگر ادبیات نمی‌توان کسی را مانند راسین یافت که برداشتی چنین ظریف از قلب و احساس بشری را در زبانی چنین فاخر و بی‌نقص عرضه کرده باشد. در این عصر نقاشی بزرگ و اصیل بنام نیکلاس پوسن Nicholas Poussin نیز پدید آمد.

زمانی کسی گفته است که تحسین پوسن پادشاه تمدن است و اگر چه من این کلمه را به معنای وسیعتر می‌گیرم، گمان میکنم مقصود او را درمی‌یابم، مطلب فقط بر سر این نیست که پوسن هنرمندی فرهیخته بود که زبان مجسمه‌سازی عصر باستان و بدایع تصویری را فانی را بررسی و هضم کرده بود بلکه نکته این است که پوسن ذهنی سرشار از ادبیات باستان را که توسط فلسفه رواقی شکل گرفته بود، وارد عالم تصویرسازی کرد.

## معماری غیر انسانی

دوره کلاسیک فرانسه معماری بسیار عالی ایجاد کرد. چه چیزی می‌تواند از جبهه جنوبی ساختمان لوور Louvre اثرگذارتر باشد؟ شاید جناح شرقی همان ساختمان (شکل ۱۴۳).

این معماری از آن فرهنگ بزرگ مادرشهری (متروپول) و مبین آرمانی ویژه است، این آرمان در من شوقی بر نمی‌انگیزد، اما بهر حال آرمان است: عظمتی است که از راه نیرومندی دولت به دست می‌آید.

من اغلب از خود می‌پرسم: نمای ساخته پرو Perrault در لوور، چه تفاوتی با معماری عظیم رومی دارد، این سؤال نامربوط هم نیست، زیرا بر تئری در واقع طرحی برای ساختن لوور تهیه کرده بود که مردود شمرده شد. به گمان من پاسخ این سؤال آن است که عمارات رومی - بخصوص ساخته‌های بریتانی - احساس گرمی به انسان می‌دهند که سبک کلاسیک فرانسه فاقد آن است. در نهایت امر ساخته‌های رومی به مواط و هیجانهای آدمی رجوع می‌کنند و به آن احساسی که از رستاخیز کاتولیکی حمایت کرد، شکل انزوا می‌دهند، درحالیکه نمای ساخت پرو پیروزی دولتی مقتدر را منعکس می‌کند و مظهر آن راه حلهایی است که کلیر Colbert

شکل ۱۴۵ - اریخون بزرگ، گروه کورنی، هنرمند



شکل ۱۴۳ - جناح شرقی، لوور، پاریس

وزیر بزرگ قرن هفدهم بر اقتصاد و سیاست و سایر جنبه‌های زندگی این جهانی، از جمله بر هنر تخیل کرد. به نظر من در معماری کلاسیک فرانسه چیزی غیربشری وجود دارد. این معماری کار صنعتکاران نبوده، بلکه کار کارمندان بسیار با تجربه دولت بوده است، اما چون آشکارا منعکس کننده نظام بزرگ و جامعی بود، با اعتقادی راسخ ساخته شده است. سبک کلاسیک فرانسه قابل صدور نبود، اما سبک فاخر باروک در دم (شکل ۱۴۴) به ویژه سبک بورومینی درست همان چیزی بود که شمال اروپا بدان نیاز داشت، این نیاز دلایل مختلفی داشت، یکی اینکه سبک باروک انعطاف و انطباق می‌پذیرفت.

برای بورومینی قانون و قاعده وجود نداشت، تا به امروز هم وی کسانی را که ذهن آکادمیک دارند به حیرت درمی‌آورد. گمان می‌کنم باید گفت که چین و شکنج‌های عالی سبک باروک، ساخته بورومینی اغلب به بیخ و خمهای اواخر گوتیک نزدیک می‌شود.

در سراسر آلمان، آثار معماری تزیینی وجود دارد که

دوست نمی‌توان گفت به گوتیک اواخر قرن پانزدهم تعلق دارند یا روکوکوی نیمه قرن هیجدهم. از این رو آن زبان معماری که اروپای شمالی در قرن هیجدهم بدان سخن گفت، زبان سبک باروک قرن هیجدهم در رم بود. و این گفته در مورد موسیقی هم صحت دارد، زیرا برای قسمت اعظم کار آهنگسازان آلمانی سبک بین‌المللی بزرگان موسیقی ایتالیا، به خصوص آلساندرو اسکالاری Alessandro Scarlatti بود. او با چیره دستی بر خطوط منحنی بلند، کار باسامان و کمال در جزئیات بسیار نزدیک به معماری بورومینی است.

بورومینی از دیار سنگتراشان - از کنار آن دریاچه‌هایی که مرز سوئیس و ایتالیا را تشکیل می‌دهند، آمده بود و سبک او در سنت صنعتگری ژرمانیک شمال می‌گنجد - این سنت در خدمت آن نظام اجتماعی بود که درست در نقطه مقابل بوروکراسی متمرکز فرانسه قرار داشت. البته این راست است که بسیاری از پرئس‌های آلمانی دوست داشتند شیوه‌های ورسای را تقلید کنند. اما عنصر سازنده در هنر



آلمانی و موسیقی آلمانی در این تقلید نبود، بلکه در گوناگونی بر زمینها، شهرها و کلیساها بود که برای دست یافتن به بهترین معماری و فراچنگ آوردن بهترین رهبر گروه همسرایان هم به رقابت برمی‌خاستند - و در عین حال به قریب افزون نوازان و گچ‌بران محلی تکیه می‌کردند.

آفریننده سبک باروک آلمانی دو خانواده صنعتکار آسام زیرمردان بودند. زیرمردان در آلمانی به معنای نجار و نیک‌کار است. زیباترین ساختمان‌هایی که می‌بینیم نه‌کاخ‌ها، بل کلیساهای زیبارتی محلی است که در عمق روستا قرار داشته است، مانند این کلیسا که نامش فیترسن هایلین **Vierzehn Heiligen** یا چهارده معصوم است.

تکروش را بکنید که خانواده باخ از هنرمندان و سازندگان محلی بود و ناگاه از میان آنها یکی از بزرگترین و باغ اروپا بیرون آمد، یوهان سباستیان باخ.

## نووغ جهانگیر باخ

اما سنت دیگری در موسیقی آلمانی وجود داشت که از عصر اصلاح مذهبی ریشه می‌گرفت. خود لوتر موسیقیدانی طرفه بود، آهنگ می‌نوشت و شکفتا که آثرا با صدای تنور **Tenor** شری می‌خواند. اصلاح لوتری گرچه بسیاری از هنرهای لطیف‌کننده را حرام شمرد، اما موسیقی کلیسایی را تشویق کرد. در شهرهای کوچک آلمان و هلند گروه همسرایان و ارغنون تنها وسایلی بودند که مردم را به جهان موافق روحی وارد می‌کردند.

وقتی پیروان کالون در تلاش خود برای تصفیه بازم بیشتر مناسک مسیحی نواختن ارغنون را ممنوع کردند و ارغنون‌ها را درهم شکستند، پریشان‌حالی بیشتری، از پیروان لوتر که فقط به ناپود کردن شامل‌ها می‌پرداختند، فراوردند، ارغنون در تمدن اروپایی نقش متغیر داشته‌است.

در قرن نوزدهم ارغنون مانند میز بیلبارد مظهر فراوانی نعمتی بود که تازه حاصل شده بود، اما در قرون هفدهم و هیجدهم ارغنون (شکل ۱۴۵) نمایشگر سرفرازی و استقلال شهرها بود، بهترین صنعتکاران محلی ارغنون می‌ساختند و ارغنون نوازان اعضای محترم جامعه به‌شمار می‌رفتند.

دمکراسی بورژوازی که زمینه نقاشی هلندی را در قرن هفدهم فراهم آورده بود، تا حدودی باعث و بانی پیدایش موسیقی آلمانی نیز بود: جامعه آلمانی نسبت به جامعه هلندی، جدی‌تر بود و مردم بیشتر در اداره آن شرکت داشتند.

این جامعه شهرستانی زمینه پیدایش باخ بود. نووغ جهانگیر او از عرصه بلند رقابت در زندگی موسیقی شهرهای پروتستان شمال آلمان سربرآورد. می‌توان گفت که این نووغ از خانواده‌ای که اعضای آن از سدسال پیش از آن‌نوازندگان حرفه‌ای بودند سربرآورد، تا آنجا که در برخی نواحی صرف کلمه باخ بمعنی موسیقیدان و نوازنده بود. زندگی

باخ زندگی وجدانی و تا حدودی معصب‌آمیز بکرهبر گروه همسرایان و ارغنون‌نواز شهرستانی بود. اما نووغ جهانگیر نبود.

یک منتقد بزرگ موسیقی درباره او گفته است: «او ناظر بر وجود موسیقی در همه زمانهاست، و گفته بودن یا نبودن چیزی برای او اهمیت ندارد، به شرط آنکه حقیقی باشد.»

این کارهای باروک آن جنبه‌ای از باخ نیست که ما بیش از همه بدان ارزش می‌نیم. این چهره سختکوش (شکل ۱۴۶) همانقدر به‌نسانس و اواخر قرون وسطی تعلق دارد که به عصر باروک، آن کلاه‌گیس را از سرش بردارید، به آسانی دور یا حتی زمین شنایند نمایان خواهد شد. برخی از لحظات بزرگ در اوراتوریوهای باخ درباره مصائب‌مسیح، همان سادگی پرابهت و احساس عمیق مذهبی نقاشی‌های دیواری جیوتو را به ما مدهد. چند آوازی (پولیونی) او که اوج می‌گیرد، خصلت معماری گوتیک را دارد. در این هنگام است که به‌خاطر می‌آوریم که سبک باروک آلمانی در استفاده

از فضای باسامان برای برانگیختن احساسها، تا چه حد پیرو معماری سنتی گوتیک است و یکبار دیگر ما درمی‌یابیم که می‌توانیم موسیقی باخ را با ساختمانهای معاصر او تصویر کنیم.

کلیسای زیارتی فیترسن هایلین (چهارده معصوم) (شکل وگن ۳۰) است که توسط معماری ساخته شد که فقط دو سال از باخ کوچکتر بود. او بالتازار نویمان نام داشت و اگرچه نامش در جهان شهره نیست، به گمان من یکی از بزرگترین معماران قرن هیجدهم بوده است. او برخلاف سایر معماران باروک آلمان، گچ‌بر و سنگتراش نبود، بلکه مهندس بود و تام او بتوان استاد طراحی شهرها و استحکامات برسر زبانها بود. در داخل ساختمانهای او، همان احساسی ما دست می‌دهد که از گوش دادن به موسیقی باخ دست می‌دهد. آگاهی به نقشه‌های پیچیده که چون دشوارترین مسائل ریاضی روی آن کار می‌شود و وقتی امکان است که برآن سه صلیب خالی وجود دارد. من شک دارم و فرصت می‌یافت، مانند زیورگارتین گچ‌بران باواریا از زیست‌های لازم برای سقف و دیوار استفاده می‌کرد.

باخت با بالتازار نویمان (شکل ۱۴۷) یار بود که تزئین داخل ساختمانهای او کار نقاشان شیرین‌کار محلی نبود، بلکه از بزرگترین زینتگر عصر، جیووانی باپتستیپولو **Giovanni Batista Tiepolo** اهل ونیز بود.

این شاهکار اوست (شکل ۱۴۸): سقف پلکان در کاخ اسقفی وورتربورگ.

این نقاشی مظهر چهارفاره جهان است. موضوع قاره‌ها در هنر تزئینی در این زمان جانشین تمثیلات مذهب مسیحی شده بود که سابقاً مرسوم بود. نگاهی به این ابداع‌درخشان می‌توان گفت که کدام قاره از همه بیشتر الهام‌بخش تمدن بوده است: افریقا با شترمرغ، شتر و زنی سیاهپوست که نگاهی تحقیرآمیز دارد، آمریکا با دختران درباری سرخپوست که کلاه‌های پردار به‌سر دارند و برتسماع سوارند. با آسیا با ببرها و فیلهاش.

جائی در پشت نقش‌آسیا در این نقاشی تپه‌ای بر درخت است که برآن سه صلیب خالی وجود دارد. من شک دارم که اسقف هرگز متوجه این سه صلیب شده باشد، زیرا چیز

های دیگری بوده است که به آن نگاه کند. «رزیدنتس» در اندیشه امروز ما برانزده مقر اسقفان نیست، زیرا در برابر کاخ باکینگهام و بوجهی قیاس‌ناپذیر از آن درخشان‌تر است. بانکریستن به آن نمی‌توان جلوا این فکر را گرفت که کشاورزان فرانتونیا باید تا چه مایه مشربیه و مالیات می‌پرداختند تا اسقفشان بتواند در چنین مقر مجلی زندگی کند.

اما باید پذیرفت که بسیاری از فرماتروایان امیرنشین های کوچک آلمانی، دولتها، منتخبان، اسقف‌ها و دیگران در واقع مردانی با فرهنگ و هوشمند بودند. جاه‌جویی‌های رقابت‌آمیز آنان سودی به معماری و موسیقی رساند که دمکراسی گمنام خانواده هانور در انگلیس نرساند. خانواده شون‌بون **Schönborn** یکی از خانواده های بانای این کاخ «رزیدنتس»، براساس حامیان بزرگ هنر بودند و نام آنها باید با نام خاندان مدیچی به یاد آورده شود.

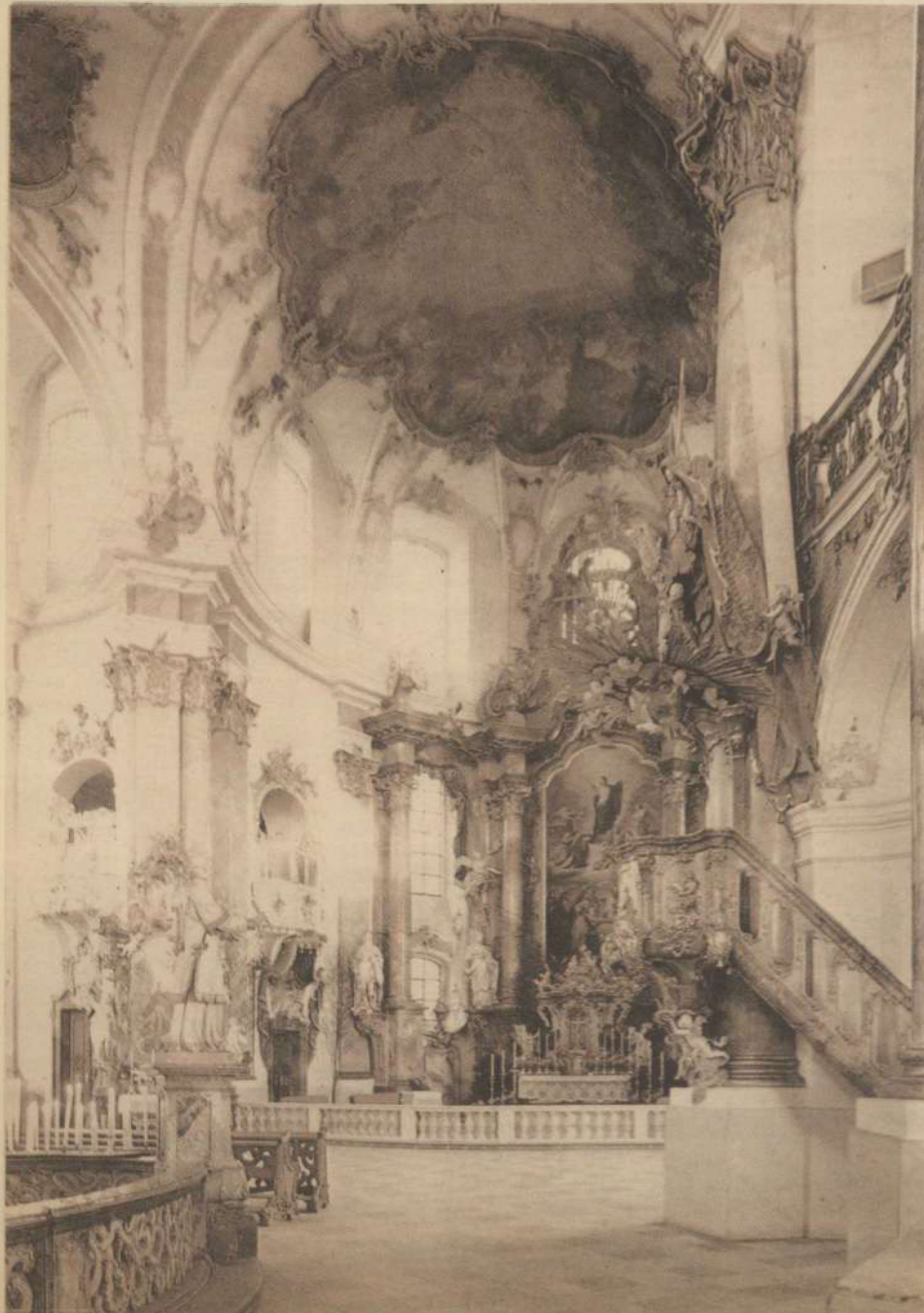
«تنام»



شکل ۱۴۷ - تیپولو، سقف کاخ اسقفی رزیدنتس، در وورتربورگ (بالتازار نویمان در ردیف جلونشته است)



شکل ۱۴۸ - بالتازار نویمان، پلکان رزیدنتس، وورتربورگ







# سینمای جدید آمریکا

## در جستجوی آزادی و شکستن سدها.

را تصور که باید به سینمای جوان بکشاند و روز به روز جنبه های شخصی در فیلم ها بیشتر به چشم می خورد.

سال ۱۹۷۰ سال تغییر و تحول در فیلم های آمریکایی بود و این دوره «رنسانس» سینمای آمریکا خوانده شد.

اما در اواسط سال، این سینما ناگهان سقوط کرد. در این دوره فیلم های فرودگاه - عشق - پنج قطعه آسان نوشته آدرین جویس به کارگردانی باب رافلسون موفق و پر فروش بودند. این فیلم و فیلم ایزی رایدر فیلم هایی از یک «گذرگاه» اجتماع و تاریخی هستند با پرداختن آزادانه، خشن، نمایشی و شامانه، از گذرندگان ناپایدار آمریکایی. در هر دو این فیلم ها آزادیخواهی و ضد مذهب بودن، مایه های اصلی است. در فیلم دوم تجربه هایی از فیلم اول به کار رفته است که آنرا محکم تر می کند.

اما در فیلم «پنج قطعه آسان» آرمش، کاملاً غیر منظره بنظر می رسد. زیرا در چند سال گذشته، فیلم های آمریکایی روز به روز تندتر و تهدید آمیزتر می شدند. در واقع اوایل سال ۱۹۷۰، فیلم هایی چون ایزی رایدر - کابوی نیمه شب - بولی بوی - آنها به اسب ها شلیک کردند ... روایی شدیداً ضد آمریکایی دارند.

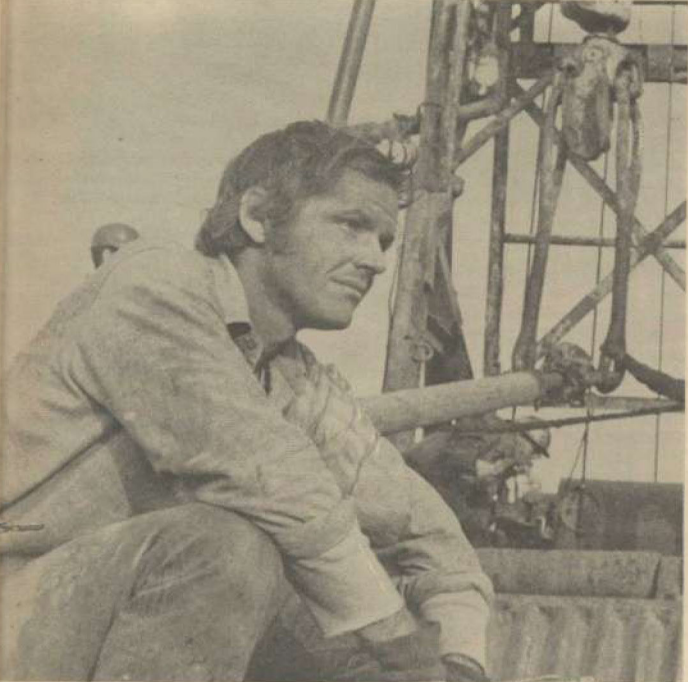
**ایزی رایدر** مفهوم آزادی را در قدرت سحر آمیز زمین غیر حاصل خیز، و دور شدن از تمدن، حتی بصورت دوباره تولد یافتن، که تجربه آن، راز زندگی است، بیان میکند، اما وقتی فرمانان آزاد به آخر جاده می رسند، با تندی و تلخی حقیقتی از تمدن آمریکا مواجه می شوند، و به دست کسانی که از آزادی هراس دارند، به قتل می رسند. موضوع جانب در ایزی رایدر، مرز موهوم آمریکایی هاست. فیلم خودش به این موهوم نمی پردازد. اما خشم خود را نسبت به جنوبی های متعصب نشان می دهد که چگونه یک رویای بشکوه را از بین می برند.

فیلم دیگری که در همان دوره توسط فرانسس فوروپولا کارگردانی شد، «مردم پاران» نام دارد، که کج بودن آن موهوم را نشان می داد. اما در مقابل موفقیت شدید



خشونت یک عشق

پنج قطعه آسان



«ایزی رایدر»

سافرت کند. و بالاخره نیز به دست آدمهای جنوبی که به تلخی در حسرت آزادی او بودند، کشته میشود. اما اندکی قبل از مرگش گفته بود، «این پایان کار یک مملکت خوب است. نمیدانم چه پسرش آمده، مردم در باره آزادی صحبت می کنند، ولی درمواجهه از آن وحشت می کنند.»

در فیلم «پنج قطعه آسان» هیچ عاملی وجود ندارد تا شخصیت داستان را از رسیدن به هدفش بازدارد، او از محلی به محل دیگر می رود، خیلی راحت، و بدون دردسر. هرکجا دلش بخواهد می ماند، هر موقع بخواهد آنجا را ترک می کند. باوجود این خودش را در محیط گمشده، و زندگی را خالی می بیند.

در آغاز، پابرجا نبودن، و بی برنامه زندگی کردن، برایش لطف بخصوصی دارد، تاحدی که تماشاگر را شیفته طرز زندگی اش میکند. ولی مسایلی که در موقعیت های مختلف پیش می آید، باعث میشود همه چیز عوض شود. در این فیلم می بینیم فرمان فیلم، موقمی که آخرین سماش را برای رسیدن به آزادی مطلق می کند، بوسیلهی خودش از بین می رود.

فیلمساز در «پنج قطعه آسان» به



زندگی می کند. شیها در کافه یا باشگاه های کوچک بولینگ می خوابد. وقتی متوجه می شود که زندگی اش کاربکاتوری از گذشتهی اوست، که درمی یابد فقرا و ترسندگان، و تحصیل کرده ها و بی سوادها، عملاً تفاوت زیادی باهم ندارند. او به دنبال یک زندگی بی ریا و درست می گردد که ادب و ظاهر در آن نباشد، ولی در می یابد که همین بی ریایی خودش دروغ است، و تقابلی است براساس درامان بودن. حتی در مسایلی جنسی، که او سعی دارد دقیق و بی ظاهر باشد، در واقع حالت انقلابی در مخالفت از زندگی گذشته اش را دارد. او برای فرار از مشکلات و مسئولیت ها، بی تپد و بیریشه بودن، و بدنبال آزادی گشتن را انتخاب کرده است، و وقتی مرصه به او تنگ میشود، میگوید «من بجای دیگری می رود».

کارهای او فقط برای اینست که از زیر بار مسئولیت ها شانه خالی کند، و آشنایی ها و خویشی ها را ندیده بگیرد. هنگامیکه تصمیم میگیرد، دوست دخترش را که حالا از او حامله است، ترک کند، یکی از همکارانش دربارهی حس مسئولیت در برابر یک زن حامله، برای او وعظ میکند... اما نتیجه، جواب خشم آلود اوست که میگوید: «نمیدانم چرا اینجا نشسته ام و به حرفهای تو گوش میدهم.» و باوجودیکه میدانند دخترک از رفتن او ناراحت است، و او را تنها بقطعه ای انکای خود میداند، دختر را ترک میکند.

بی توجهی او به خودش و دیگران، ارزشی است که آزادی به او میدهد. قبلاً به پدرش گفته بود: «من زیاد سفر کرده ام. نه بخاطر اینکه بدنبال چیزی میگردم، بلکه بخاطر اینکه از چیزهایی که می بینم دارم بدمی شوند، فرار کنم.»

در ایزی رایدر و دیگر افسانه های آمریکایی، بی قید بودن یک تجربه ی لطیف است، و شخص بی قید برای رسیدن به موهوم با مشکلات زیادی روبرو میشود. در «پنج قطعه آسان» بی قیدی جوان برای اینست که از خودش، و از آنچه هست، دور شود.

در نیمه دوم فیلم، که در بازگشت به خانه، او با نامزد برداش دوست میشود، و این دوستی تبدیل به علاقه میشود، دخترک با تندی و خشونت به او میگوید: «راهی که ما انتخاب کرده ایم، بجایی نمیرسد. مردی که خودش را دوست ندارد، برای خودش ارزش و احترام قایل نیست، دوستاش را دوست ندارد، و به کارش علاقمند نیست، چگونه میتواند از کسی توقع عشق و محبت داشته باشد.»

راهی که دخترک در زندگی برای خودش انتخاب کرده، راهی است که از نظر جوان، «زندگی مرده» نام دارد. آن نوع زندگی که بی خطر است. ولی تفاوت دختر با او، در اینست که دخترک میداند در زندگی چه می خواهد، ولی جوان نمیداند. انقلابی که جوان برای جدا شدن از خانواده پیدا کرده، بی اساس و سطحی است، احساسات او نسبت به گذشته اش هنوز قوی است، همین دلیل نمیتواند یکباره از گذشته اش بریده شود. بی توجهی او باعث میشود که دخترک را از دست بدهد، و فیلم به ما میفهماند که از

دست دادن کارترین اثر دست دادن یک چیز یا ارزش است، در آینده ای که باید بدون شکوه، بدون زیبایی، و بدون عشق سرشود. پایان فیلم، غیر منظره و تکان دهنده است. جوان، دختر حامله را مخفیانه ترک میکند، و سوار یک کامیون میشود، تا به ایالات آمریکا، آخرین ایالت آمریکا، مقصد اوست، برود. از سرما می لرزد، رنگش پریده، و با وجود این میگوید «حالم خوبست، حالم خوبست» اما چشمانش نشان میدهد که دیگر چیزی برای او وجود ندارد.

در فیلم «از خط عبور میکنم» (خشونت یک عشق!) جان فرانکن هایمر به طرز دیگری سئوال های فیلم های ایزی رایدر و پنج قطعه آسان را مطرح میکند. گریگوری بک که کلانتر یک شهر کوچک است، پس از سال ها زندگی قانونی و آرام، و با همسر و فرزند، ناگهان بر خلاف تمام اصول و قوانینی که به آنها معتقد بوده قدم برمیدارد، بخاطر عشق یک دختر، حسی حاضر به دروغ گویند و قانون شکنی میشود. حتی تا آن حد پیش می رود که تصمیم می گیرد، به گذشته اش پشت پا بزند، و با دخترک فرار کند.

اما این بار نیز سد اصلی پدید می آید. دخترک با پیشنهاد او مخالفت میکند، زیرا با تمام وجودش به زندگی گذشته و خانواده اش پاینده است. این موج جدید سد شکنی و آزادی رسانی که در فیلم های جدید آمریکایی و در میان فیلمسازان جوانتر رایج شده، بهرحال، این حسن را دارد که تعدادی فیلم های خوب عرضه میکند. و باید اذعان داشت که این فیلم ها سینمای آمریکا را تکان - و حتی نجات - داده اند.

«استیشن فایر»

**بایاتویا ماها بدنای نشاط و زیبایی وارد شوید**

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعیدی جنوبی، جنب بانک ملی

**YAMAHA** SINCE 1887

از شماره آینده:

# افسانه جنایت و احتمال

یک رمان - رپورتاژ نادرا ابراهیمی



سالن مدتماشا

نمایش  
آخرین  
مدهای  
پائیز  
وزمستان  
امسال  
به طور  
انحصاری

کلکسیون از تصاویر مدها و طرحهای  
اینگاری زمستان ۷۲ - ۱۹۷۱ برایمان رسیده  
بود که خبرگزاری ارسال کننده چاپ آن را ،  
مطابق سنت ، و قرار دادی که باطراحان  
داشت ، تا قبل از این تاریخ مجاز اعلام نکرده  
بود ، اینک که مهلت قراردادی به پایان رسیده  
است برای نخستین بار ، به طور انحصاری ،  
این مدها را عرضه می کنیم تا خانم های  
خواننده ما دیگر اعتراضی نکنند که در «تماشا»  
مطالب خاص بتوان چاپ نمی کنیم !  
طراحان لباسهایی که می بینید ، معروف  
ترین مد سازان جهان هستند :

کورتز Courrèze ، پیر بالمن  
Jacques استرل ، Pierre Balmain  
Yves Saint - Estereel ، ایوسن لوران  
Laurant ، لویی فرو Louis Feraud و  
شومبر Chombert .



۱ - مجموعه ای است از کتی کوچک و آستین دار با دامن بلند از چرم یا چرم مصنوعی (ورنی چروک) به رنگ سرخ روی شورت و جورابی تریکو به رنگ سفید .  
جوراب بلند است و تا نیمه ران را می پوشاند . کفش هم از جنس کت و دامن است و یک کلاه کوچک مجموعه را تکمیل می کند .



۲ - یک پیراهن شب از پارچه پشمی سفید با یقه دکولته به شکل یقه مایو ، و بلند .



۳ - کومبیزون (لباس سر هم) از تریکو که قسمت بالاتنه و جوراب آن نقش جناغی دارد و با آن باید نیم تنه آستین بلند و چکمه «ورنی چروک» سبز رنگ پوشید .



۴ - مجموعه شلوارونیم تنه آستین بلند و رنی چروک زرد حاشیه دار و تریکو شده با تکه های سیاه .



از پیر بالمن  
۵ - ماتویی است به اسم «لاناو» از پارچه پشمی قرمز که در دو طسرف پشت چین (پلی) می خورد . کلاهی که با این ماتو همسر می گذارند از ورنی سیاه رنگ است .



۶ - پیراهن مجلسی است به اسم «الدورادو» برای مهمانی های بزرگ شب . آستین کلوش دارد . جنس آن از موسلین زری دار بلوطی رنگ ، سیاه و طلائی است .



۷ - پیراهنی است از فلانل خاکستری به اسم «براواش» که بالا تنه آن از ژرسه کرم رنگ است و زیر یک کت از جنس همان فلانل با یقه ای پوستی و بزرگ پوشیده می شود .



از کلکسیون ژاک استرل  
۸ - این یک ماتویی ۷۸ از رنگ سبز یا سرخ با یقه بسیار بزرگ است که باید با شلوار - چکمه ای مخصوص تانیمه ساق یا پوشید . یک کلاه چسبان و چکمه های کوچک ، این مد را همراهی میکند .



۹ - ماتویی سیاه عاجی با یقه بزرگ حاشیه دار مخرس و کلاه پوستی سیاه .



از کلکسیون ایوسن لوران  
۱۰ - این مجموعه تشکیل شده از یک شلوار آسمو کینگ و یک بلوز شمیر مخمل سیاه .



۱۱ - ماتویی است از پشم قرمز به نام «۱۲» که در سرتاسر قسمت جلو دگمه می خورد . کمرش باریک و چین دار ، آستین ها بلند و میجدار است .



از کلکسیون لویی فرو  
۱۲ - پیراهنی است با فرم های نوکتیز و حاشیه های خطدار ، که خطوط سیاه هستند تزیینات آن سنگ رنگی است و کمر بند چرمی ! سروارید سفید دارد . چکمه های بلند همراه آن از چرم سیاه است .



۱۳ - شلوار و تونیک از پارچه ضخیم با طرح های قرمز و سیاه روی زمینه سفید . با این مجموعه عینک های طرح لویی فرو و کلاه فلانل سرخ مناسب است .



از کلکسیون شومبر  
۱۴ - دست چپ پولوری تازه است که از ۶ رنگ مختلف با طرح های جناغی بافته شده ، بسیار نرم و راحت است . دست راست کت پوستی مشهور به کانادائی از پوست فوک سیاه و رویه آرژانتی با کمر بند جیر سیاه است . با هر دو چکمه های چسبان ورنی می پوشند .

# روغن ایرانول

## از فرمولی متبیل شما جلوگیری میکند.



### چهره‌های آشنا

«... والله مجله تماشا خودش بقدری مطالب خوب دارد که نمیدانم کدام را بگویم ولی جای يك صفحه در این مجله خوب خالی است و آنهم صفحه‌ای که هر هفته سراغ یکی از چهره‌های محبوب تلویزیونی، اعم از ایرانی یا خارجی، پرود و طرفدارانشان را با خصوصیات آنها آشنا کند... و البته در درجه اول سراغ آنهایی می‌رود که تقاضای بیشتری برایشان رسیده باشد. امیدوارم با باز شدن این صفحه - که واقعا جایش هم همین مجله است - نظر همه طیفات خواننده را تامین خواهید کرد.»

... دیگر اینکه سرپال دکتر کیلدر آیا تمام شده یا از مهرماه دوباره نمایش داده میشود؟ و آیا برایشان امکان مصاحبه‌ای با هنرپیشه این فیلم، ریچارد چمبرلین هست؟

... دیگر اینکه خواستم از طرف تمام دوستانم از تلویزیون بخاطر نمایش مجدد «تصویر يك زن» تشکر کنم که اینقدر برای خواست‌های بینندگان دانش‌آموز خود احترام قایل است. مهوش رضایی»

تشکر فراوان از طرف تماشا و تلویزیون. ما این صفحه را زیر عنوان «چهره‌های آشنا» در مجله تماشا داریم و تاکنون تعدادی از چهره‌های تلویزیونی ایرانی و خارجی - را معرفی کرده‌ایم و با شروع فصل تلویزیونی این معرفی‌ها بیشتر خواهد شد و بی‌تین نظر شما و دیگر دوستان عزیز بیشتر و بهتر تامین میشود.

دوره قبلی این سریال تمام شده و فعلا تصمیمی درباره نمایش دوره جدیدی از آن گرفته نشده است.

اما درباره ریچارد چمبرلین بزودی مطلب جامعی در تماشا خواهید خواند.

### اشتباه و یادآوری

«... در ابتدای مطلب طنز آمیزی تحت عنوان «طغیانی بشردوستانه در هالیوود» در شماره ۲۴ اشتباهی بنظم رسید که از دو نظر یادآوری آنرا لازم دیدیم. یکی از جهت دلستگی که باین نشریه دارم و دیگر بعلم اینکه چندبار نیز باین اشتباه برخوردادم. بهر صورت نوشته شده بود «فهمیدند کاشف اسم ابوعلی سینا بوده که فرموده: دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی»

### نامه‌هایی به سردبیر

این شعر از هاتف اصفهانی معاصر زنده و قاجاریه میباشد که در ترجمه بند معروف خود آورده است و شعر اول این بند چنین است:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی البته این مطلب یا عباراتی که چسبندگی بآن داشته باشد در ادبیات فارسی بی‌سابقه نیست بطوریکه چهار قرن قبل از هاتف اصفهانی مولانا جلال‌الدین در مثنوی معنوی بطرز مبهوت‌کننده‌ای میفرماید:

در دل هر ذره خورشیدی نهان عاقبت آن ذره بگشاید دهان ذره ذره گردد افلاک و زمین چونکه آن خورشید بر جست از کمین اما آنچه در اینمورد از حکیم ابوعلی سینا نقل شده و بنظر رسیده اینست:

دل گرچه در این بادیه بسیار شگفت یک موی ندانست ولی موی شگفت اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت سرتیپ امیر مهدوی»

از توجه تیمسار سرتیپ مهدوی به مجله تماشا و توضیح جالب و مشروحشان بسیار سپاسگزاریم و از اینکه آن اشتباه در مجله ما آمده متأسف هستیم.

### وارثه کودکان

«... ما وارثه بزرگ کودکان و نوجوانان را که در مجله تماشا هم اعلام شده بود تماشا کردیم و لذت بردیم اما يك چیز خیلی عصبانیمان کرد و آن این بود که آقای کارگردان هر وقت که جریان جالبی روی صحنه می‌گذشت فوری دوربین را می‌چرخاند و تماشاچی‌های داخل استودیو را نشان میدهد که مثلا دست می‌زنند یا يك چهره از میان مردم که مثلا دهش را کج و کوله کرده بود! مخصوصا چند جای عملیات آکروباسی این کار را کرده که لاجرم همه ما را در آورد! این کار مثلا اسمش «هنر کارگردانی» است که در بهترین جای برنامه یکی از مردم را نشان میدهند که انگشت تسو دعاغش کرده یا کروکر می‌خندد؟! البته این منحصر به وارثه کودکان نبود بلکه در اغلب برنامه‌های مسابقات سینا شو هم‌ها هم این کار را میکنند.»

میتوانید از کارگردانهای تلویزیون از قول ما خواهش کنید که دیگر از این کارها نکنند؟ ممنونیم.

سهیلا - زهره - ریحانه - فرشاد - فرهاد سماوکی»

ما نظر و خواهش شما را به‌مسئولین اینگونه برنامه‌ها ابلاغ کردیم و فصول دادند تا حد امکان آنرا رعایت کنند اما در بعضی موارد، مسائل فنی ایجاد میکند که کارگردان فنی دوربینش را عوض کند یعنی بجای اینکه تصویر دوربینی را که صحنه را نشان میدهد بگیرد، تصویر دوربین دیگر را که متوجه تماشاگران داخل استودیوست روی آنتن (یعنی به گیرنده‌های خانه‌های شما) بفرستد. بهرحال سعی میشود بعد از این کاری نکنند که لاج شما دوستان عزیز دریابید!

### چند پاسخ

● آقای ناصر محبتی - این سؤال را قبلا هم چندبار دوستان و همشهریان سرکار از ما کرده‌اند و ما پاسخ داده‌ایم و باز تکرار میکنیم که فعلا فرستادن برنامه به «باغ‌آبادان» در برنامه توسعه شبکه تلویزیون نیست تا بعد.

● خانم لیا مرزبان - ۱- اگر نمیتوانید به دفتر مجله مراجعه کنید، شماره‌های کسری خود را به روزنامه فروش محل خود سفارش دهید تا برایتان بیاورد. اگر این کار هم عملی نبود بهای مجلات درخواستی را بصورت تمبر داخل پاکت بیمه شده با قید شماره‌های مورد نیاز به دفتر مجله بفرستید تا مجلات درخواستی را برایتان بفرستند البته به شرطی که آدرس دقیق خود را هم زیر نامه‌تان قید کنید. ۲- لطفا ما را از ابتکار معاف بنمایید. ۳- درباره این هنرمند عزیز هم بزودی مطلبی در تماشا خواهید خواند. ۴- با شروع فصل تلویزیونی جدید برنامه‌های تلویزیون و ساعات بخش آنها بکلی تغییر میکند و طبعاً نظر شما و دوستانتان تامین خواهد شد. با تشکر فراوان.

### همکاران در شهرستانها «تماشا»

- ۱- خوانسار- آقای عزت‌الله امیری
- ۲- دزفول - آقای محمد معرفزاده
- ۳- دماوند - آقای ناصر گودرزی
- ۴- درگز - آقای محمد شجاع
- ۵- داراب فارس - آقای نجیبزاده
- ۶- دلیجان - آقای سید رضا جلالی
- ۷- رشت - آقای قانع صفت
- ۸- رفسنجان - آقای محمد فارسی
- ۹- رودسر - آقای محمود غلامی
- ۱۰- رضائیه - آقای محمد باقر انزلی

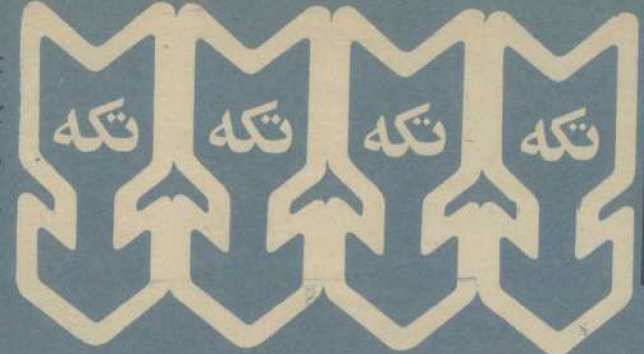


هیچگاه سال پیش، هربرت بیبرمن، یک باساز آمریکایی، فیلمی ساخت به نام «نمک زمین» که هنوزم در خودامریکا اجازه نمایش دست نیآورده. توزیع تجاریش نده. این فیلم را اروپاییها جزو آثار کلاسیک سینمای اجتماعی می‌شمارند. اما آمریکاییها فلسفی، یابی و خارج از قانون می‌دانند. در ۱۹۷۰، نمک زمین، در بیش از صد دانشگاه آمریکایی نشان داده شد و با تحسین شدید دانشجویان روبرو گشت. و جامعه آزادی‌زنان آمریکایی، نمایش عمومی آن را جزو خواست‌های خود قرار داده است.

خوک



اما این فیلم که این‌سال در آمریکا مورد قهر قانون قرار گرفته چیست؟ داستان آن ماجرای یک اعتراضی در لندن، به روی صحنه می‌آورد، همان سالی که چندین پیش، با نمایش «اوه اکلکتا» به شهرتی جهانی رسید. اثر اندی وارول «خوک» نام دارد. فیلمساز معروفی است. همان کسی است که هفتاد و پنج فیلم ساخته و طول فیلمهایش از هشت تا ۲۵ ساعت است. فیلمهایی نظیر «امپایره» و «خواب» «بوسه» که در هر کدام دوربین را جلوی یک ساختمان، یا برابر مردی که خوابیده است، یا دختر و پسر که همدیگر را می‌بوسند نصب کرده و ساعت‌های متادای فیلمبرداری کرده است. در نقاشی نیز با استفاده از تکنیک عکاسی و چاپ یک عکس مکرر مشهور شده است. اکنون نقاشی خوک اندی وارول روی صحنه است. تازگی است که



در صفحه ۲۶ نام نویسنده داستان «من و همسایه» سلام آقای محمد ایوبی از نام افتاده است. با پوزش از نویسنده و خوانندگان.

هنریشگان همه برهنه‌اند، سائلیت (قصر مصنوعی) برسوناژها افرادی غمگین و بی‌عزت‌اند که گویی از یک کابوس فلتینی‌وار آمده‌اند و مشکلات جنسی و بخصوصی فقط چنین‌های خود را برای یکدیگر تریف می‌کنند.



بعد از بحران کوبا، خروشیف و کندی، سران فئید شوروی و آمریکا که هر دو از حسن نیتی که نظیر برخوردار بودند، به این نتیجه رسیدند که عدم تماس مستقیم مایه بسیاری از سوء تفاهم‌هاست. و به این جهت موافقت کردند که یک خط ارتباط مستقیم تلفن‌ای بین کرملین و کجاش سفید برقرار شود که در موارد ضروری و بحرانی رهبران دو قطب را با هم مربوط سازد. فکری مترقیانه بود و زود به مرحله عمل درآمد. سیم این تله‌تایپ از زیر اقیانوس اطلس و از قاره اروپا می‌گشت. این وسیله ارتباط مستقیم در مورد یک بحران بزرگ دیگر، یعنی در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل هم مورد استفاده برزف و جانسون قرار گرفت و به حل اختلاف کمک بسیاری کرد. اما چند روز پیش، هنگامی که یک کشاورز ساده مشغول شخم زدن مزرعه‌اش بود، براتر تماس تیفه خیش، سیم را قطع کرد و ارتباط بین دو کشور بزرگ، مختل شد. رهبران شوروی و آمریکا به فکر افتادند که در آینده نیز ممکن است حیوانات مشابهی رابطه‌شان را قطع کند. و این نگرانی موجب شد که قرار شود نزدیکان ارتباط آنها از طریق

فقط یک کشاورز ساده

گذاشته شد. اما سه سال بعد پرون سقوط کرد و حکومت ژنرال آرامبورو، برای آن که خاطره «اوه» را از ذهن مردم بتوسید مخفیانه با پاپ پی دوازدهم تماس کرد و او را راضی کرد که چند «اوه» به نام «مارباماجی» بجا بیاورد. در یک گورستان گنام‌میلان دفن شود. چند «اوه» ناگهان از آرژانتین غیبی زد و مخفیانه به ایتالیا برده شد. مردم هرگز واقفیت را نفهیدند و نه اگر می‌فهمیدند باور می‌کردند. گروهی می‌پنداشتند چند «اوه» در یک صندوق بانکی به امانت گذاشته شده. سال گذشته ژنرال آرامبورو برکنار شد و چندی بعد حقیقت را در یک نامه لاک مهر شده به جانسن خود اطلاع داد. و این جانسن، اخیراً تحت فشار موج پرونیسم آرژانتین موافقت کرده که چند اویتا پس از شازده سال گنامی، به اقامتگاه پرون در مادرید حمل شود. آرژانتینی‌ها همین موقعیت را اعاده حیثیتی برای پرون و همسر و جیه‌اللهاش می‌دانند.

«پارتی شکار» یعنی چه جور فیلمی؟

وسترن چیز عجیبی شده است. سینمایی کدر گذشته مختصر نمایش مردانگی و سادگی و مسافوشجاعت بود، وسترن به چیز عجیبی شده است. سینمایی کدر گذشته مختصر نمایش مردانگی و سادگی و مسافوشجاعت بود،



هواپایانی بی‌ایران، بها.

قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹: صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان «همای فرخنده» بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا: هما را در طول سه سال خدمت و فعالیت فرخنده طایری سریع، راحت و مطمئن یافتند. در سال ۱۳۵۰ همای یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری را خواهد داشت.



حالا به چیزی تبدیل شده که برای کمتر از هجده ساله‌ها که متنوع است هیچ آدمهای بالغ هم با خیال راحت نمی‌توانند تماشايش کنند. فیلم تازه «پارتی شکار» که کارگردانی به نام «دان مدفورد» آن را ساخته، از نظر خشونت و سادیس و صحنه‌های وقیح، در دنیای سینما کم‌نظیر و در سینمای وسترن بی‌نظیر است. تنها در یک ربع اول این فیلم چهار تجاوز نشان داده می‌شود، آهم همراه با خشونت و اعمال‌سازیشی متفرقه‌های منهای همه کت و کشتار ها و فریاد ها و خونها و زخمهایی که بر پرده سینما می‌آید. منتقدان خارجی نوشته‌اند که اطلاق لفظ «ختن» بر این فیلم صحیح نیست، آن را باید وحشی خواند. تم فیلم بر شکار انسان قرار دارد، برقتل عام: همسر مردی ثروتمند توسط یک یابی و دست او ربوده می‌شود و بارها مورد تجاوز قرار می‌گیرد. مرد ثروتمند که خود بسیار وحشی و خشن است به وسیله دار و دسته خود آن گروه را مسوزد. تعقیب قرار می‌دهد. وجه تمثیلی با این فیلم، و با نمونه‌های کوچکتر قبلیش، وسترن، این سینمای ساده و حماسی گذشته، معرض نمایش همه عقده‌های توحش و بیعت شده است. دیگر افسانه‌ها و فولکلور در آن اثری نیست، چیزی شده است که اولین وسترن‌های ایتالیایی در برابر آن‌شبهه فیلمهای گروه تلیحات اخلاقی است. اما کارگردان آن، دان مدفورد، ناشناس است. این اولین فیلم طولی اوست. قبلا در تلویزیون آمریکا سری «تاپلون سولو» و «ماموران بسیار ویژه» ساخته است.

جوایز ۵ سری بلیطهای

برای همکاران و مشتریان

# اعانه هلی

بمبمنت جشن شاهنشاهی ایران



# ۲۵ پیکان

پرازا اسکناس

# ۱۰ میلیون تومان

پول نقد



از این فرصت استثنائی برای بدست آوردن جوایز بزرگ استفاده کنید